دولت پای کار مردم



روایت دفاع و سازندگی

بررسی تبیینی و گفتمانی
دولت چهاردهم در سال دوم

ویژه وزیران
معاونان، استانداران
و مدیران ارشد

دبیرخانه شورای
اطلاع رسانی دولت

بسم الله الرحمن الرحیم

دولت پای کار مردم

روایت دفاع و سازندگی

دبیرخانه شورای
اطلاع رسانی دولت



آیت الله سید مجتبی حسینی خامنه‌ای، رهبر معظم انقلاب:
«ملت ایران با ادامه اعتماد به مسئولان دلسوز سه قوه که برای رفاه و سعادت ملت تلاش می‌کنند، برای تضمین صیانت از منافع ایران اسلامی، هوشیار و فعال در میدان خواهد بود.»

فهرست

۴ مقدمه
۶ تداوم خدمت در بحران‌های هم‌زمان

فصل اول: وفاق چیست؟

۱۴ درباره مفهوم و چیستی وفاق

فصل دوم: شش‌گانه دولت در جنگ

۲۰ روایت افزایش قدرت تاب‌آوری و پایداری در چند جبهه

فصل سوم: کلان پروژه‌ها

۳۴ عدالت آموزشی ؛ روایتی از گسترش فرصت‌های برابر
۳۸ اصلاح قیمت بنزین؛ تصمیمی برای مدیریت منابع در انرژی
۴۴ توسعه انرژی‌های تجدیدپذیر؛ حرکت به سوی آینده‌ای پاک و پایدار
۴۸ عدالت درمانی؛ از ساخت بیمارستان تا مسیر مطمئن درمان
۵۲ ارز ترجیحی؛ اصلاح سیاستی که دیگر پاسخگوی شرایط نبود
۵۶ بهبود معیشت مردم؛ تغییر رویکرد به حمایت مستقیم
۶۰ تحول حمل‌ونقل و کریدورها ؛ بازگشت به مسیرهای تجارت منطقه
۶۶ تفویض اختیار به استانداران؛ نزدیکی تصمیم‌گیری از مرکز به میدان
۷۲ اینترنت؛ از مطالبه مردم تا اصلاح حکمرانی فضای مجازی
۷۴ اقتصاد دولت در جنگ؛ حفظ ثبات در روزهای بحران

فصل چهارم: سیاست خارجی

۷۸ تفاهم اسلام‌آباد؛ تثبیت پیروزی میدان در میز مذاکره

فصل پنجم: دی‌ماه ۱۴۰۴

۸۶ حوادث دی‌ماه؛ آزمون دولت در گفت‌وگو، شفافیت و پاسخگویی

فصل ششم: تشییع رهبر شهید

۹۰ اداره کشور در روزهای سوگ

مقدمه

دولت چهاردهم در حالی وارد سومین سال فعالیت خود می‌شود که دو سال نخست آن، کمتر به آغاز معمول یک دولت و بیشتر به دوره‌ای فشرده از آزمون‌های بزرگ ملی شباهت داشته است. دولت دکتر مسعود پزشکیان از نخستین روزهای آغاز به کار، با زنجیره‌ای از بحران‌های داخلی و خارجی مواجه شد؛ بحران‌هایی که برخی از آنها به تنهایی می‌توانست مسیر اداره کشور را برای مدتی طولانی تحت تأثیر قرار دهد. دو جنگ تحمیلی، فشارهای گسترده خارجی، تشدید برخی ناترازی‌های اقتصادی و زیرساختی و در نهایت شهادت چهره‌های برجسته‌ای چون رهبری شهید، شماری از اعضای دولت، فرماندهان، دانشمندان و مردم بی‌گناه، کشور را با کم‌سابقه روبه‌رو کرد.

با وجود این رخدادها، چرخ اداره کشور از حرکت بازنایستاد. دولت چهاردهم کوشید در دشوارترین روزها، هم مسئولیت مواجهه با بحران را بر عهده بگیرد و هم اجازه ندهد جریان خدمت به مردم متوقف شود. از تأمین نیازهای روزمره و حفظ زیرساخت‌های حیاتی تا تداوم برنامه‌های توسعه‌ای، دیپلماسی و پیگیری کلان‌پروژه‌ها، دولت تلاش کرده است در متن بحران، اداره کشور را با ثبات و انسجام پیش ببرد. این استمرار، یکی از مهم‌ترین روایت‌های دو سال نخست دولت چهاردهم است.

هفته دولت در چنین ، تنها فرصتی برای ارائه آمار و فهرست عملکرد دستگاه‌های اجرایی نیست؛ بلکه مجالی برای روایت مسیری است که دولت و مردم در یکی از دشوارترین مقاطع کشور در کنار یکدیگر پیموده‌اند. «کتابچه گفتمانی هفته دولت» با همین نگاه تدوین شده

است؛ کتابی مبتنی بر روایت، برای کمک به شکل‌گیری زبانی مشترک در تبیین جهت‌گیری‌ها، تصمیمات و اقدامات دولت.

مخاطبان اصلی این مجموعه، وزرا و معاونان محترم رئیس‌جمهور، استانداران، فرمانداران و همه مدیران ارشد دولت هستند تا بتوانند در سخنرانی‌ها، برنامه‌های رسانه‌ای، نشست‌های تخصصی و دیدارهای مردمی از روایت‌های این کتابچه برای توضیح روشن‌تر مسیر دولت و اقدامات انجام‌شده استفاده کنند.

در این مجموعه تلاش شده است مهم‌ترین محورهای گفتمانی دولت در آستانه سال سوم فعالیت، در قالب روایتی منسجم ارائه شود: «وفاق» به عنوان راهبرد اصلی دولت دکتر مسعود پزشکیان؛ نقش دولت در جنگ رمضان و حفظ زندگی و خدمات عمومی در شرایط جنگی؛ کلان‌پروژه‌های دولت و نسبت آنها با مسائل اساسی کشور؛ مسیر دیپلماسی و تفاهم‌نامه اسلام‌آباد؛ و نحوه مواجهه دولت با حوادث تلخ دی‌ماه سال گذشته.

هدف، ساختن تصویری اغراق‌آمیز از عملکرد دولت نیست؛ بلکه ارائه روایتی دقیق، صادقانه و قابل فهم از مسیری است که پیموده شده و راهی است که پیش رو داریم. حکمرانی تنها به تصمیم و اقدام محدود نمی‌شود؛ توضیح صادقانه آنچه گذشته، آنچه انجام شده و آنچه باید انجام شود نیز بخشی از مسئولیت دولت در برابر مردم است.

دبیرخانه شورای اطلاع‌رسانی دولت

تداوم خدمت در بحران‌های هم‌زمان



دولتی که از نقطه صفر آغاز کرد

دولت چهاردهم در شرایط عادی متولد نشد. هنوز کمتر از یک شبانه‌روز از مراسم تحلیف رئیس‌جمهور نگذشته بود که اسماعیل هنیه، میهمان رسمی جمهوری اسلامی، در تهران ترور شد. دولتی که با شعار گفت‌وگو، تعامل و کاهش تنش آغاز به کار کرده بود، نخستین صبح خود را نه با تنظیم برنامه توسعه، بلکه با یک پرونده امنیتی، دیپلماتیک و نظامی آغاز کرد. ترور هنیه، در واقع نخستین پیام به دولت جدید بود: این دولت قرار نیست از نقطه صفر آغاز کند؛ باید از میانه یک منازعه منطقه‌ای و در فضایی آکنده از بی‌اعتمادی، تهدید و احتمال جنگ، کشور را اداره کند. این روایت بر یک گزاره مرکزی استوار است: دولت چهاردهم با یک بحران مشخص مواجه نبود؛ با انباشت بحران‌هایی روبه‌رو شد که فرصت حل مرحله‌به‌مرحله آنها وجود نداشت. دولت باید هم‌زمان کشور را اداره می‌کرد، تعهدات گذشته را می‌پرداخت، زیرساخت‌های فرسوده را سرپا نگه می‌داشت، اصلاحات ساختاری را پیش می‌برد و برای مقابله با جنگ و فشار خارجی آماده می‌شد تا مانع بروز گسست و اختلال در اداره کشور گردد و پایداری ملی را در برابر تهدیدات پیش‌رو حفظ نماید.

مواجهه با تعهدات انباشته از گذشته

پیش از آنکه کابینه فرصت استقرار کامل پیدا کند، دولت با مجموعه‌ای از تعهدات انباشته روبه‌رو شد؛ تعهداتی که پرداخت‌نشدن آنها مستقیماً زندگی گروه‌های مختلف مردم را تحت تأثیر قرار می‌داد. مطالبات گندمکاران یکی از مهم‌ترین این پرونده‌ها بود. بر اساس گزارش‌های رسمی، دولت حدود ۲۱۱ هزار میلیارد تومان از مطالبات خرید تضمینی گندم را پرداخت کرد؛ در حالی که اعتبار پیش‌بینی‌شده در بودجه برای این منظور حدود ۱۴۵ هزار میلیارد تومان بود. در کنار آن، مطالبات بازنشستگان، پاداش پایان خدمت کارکنان، بدهی به سازمان تأمین اجتماعی، بدهی به پیمانکاران آب و برق و بازپرداخت اوراق سررسیدشده نیز بر دوش دولت قرار داشت. گزارش خزانه‌داری، بدهی دولت در پایان شهریور ۱۴۰۳ را حدود ۱۷۳۱ هزار میلیارد تومان اعلام می‌کرد. به این ترتیب، نخستین مأموریت اقتصادی دولت، نه آغاز طرح‌های تازه، بلکه پرداخت صورت‌حساب‌هایی بود که از گذشته باقی مانده بود. این بخش از روایت اهمیت زیادی دارد: دولت چهاردهم پیش از آنکه بتواند درباره آینده تصمیم بگیرد، ناچار بود بخشی از منابع محدود خود را صرف تعهدات قطعی گذشته کند. پرداخت بدهی گندمکاران فقط تسویه یک حساب مالی نبود؛ جلوگیری از انتقال بحران نقدینگی دولت به روستا، کشاورزی و امنیت غذایی کشور بود.

آغاز زمستانی با احتمال خاموشی و سرما

بحران بعدی در حوزه انرژی انتظار دولت را می‌کشید. رئیس‌جمهور در سخنان خود، وضعیت زمان تحویل دولت را چنین توصیف می‌کند: «ذخایر سوخت نیروگاهی حدود یک میلیارد و دویست میلیون لیتر بود و پیش‌بینی می‌شد این ذخایر تنها تا آبان کفایت کند. هم‌زمان کمبود گاز وجود داشت و احتمال آن می‌رفت که کشور در زمستان هم با کمبود برق و هم با اختلال در گرمایش مواجه شود.»

وزیر نیرو نیز بعدها اعلام کرد که دولت در آغاز کار با ناترازی حدود ۲۰ هزار مگاواتی برق روبه‌رو بوده است. بنابراین، مسئله دولت فقط افزایش تولید برق نبود؛ ابتدا باید از خاموشی گسترده، توقف تولید و اختلال در زندگی روزمره جلوگیری می‌شد. بخشی از صنایع برای تأمین برق خانگی محدود شدند و دولت ناچار شد میان برق خانه‌ها، کارخانه‌ها، بیمارستان‌ها و خدمات عمومی توازن برقرار کند؛ انتخابی که هر طرف آن هزینه اقتصادی یا اجتماعی داشت.در حوزه گاز نیز مسئله‌ای مشابه وجود داشت. افزایش مصرف خانگی در زمستان، نیروگاه‌ها را از گاز محروم می‌کرد و مصرف سوخت مایع را بالا می‌برد. از این رو، ناترازی برق، گاز و سوخت سه بحران جداگانه نبودند؛ سه ضلع یک بحران واحد بودند که هر اختلال در یکی از آنها، دو بخش دیگر را نیز تحت فشار قرار می‌داد.

در روایت رئیس‌جمهور، توسعه انرژی خورشیدی پاسخ ساختاری به این وضعیت است؛ نه فقط برای تولید برق، بلکه برای کاهش مصرف گاز و سوخت مایع، جلوگیری از آلودگی و آزادکردن منابع انرژی برای صنعت و صادرات. اما این گذار نیز به سرمایه‌گذاری، تجهیزات و منابع ارزی نیاز دارد؛ همان منابعی که تحریم و محدودیت فروش نفت، دسترسی به آنها را دشوار کرده است.

دشواری تبدیل نفت به ارز

یکی از بنیادی‌ترین چالش‌های دولت، فاصله میان داشتن منابع نفت و امکان استفاده از درآمد آن بود. پزشکیان در گفت‌وگوی خود صریحاً می‌گوید وقتی کشور نتواند نفت خود را بفروشد یا درآمد آن را منتقل کند، ارز کمتری در اختیار خواهد داشت و در نتیجه تأمین کالا، مواد اولیه و نیازهای تولید دشوارتر می‌شود. او از گسترش تجارت با همسایگان و استفاده از تهاتر به‌عنوان راه جایگزین انتقال پول سخن می‌گوید.

بنابراین، مسئله نفت در دولت چهاردهم تنها میزان تولید یا صادرات نبود. تحریم فروش، بیمه

کشتی‌ها، انتقال پول، دسترسی به شبکه بانکی و بعدتر ناامنی در مسیرهای دریایی، همه اجزای یک مسئله بودند. ممکن بود نفت فروخته شود، اما بازگشت ارز با تأخیر، تخفیف یا هزینه بیشتر صورت گیرد. کاهش دسترسی به ارز نیز بلافاصله خود را در تأمین دارو، نهاده‌های تولید، کالاهای اساسی و مدیریت بازار ارز نشان می‌داد.

این همان نقطه‌ای است که سیاست خارجی به سفره مردم متصل می‌شود. کاهش درآمد قابل‌استفاده نفتی، فقط یک عدد در ترازنامه دولت نیست؛ به معنای دشوارترشدن تأمین کالا، افزایش فشار بر نرخ ارز و محدودشدن قدرت دولت برای جبران کاهش قدرت خرید مردم است.

صندوق توسعه ملی و بدهی‌های انباشته

آنچه در افکار عمومی همچنان «صندوق ذخیره ارزی» خوانده می‌شود، امروز عمدتاً در قالب صندوق توسعه ملی معنا پیدا می‌کند. این صندوق قرار بود بخشی از درآمدهای نفتی را برای سرمایه‌گذاری و نسل‌های آینده حفظ کند؛ اما در طول سال‌ها، دولت‌ها برای تأمین هزینه‌های اضطراری، جبران کسری‌ها و اجرای طرح‌ها از منابع آن استفاده کردند و بدهی قابل‌توجهی به صندوق شکل گرفت.

لذا وجود این بدهی انباشته را می‌توان بدهی مجموعه دولت‌ها و نه فقط یک دولت، دانست.

در نتیجه، دولت در برابر یک دوگانه دشوار قرار گرفت: «استفاده از منابع صندوق برای عبور از بحران‌های فوری یا محافظت از منابع بین‌نسلی و بازپرداخت بدهی‌های گذشته.» این وضعیت نشان می‌دهد که دولت حتی در استفاده از آخرین پشتوانه‌های مالی کشور نیز آزادی عمل کامل نداشت. هر برداشت می‌توانست بخشی از بحران امروز را تخفیف دهد، اما هم‌زمان ظرفیت سرمایه‌گذاری و تاب‌آوری اقتصادی آینده را کاهش دهد.

ضرورت انجام اصلاحات اقتصادی در شرایط دشوار

دولت چهاردهم فقط وارث بحران‌ها نبود؛ ناچار بود برخی ساختارهای بحران‌ساز را نیز اصلاح کند. اصلاح نظام بانکی، برخورد با بانک‌های ناتراز، کاهش تصدی‌گری دولت، واگذاری بنگاه‌های زیان‌ده و تغییر سازوکار ارز ترجیحی از جمله این اقدامات بود.

رئیس‌جمهور حذف ارز ترجیحی از ابتدای زنجیره و انتقال حمایت به مصرف‌کننده نهایی را با مفهوم عدالت توضیح می‌دهد. از نگاه او، ارز ارزان در میانه مسیر به بستری برای بیش‌اظهاری واردات، کم‌اظهاری صادرات، عدم بازگشت ارز، قاچاق و رانت تبدیل شده بود. اما اصلاح این سازوکار یک روی

دیگر نیز داشت؛ حذف ارز ارزان، قیمت واقعی کالاها را آشکارتر می‌کرد و فشار بیشتری به مصرف‌کننده وارد می‌ساخت. بنابراین، موفقیت این سیاست به توان دولت در جبران افزایش قیمت از طریق کالابرگ و حمایت هدفمند وابسته بود. دولت باید هم‌زمان فساد ابتدای زنجیره را کاهش می‌داد و مانع سقوط قدرت خرید دهک‌های پایین می‌شد.

اصلاح نظام بانکی نیز با همین دشواری همراه بود. دکتر پزشکیان از تعیین تکلیف بانک آینده به‌عنوان نمونه‌ای یاد می‌کند که با هماهنگی دولت، قوه قضاییه و مجلس، بدون ایجاد التهاب گسترده اجتماعی انجام شد. در حوزه بنگاه‌های دولتی و صندوق‌های بازنشستگی نیز مسئله فقط کمبود پول نبود؛ بنگاه‌هایی با دارایی‌های بزرگ وجود داشتند که زیان‌ده بودند و حتی سازمان تأمین اجتماعی با وجود مالکیت مجموعه‌ای از شرکت‌ها، در پرداخت مطالبات درمانی با مشکل مواجه می‌شد. رئیس‌جمهور این وضعیت را نتیجه مدیریت ناکارآمد و مقاومت ذی‌نفعانی می‌داند که از ادامه وضع موجود سود می‌برند. چالش اصلی این بود که اصلاحات اقتصادی معمولاً در دوران ثبات انجام می‌شود، اما دولت چهاردهم مجبور بود در میانه تحریم، تورم، کاهش قدرت خرید و تهدید جنگ، جراحی‌های ساختاری را آغاز کند.

جنگ دوازده روزه و تغییر مأموریت از اداره به حفظ کشور

حمله اسرائیل در ۱۳ ژوئن ۲۰۲۵، دولت را وارد مرحله‌ای متفاوت کرد. جنگ دوازده‌روزه یک درگیری نظامی نبود؛ هم‌زمان شبکه سوخت، حمل‌ونقل، بیمارستان‌ها، بازار کالاهای اساسی، ارتباطات، برق، آب و جابه‌جایی جمعیت را تحت فشار قرار داد. در جریان جنگ، بخشی از مردم تهران و دیگر مناطق هدف، به استان‌های شمالی و سایر نقاط کشور رفتند.

برخی استان‌ها جمعیتی تا چند برابر ظرفیت معمول خود پذیرفتند، اما کمبود فراگیر سوخت و مواد غذایی گزارش نشد. این گزاره، یکی از محورهای اصلی روایت دولت از مدیریت جنگ است.

تفویض اختیار به استانداران در این مقطع از یک ایده اداری به ابزار مدیریت بحران تبدیل شد. استانداران می‌توانستند بدون انتظار برای صدور همه دستورات از تهران، درباره توزیع سوخت، ذخیره کالا، ساعات فعالیت، حمل‌ونقل و خدمات محلی تصمیم بگیرند. آقای رئیس‌جمهور این رویکرد را با این باور توضیح می‌دهد که مدیر محلی مسئله منطقه را بهتر می‌بیند و هرچه اختیار در کشور توزیع شود، ظرفیت حل مسئله افزایش پیدا می‌کند.

در جنگ دوازده‌روزه ذخایر راهبردی اصلی مصرف

نشـد و زنجیـره تأمیـن کالا و سـوخت ادامـه یافـت. تفویض اختیار به مدیران محلی نقش مهمی در حفظ پیوستگی خدمات و ترمیم سریع برخی زیرساخت‌ها داشت. در این مقطع، معیار موفقیت دولت دیگر رشد اقتصادی یا اجرای کامل برنامه توسعه نبود؛ نخستین معیار این بود که کشور متوقف نشود، بیمارستان‌ها فعال بمانند، سوخت توزیع شود، بازار خالی نشود و زندگی روزمره مردم تا حد ممکن ادامه یابد.

اسنپ‌بک؛ بازگشت فشار حقوقی و اقتصادی

پس از جنگ، پرونده اسنپ‌بک به یکی از مهم‌ترین چالش‌های خارجی دولت تبدیل شد. فعال‌شدن مکانیسم ماشه و بازگشت محدودیت‌های هسته‌ای، فضای تجارت، سرمایه‌گذاری، بیمه، بانکداری و فروش نفت را دشوارتر ساخت. ایران مشروعیت حقوقی این اقدام را رد کرد، اما در عمل، افزایش ریسک همکاری با ایران بر رفتار بانک‌ها، شرکت‌های بیمه، خطوط کشتیرانی و سرمایه‌گذاران اثر گذاشت. اسنپ‌بک فقط بازگشت چند مصوبه نبود؛ علامتی به بازیگران اقتصادی جهان بود که هزینه و ریسک همکاری با ایران افزایش یافته است. به همین دلیل، حتی فعالان اقتصادی کشورهایی که مستقیماً با تحریم‌های آمریکا همراه نبودند، محتاط‌تر شدند.

جنگ طولانی و اقتصاد در محاصره

با آغاز مرحله تازه جنگ، دولت بار دیگر با مأموریت اداره کشور در شرایط حمله به زیرساخت‌ها، محدودیت‌های دریایی و اختلال در مسیرهای نفت، گاز و تجارت روبه‌رو شد. این درگیری، مدیریت دولت را از یک عملیات اضطراری کوتاه‌مدت به مدیریت فرسایشی جنگ و اقتصاد کشاند. در چنین ، کریدورها و راه‌های جایگزین اهمیت حیاتی پیدا کردند به‌گونه‌ای که حتی در شرایط محاصره، دولت از مسیرهای فرعی و «مویرگی» برای تأمین بازار استفاده کرد. لذا در این مرحله، کریدور دیگر فقط یک پروژه عمرانی نبود؛ به بخشی از امنیت ملی و امنیت غذایی تبدیل شد.

مسئله اصلی: هم‌زمانی بحران‌ها

اما مهم‌ترین چالش دولت چهاردهم هیچ‌یک از این پرونده‌ها به‌تنهایی نبود. مسئله اصلی، هم‌زمانی آنها بود:

- دولت باید بدهی گندمکاران و بازنشستگان را پرداخت می‌کرد، در حالی که با کسری منابع مواجه بود.
- باید ناترازی برق و گاز را مدیریت می‌کرد، در حالی که درآمد نفتی و دسترسی به ارز محدود شده بود.
- باید نظام بانکی و ارز ترجیحی را اصلاح می‌کرد، در حالی که قدرت خرید مردم کاهش یافته بود.
- باید از صندوق توسعه ملی محافظت می‌کرد، در حالی که برای تأمین هزینه‌های فوری به منابع نیاز داشت.

- باید برای رفع تحریم مذاکره می‌کرد، در حالی که جنگ و اسنپ‌بک فضای دیپلماسی را محدود می‌کرد.
- و باید کشور را در جنگ اداره می‌کرد، بی‌آنکه بیمارستان، بازار، نیروگاه، حمل‌ونقل و خدمات عمومی متوقف شوند.

جمع‌بندی

روایت دولت نباید صرفاً این باشد که «با مشکلات فراوان روبه‌رو شدیم». چنین روایتی ممکن است به توجیه عملکرد تعبیر شود. روایت دقیق‌تر این است: دولت چهاردهم، دولتِ اداره کشور در شرایط بحران‌های روی‌هم‌افتاده بود؛ دولتی که بخش بزرگی از توان خود را نه صرف توسعه در وضعیت عادی، بلکه صرف جلوگیری از توقف کشور کرد. دستاورد اصلی این دوره، در روایت رسمی دولت، جلوگیری از فروپاشی زنجیره خدمات، تأمین کالا، سوخت و درمان، پرداخت بخشی از تعهدات انباشته، حفظ ارتباط با همسایگان و آغاز اصلاحات ساختاری است. اما از نگاه مردم، معیار موفقیت فقط جلوگیری از قحطی یا خاموشی فراگیر نیست؛ مردم نتیجه را با قیمت کالا، قدرت خرید، ثبات شغل، کیفیت خدمات و تعداد دفعات قطع برق می‌سنجند. از این رو، روایت نهایی باید دو واقعیت را هم‌زمان ببیند: کشور در برابر فشارهای کم‌سابقه متوقف نشد؛ اما بخش بزرگی از جامعه هنوز آثار این مقاومت را به شکل بهبود ملموس زندگی خود احساس نکرده است. فاصله میان «حفظ کشور در بحران» و «بهبود زندگی مردم»، مهم‌ترین مسئله سیاسی، اقتصادی و ارتباطی دولت چهاردهم در ادامه مسیر خواهد بود. عبور از این فاصله دشوار، نیازمند اتخاذ یک الگوی حکمرانی جدید است که در آن، مدیریت بحران به اصلاحات پایدار ساختاری پیوند بخورد. دولت چهاردهم برای ترمیم این شکاف و ملموس کردن آثار پایداری ملی بر سفره مردم، باید چند اولویت کلیدی را در دستور کار قرار دهد. نخست، بازسازی سرمایه اجتماعی از طریق شفافیت در گفت‌وگو با جامعه و جلب مشارکت عمومی در تصمیم‌گیری‌های سخت اقتصادی است؛ چراکه هیچ اصلاحاتی بدون پشتوانه اعتماد مردم به سرانجام نخواهد رسید. دوم، تمرکز بر جلب سرمایه‌گذاری و توسعه زیرساخت‌های آسیب‌دیده با تکیه بر ظرفیت بخش خصوصی و ثبات‌بخشی به مقررات است. جامعه زمانی ثبات واقعی را احساس می‌کند که پیش‌بینی‌پذیری به اقتصاد بازگردد و کسب‌وکارها بتوانند فارغ از التهابات سیاسی برنامه‌ریزی کنند. در نهایت، باید انضباط مالی شدید در بدنه حکمرانی حاکم شود تا هزینه‌های اداره کشور کاهش یافته و منابع به سمت حمایت‌های هدفمند معیشتی و پروژه‌های پیشران هدایت شوند. دولت در مرحله نخست نشان داد که توانایی نگه داشتن کشور در سخت‌ترین طوفان‌ها را دارد؛ اما آزمون واقعی و بزرگ‌تر در پیش است: تبدیل این تاب‌آوری امنیتی و ساختاری به رفاه، آرامش و امید ملموس در زندگی روزمره هر ایرانی.

فصل ۱

وفاق چیست؟

درباره مفهوم وچیستی وفاق



وفاق از لحاظ مفهومی در بیانی ساده، هنر ساختن «ما» از بطن «من»های متکثر و متنوع است. هر جامعه‌ای چه در دوره ثبات و آرامش و چه در دوره بحران و غوغا برای بقا و تداوم خود به نقطه مشترکی نیازمند است که این نقطه مشترک باید گرانیگاه منافع، احساس و تعامل باشد تا امکان کنش جمعی را پدید آورد. از این منظر وفاق نه نفی اختلاف و تنوع، بلکه شیوه و روشی برای سامان دادن اختلاف و رسیدن به نقطه اشتراک و افزایش سرمایه اجتماعی است. بر این مبنا وفاق اجتماعی فراتر از وفاق سیاسی می‌نشیند. وفاق اجتماعی (Social consensus) یکی از مفاهیم زیرمجموعه نظم اجتماعی است که همبستگی اجتماعی، انسجام اجتماعی و توافق اجتماعی از این مقوله هستند. در واقع وفاق فرایندی است که افراد جامعه با وجود تفاوت در منافع، ارزش‌ها، احساس و پایگاه‌های طبقاتی به قواعد همزیستی و چارچوب‌های حل اختلاف دست می‌یابند و نظم اجتماعی را بازتولید می‌کنند. به عبارت دیگر، وفاق اجتماعی توافق جمعی بر سر مجموعه‌ای از اصول و قواعد اجتماعی است که در عرصه تکامل اجتماعی به وجود می‌آید. این موضوع در جوامع متکثر و چندفرهنگی به یک عنصر حیاتی برای پایداری اجتماعی، مشروعیت سیاسی و توسعه اقتصادی تبدیل می‌شود. بنا به این تعریف و نگاه، وفاق در فرایندی تدریجی و توسط جمع به وجود می‌آید نه آنی و اجباری. با چنین برداشتی، جامعه ایران با وجود تنوع و تکثر، هویت ملی خود را بر پایه وفاق و توافق ساخته است.

احیای نظم سیاسی جمهوری اسلامی

دکتر مسعود پزشکیان برای ایجاد گفت‌وگو و تفاهم پا به عرصه دوره چهاردهم انتخابات ریاست‌جمهوری گذاشت. ایشان فراتر از انتخاب شدن، دغدغه مشارکت بخش‌هایی از جامعه را داشت که احساس حذف شدن داشتند. از همین رو حضور خود را در بیانی ساده برای افزایش مشارکت اعلام کرد. شعار اصلی ایشان در دوره انتخابات و پس از آن «وفاق» بود. وفاق بازگشت به نظم اجتماعی کهن و احیای نظم سیاسی جمهوری اسلامی است. احیای این نظم که به تغییر و تحول معنادار در کشور بینجامد، به باور دکتر پزشکیان، از طریق حق و عدالت برای همه اقشار جامعه دست یافتنی است. از نگاه او، وفاق زمانی شکل می‌گیرد که منافع و خیر عمومی بر منافع فردی و گروهی ترجیح داشته باشد. از همین رو تکیه بر شعار محوری انقلاب یعنی «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی» توافق بر اصول و ایجاد گفت‌وگو میان گروه‌ها و جناح‌های مختلف سیاسی و اجتماعی است. چنین توافقی به شنیدن صدای بی‌صدایان و یافتن نقاط مشترک منتج می‌شود وگرنه با تحمیل عقیده یک جناح و تک‌صدایی راهی به سوی توسعه گشوده نمی‌شود.

مولفه‌های بنیان فکری وفاق

توسعه تنها با مشارکت همه آحاد جامعه حاصل می‌گردد. جالب این‌که واژه وفاق در لغت لاتین (Consensus) نیز

دلالت بر اتفاق نظر و توافق در یک سرنوشت و وضعیت مشترک دارد. بر این مبنا، وفاق در منظومه فکری دکتر پزشکیان تنها یک مفهوم سیاسی و تزئینی نیست، بلکه ضرورتی بنیادین برای توسعه جامعه است. این بنیان فکری بر این مؤلفه‌ها سامان یافته است:

الف) عدالت اجتماعی: او هرگونه تغییر و تحول بهینه کشور را بدون عدالت برای همه اقشار جامعه بی‌معنا می‌داند و وفاق واقعی را در ترجیح منافع جمعی و خیر عمومی جست‌وجو می‌کند.

ب) گفت‌وگو و مفاهمه: پزشکیان بارها بر ضرورت گفت‌وگو میان گروه‌ها و جناح‌های مختلف سیاسی و اجتماعی تأکید کرده و عینیت یافتن وفاق را در شنیدن صدای همگان و فهم بین‌الاذهانی و یافتن نقاط مشترک می‌داند نه غلبه یک فکر و عقیده بر اساس اجبار.

ج) توسعه مشارکتی: دکتر پزشکیان معتقد است توسعه واقعی و عینی در گرو مشارکت همه شهروندان در تصمیم‌گیری‌هاست. این مهم هم با وفاق همگانی قابل حصول است. از همین رو وفاق ابزاری برای ایجاد نظام اجتماعی توسعه یافته است و چشم‌انداز بلندمدت کشور در گرو فهم همگانی و مشارکت همه آحاد جامعه است.

موانع و مزیت‌های وفاق

آنچه اما می‌تواند وفاق را از موضوعیت خارج و بدان شکل کاذبی بدهد، موانع اساسی بر سر آن از سوی مخالفان و رقباست. نتیجه چنین وضعیتی سرخوردگی جامعه است.

حال آنکه اعتماد عمومی و همراهی جامعه نیروی پیش برنده وفاق است. در مقابل، کسانی قرار دارند که با تندروی، تبعیض، بهره‌گیری از رانت و عدم شفافیت در پی زایل ساختن این اعتماد عمومی هستند. بر این اساس، وفاق راهکاری برای مشارکت، رضایت و اعتماد عمومی است تا از این قدرت فرساینده اختلاف بکاهد. چه این قدرت فرساینده نهایت به افزایش بحران‌ها و ضعف کارآمدی دولت می‌انجامد.

ویژگی‌های بنیادین وفاق

الف) وفاق اقتضای تنوع است نه انکار آن. از همین رو طراحی بافتی است که رنگ‌های متفاوت را در کنار هم جذاب و چشمگیر می‌کند. همچنان که فرش ایرانی جلوه‌ای از زیبایی و رنگارنگی است. از نظر دکتر پزشکیان، وفاق مقدمه اتحاد و انسجام ملی است، اما نه به معنای یک دستی یا حذف نگرش‌های دیگر. در این معنا جامعه زمانی به پایداری و تاب‌آوری می‌رسد که میان گروه‌های مختلف پیوند هنجاری و ارزشی وجود داشته باشد و جامعه با همسویی نهادها و گروه‌های مختلف برای تحقق آرمان‌ها و حل مشکلات حرکت کند؛ اشتراک و پیوند ارزش‌هایی مانند ارزش جان انسان‌ها، حق مالکیت، نفی خشونت‌های قانون‌گریزانه و خشونت در لباس قانون.

ب) پایه وفاق، عدالت و انصاف است؛ پزشکیان وفاق را همراه با توزیع عادلانه منابع و فرصت‌ها می‌داند تا اجتماع عام شکل بگیرد و منابع و امتیازات انحصاری در اختیار گروه یا جناح خاصی قرار نگیرد؛ وضعیتی که ثبات سیاسی

و اجتماعی را متزلزل، اعتماد اجتماعی را زایل و شکاف اجتماعی را عمیق می‌گرداند. از این منظر، عدالت شرط بنیادین وفاق همه جانبه است. چه نادیده گرفتن حقوق انسان‌ها همواره نتیجه خودمحوری و خودخواهی است.

ج) وفاق پذیرش تکثر و ابزارِ آن گفت‌وگو است. گفت‌وگو کلید دستیابی به وفاق با هدف حل اختلافات، کاهش تنش‌ها و ایجاد همدلی و هم‌افزایی است. وفاق در صحنه دیپلماسی نیز به کار می‌آید و پشتوانه‌ای وثیق برای سیاست خارجی و دولت در صحنه نظام بین‌الملل است. با همبستگی ملی و گفت‌وگو در داخل و خارج است که می‌توان تنش‌های بین‌المللی را مدیریت و رفع کرد.

د) صبغه و مبنای دینی وفاق در نگاه و اندیشه پزشکیان پررنگ است. از منظر دکتر پزشکیان، دین نه یک متغیر در کنار سایر متغیرها، بلکه بستری برای روییدن سایر ابعاد وفاق است. او در مقام یک مسلمانِ عامل در زندگی شخصی، اجتماعی و سیاسی خود باوری قلبی به وفاق دارد. از همین رو وفاق را از دریچه اخالق دینی و دین خالقی می‌بیند. برای پزشکیان اسلام منبع لایزال وفاق و ارزش‌های مشترک انسانی مانند عدالت، کرامت بشر، برابری و رحمت و پیونددهنده جوامع انسانی و اقوام متکثر ایرانی است. بر این اساس، وفاق یک تکلیف دینی برای ظرفیت‌سازی و فرصت‌سازی است و از این منظر دین یک سرمایه اجتماعی برای وفاق است.

دنبال کردن وفاق با نگاهی بومی

مسعود پزشکیان موضوع وفاق را با نگاهی بومی و با توجه به ویژگی‌های جامعه ایران در ساختار جمهوری اسلامی دنبال می‌کند. از همین رو در شعار وفاق او هم نهادگرایی، هم عدالت توزیعی و هم تأکید بر ارزش‌های مشترک وجود دارد. همچنین تأکید پزشکیان بر عدالت اجتماعی و عدالت قومی. نگاه او به وفاق را متمایز از نظریات رایج می‌سازد. با چنین ویژگی‌ها و مبانی فکری و عقیدتی، اگرچه تحقق شعار وفاق راهی پر از مشکلات و موانع است، اما پزشکیان سر بازایستادن ندارد. او تلاش کرده ارکان مختلف نظام، نخبگان سیاسی و توده‌های مردم را به ضرورت وفاق آگاه سازد. از همین رو در سال نخست تصدی ریاست‌جمهوری به تبیین وفاق از وجوه مختلف پرداخت؛ در هر سخن و پیامی با مخاطبان گوناگون از ضرورت وفاق گفت. هرچند برخی وفاق را ناکارآمد دانستند، اما در همان دوره کوتاه بسیاری از منازعات سیاسی و اجتماعی با پایمردی و ایمان رئیس‌جمهور به وفاق فروکش کرد؛ منازعاتی که با اجرای برخی از قوانین یا خالص‌سازی‌های سیاسی می‌توانستند سر بر آورند. به جز این، وفاق کارآمدی خود را در دو جنگ تحمیلی آمریکا و اسرائیل نشان داد. در این زمان همگان از انسجام ملی سخن گفتند و بر اصلاح رویه‌ها در دوری از دوقطبی‌سازی‌ها تأکید ورزیدند. هرچند پس از پایان جنگ دوازده روزه برخی همچنان بر طبل اختلاف کوبیدند، اما جنگ رمضان نشان داد وفاق و انسجام نه یک شعار که یک راهکار است؛ راهکاری که جمهوری اسلامی ایران را از آفات و خطرات مصون می‌دارد.

پیام راهبردی

۱ وفاق، هنر ساختن «ما» از میان «من»های متکثر است؛ نه حذف تفاوت‌ها، بلکه یافتن نقطه مشترک برای حرکت جمعی.

۲ وفاق اجتماعی زمانی شکل می‌گیرد که جامعه با وجود اختلاف در دیدگاه‌ها و منافع، بر سر اصول، قواعد همزیستی و شیوه حل اختلاف به توافق برسد.

۳ در نگاه دولت چهاردهم، وفاق یک شعار سیاسی کوتاه‌مدت نیست؛ بلکه راهبردی برای افزایش مشارکت، بازسازی اعتماد عمومی و فراهم کردن زمینه توسعه کشور است.

۴ پایه‌های وفاق بر عدالت، گفت‌وگو و مشارکت عمومی استوار است؛ زیرا توسعه پایدار بدون حضور و همراهی همه اقشار جامعه امکان‌پذیر نیست.

۵ وفاق به معنای یکسان‌سازی جامعه نیست؛ بلکه پذیرش تکثر، شنیدن صداهای مختلف و تبدیل تفاوت‌ها به ظرفیت پیشرفت ملی است.

۶ عدالت و انصاف شرط بنیادین وفاق هستند؛ زیرا بی‌عدالتی، تبعیض و انحصار منابع، اعتماد اجتماعی را تضعیف و شکاف‌های جامعه را عمیق می‌کند.

۷ تجربه بحران‌ها نشان داد که انسجام ملی و وفاق اجتماعی نه یک مفهوم انتزاعی، بلکه یک ابزار عملی برای افزایش تاب‌آوری و حفظ منافع کشور است.

۸ وفاق در اندیشه دکتر پزشکیان، پیوندی میان ارزش‌های ملی، دینی و اجتماعی است که با گفت‌وگو، اعتماد و ترجیح خیر عمومی بر منافع فردی و گروهی تحقق می‌یابد.

فصل ۲

شش گانه دولت در جنگ

روایت افزایش قدرت تاب‌آوری و پایداری در چند جبهه



در روزهایی که آسمان ایران بوی دود و باروت گرفته بود، آزمون دولت فقط در میدان سیاست و دیپلماسی برگزار نمی‌شد؛ در خیابان‌ها، بیمارستان‌ها، جایگاه‌های سوخت، جاده‌ها، بنادر، راه‌آهن و شبکه‌های خدمات عمومی نیز هر ساعت امتحانی تازه در جریان بود. جنگ فقط با موشک، پهپاد و صدای انفجار معنا پیدا نمی‌کند؛ جنگ، زندگی مردمی است که باید با وجود همه تهدیدها، فردای خود را ادامه دهند.

این بار، میدان حمله گسترده‌تر و پراکنده‌تر از تجربه جنگ دوازده‌روزه بود. بیش از چهارصد شهر و روستا درگیر شدند، یازده رادار حوزه هوانوردی از میان رفت و فرودگاه مهرآباد در سی‌وچهار روز پیاپی، هر روز چند بار هدف حمله قرار گرفت. آسمان کشور در کمتر از چهل‌وپنج دقیقه بسته و پاک‌سازی شد و از همان لحظه، بار جابه‌جایی هوایی باید بر دوش جاده و راه‌آهن قرار می‌گرفت؛ در که مسیرهای زمینی و ریلی نیز از حمله مصون نبودند.

در روزهای نخست، موج خروج از تهران به اندازه جنگ دوازده‌روزه نبود و بسیاری ترجیح دادند در شهر بمانند؛ با این حال، تغییر ناگهانی الگوی سفر، شبکه حمل‌ونقل را با آزمونی متفاوت روبه‌رو کرد. تقریباً هیچ مسافری که به شبکه ریلی یا جاده‌ای مراجعه کرده بود، بدون امکان سفر باقی نماند؛ نتیجه تصمیم‌هایی که باید در چند دقیقه و هم‌زمان با رسیدن هر خبر تازه گرفته می‌شد.

هم‌زمان، بخشی از زیرساخت‌های انرژی و سوخت هدف قرار گرفت و ستون‌های دود بر فراز تهران و برخی شهرها بالا رفت. مدیریت زنجیره تأمین سوخت به یکی از دشوارترین مأموریت‌های دولت تبدیل شد. مسئله فقط بنزین نبود؛ مسئله حفظ جریان زندگی بود. کامیون‌هایی که باید کالا حمل می‌کردند، آمبولانس‌هایی که باید جان بیماران را نجات می‌دادند، قطارهایی که باید مسافر و بار جابه‌جا می‌کردند و خودروهایی که خانواده‌ها را از مناطق پرخطر دور می‌ساختند، همگی به شبکه‌ای وابسته بودند که اگر از حرکت می‌ایستاد، خسارتش تنها در آمارهای اقتصادی خلاصه نمی‌شد.

دشمن نیز دقیقاً همین نقطه را نشانه گرفته بود. هدف فقط تخریب یک مخزن، پل، نیروگاه، بیمارستان، فرودگاه یا خط راه‌آهن نبود؛ هر اصابت قرار بود چند بحران دیگر بسازد. حمله به سوخت باید به صف‌های طولانی منجر می‌شد، تخریب جاده و پل باید کالا را پشت مسیرها متوقف می‌کرد، قطع برق باید بیمارستان و شبکه ارتباطی را از کار می‌انداخت و حمله به مراکز درمانی باید ترس از بی‌دارویی و بی‌پناهی را به خانه‌های مردم می‌برد.

دولت در آن روزها با واقعیتی روشن روبه‌رو بود: مردم، بیش از هر شعار و سخنرانی، عملکرد را قضاوت

می‌کنند. اگر بیمارستان‌ها دارو نداشتند، اگر جایگاه‌های سوخت تعطیل می‌شدند، اگر نان و کالاهای اساسی به فروشگاه‌ها نمی‌رسید، اگر شبکه برق ساعت‌ها از مدار خارج می‌ماند یا اگر جاده‌ای که آسیب دیده بود روزها بسته می‌ماند، هیچ بیانیه‌ای نمی‌توانست آن خلأ را جبران کند.

روایت جنگ، اگر فقط در شلیک موشک‌ها، پرواز جنگنده‌ها و عملیات نیروهای مسلح خلاصه شود، بخش مهمی از واقعیت را پنهان می‌کند. در کنار نبرد نظامی، جنگ دیگری نیز در جریان بود: «جنگ برای حفظ معیشت، انرژی، سلامت، زیرساخت و لجستیک کشور و جنگ برای تأمین پشتوانه‌ای که بدون آن، مقاومت نیروهای مسلح نیز نمی‌توانست ادامه پیدا کند.»

جنگ معیشت

در روزهای نخست هر جنگ، حتی پیش از آنکه آثار واقعی کمبود آشکار شود، هراس از کمبود آغاز می‌شود. مردم برای خرید بیشتر به فروشگاه‌ها مراجعه می‌کنند، برخی توزیع‌کنندگان محتاط می‌شوند، حمل‌ونقل با اختلال روبه‌رو می‌شود و شایعات، سریع‌تر از کامیون‌های حامل کالا حرکت می‌کنند. در چنین ، قفسه فروشگاه به بخشی از امنیت ملی تبدیل می‌شود.

دشمن نیز همین نقطه را نشانه گرفته بود. حمله به بنادر، مسیرهای مواصلاتی، صنایع غذایی، مراکز تولید و شبکه انرژی می‌توانست زنجیره‌ای را مختل کند که از مزرعه و کارخانه آغاز می‌شد و به سفره مردم می‌رسید. حتی حمله‌ای که در ظاهر هیچ ارتباط مستقیمی با بازار نداشت، ممکن بود با قطع برق یک سردخانه، مسدودشدن یک جاده یا اختلال در شبکه پرداخت، اثر خود را در زندگی روزمره نشان دهد.

در روزهای جنگ، سه میلیون تن کالای اساسی از سیزده بندر ترخیص و در کشور توزیع شد. در سی روز نخست نیز بیش از ۸۷ هزار کامیون و ۲۲۶۱ واگن، کالاهای اساسی را از مبادی ورودی به شبکه توزیع منتقل کردند. این اعداد فقط حجم کالا را نشان نمی‌دهند؛ پشت هر کامیونی که از بندر خارج شد، زنجیره‌ای از تصمیم و مسئولیت قرار داشت؛ مأمور گمرکی که باید محموله را در کمترین زمان ترخیص می‌کرد، کارگر بندری که باید تخلیه را ادامه می‌داد، راننده‌ای که جاده ناامن را طی می‌کرد، جایگاهی که سوخت ناوگان را تأمین می‌کرد، بانکی که پرداخت را انجام می‌داد و استانی که باید کالا را به شهرها و روستاها می‌رساند.

گمرک در تمام شبانه‌روز فعال ماند. حتی در روز عید، برای نخستین بار تعطیل نشد و شیفت‌ها فقط جای خود را به یکدیگر دادند. مسئله فقط بازبودن یک اداره نبود؛ هر ساعت فعالیت گمرک به معنای خروج سریع‌تر آرد، روغن، نهاده، دارو و مواد اولیه از بندر بود. تشریفات اداری که در روزهای عادی ممکن است ساعت‌ها یا روزها زمان ببرد، در شرایط جنگ باید در همان لحظه حل می‌شد. قهرمان

این میدان فقط مدیری نبود که دستور ترخیص اضطراری صادر می‌کرد. راننده‌ای بود که گاه سه هزار کیلومتر راه را تا چابهار طی کرد؛ کارگر بندری بود که در شیفت شب ماند؛ کارمند گمرکی بود که پرونده‌ها را پشت تشریفات اداری متوقف نکرد؛ و مسئول انباری بود که می‌دانست یک ساعت تأخیر در خروج آرد، روغن یا دارو می‌تواند چند روز بعد به یک نگرانی عمومی تبدیل شود.

البته جنگ معیشت فقط مساله واردات و توزیع نبود. تولید داخلی نیز هدف قرار گرفت. واحدهای زراعی، دامپروری، آبزی‌پروری و صیادی حدود ۳۰ هزار میلیارد تومان خسارت مستقیم و بیش از سه هزار واحد صنعتی در درجات مختلف آسیب دیدند.

کارخانه‌ای که تخریب می‌شود، فقط یک ساختمان یا خط تولید نیست؛ حقوق کارگر، سفارش فروشنده، تأمین مواد اولیه یک واحد دیگر و بخشی از آینده اقتصادی یک خانواده است.

روایت دولت در این میدان نباید تصویری بی‌نقص بسازد. در برخی نقاط، گرانی، تأخیر، نگرانی و نارضایتی وجود داشت. فشار جنگ بر اقتصاد واقعی بود و آثار آن با اعلام آتش‌بس به پایان نرسید.

تفاوت مهم اما، میان دشواری و فروپاشی است. دشمن برای ایجاد فروپاشی در زنجیره تأمین برنامه‌ریزی کرده بود، اما نتوانست کالا را در بندر متوقف، شبکه پرداخت را تعطیل و بازار را به آشوب فراگیر بکشد.

جنگ انرژی

انرژی، خون در رگ‌های کشور است. خانه، بیمارستان، کارخانه، سامانه بانکی، شبکه ارتباطی، حمل‌ونقل و توان دفاعی بدون برق، گاز و سوخت قادر به ادامه کار نیستند. به همین دلیل، حمله به تأسیسات برق، نیروگاه‌ها، مخازن سوخت، پالایشگاه‌ها، خطوط انتقال و آب‌شیرین‌کن‌ها، حمله به یک یا دو وزارتخانه نبود؛ تلاشی برای متوقف‌کردن کل کشور بود.

در جریان جنگ، حدود دو هزار نقطه از شبکه برق مورد اصابت یا آسیب مستقیم و غیرمستقیم قرار گرفت و خسارت این صنعت به حدود ۳۵ هزار میلیارد تومان رسید. بخشی از ظرفیت تولید و انتقال از مدار خارج شد، تجهیزات سنگین آسیب دید و نیروهای عملیاتی ناچار شدند در کار کنند که احتمال حمله دوباره همچنان وجود داشت. با وجود این حجم خسارت، شبکه سراسری برق دچار فروپاشی نشد و میانگین زمان بازیابی خاموشی‌های ناشی از حملات در محدوده کمتر از یک ساعت باقی ماند.

در یکی از حملات به پست برق شرق تهران، حدود نیم میلیون مشترک با خاموشی مواجه شدند. برق سیزده بیمارستان در کمتر از نیم ساعت بازگشت و شبکه در کمتر از یک ساعت و چهل‌وپنج دقیقه به وضعیت عادی رسید. این فاصله زمانی، مرز میان یک اختلال و

یک فاجعه بود. اگر برق بیمارستان‌ها برای چند ساعت قطع می‌ماند، دستگاه‌های حیاتی، اتاق‌های عمل و بخش‌های مراقبت ویژه با خطر روبه‌رو می‌شدند. اگر برق جایگاه سوخت، مخابرات، سردخانه‌ها و شبکه بانکی بازنمی‌گشت، یک حمله می‌توانست ده‌ها بحران دیگر تولید کند.

نیروهای عملیاتی برق در بسیاری از نقاط، بلافاصله پس از اجازه نیروهای امدادی و امنیتی وارد محل شدند. نخست باید بخش آسیب‌دیده را از شبکه جدا می‌کردند تا حادثه گسترش پیدا نکند؛ سپس مسیر تغذیه جایگزین ایجاد می‌شد و گروه دیگری تعمیر تجهیزات را آغاز می‌کرد. برخی از این کارکنان در گرما، میان آوار و در شرایط احتمال اصابت دوباره، ساعت‌ها محل را ترک نکردند. آنچه مردم می‌دیدند فقط بازگشت نور بود؛ اما پشت روشن‌شدن هر چراغ، مجموعه‌ای از محاسبه، خطرپذیری و کار فنی قرار داشت.

در بخش نفت و گاز نیز دشمن نقاطی را هدف قرار داد که اختلال در آنها می‌توانست جریان سوخت کشور را مختل کند. چهار پالایشگاه گازی در جنوب و بخشی از مخازن و تأسیسات انتقال فرآورده در تهران و البرز آسیب دیدند. هدف روشن بود: قطع یا کندکردن سوخت‌رسانی، به‌ویژه در روزهایی که تغییر الگوی سفر و انتقال بار حمل‌ونقل هوایی به جاده و ریل، مصرف سوخت ناوگان زمینی را حساس‌تر کرده بود.

ستون‌های دود بر فراز مخازن سوخت می‌توانست نخستین تصویر یک بحران بزرگ‌تر باشد. کافی بود این تصویر با خبر کاهش ذخایر و صف‌های طولانی همراه شود تا هراس عمومی، خود به عاملی برای تشدید مصرف تبدیل شود. اما مهندسان صنعت نفت مسیرهای انتقال را تغییر دادند، ظرفیت استان‌های همجوار را به کار گرفتند و شبکه توزیع را به‌گونه‌ای بازآرایی کردند که جریان فرآورده متوقف نشود. برای ناوگان حمل کالا نیز سهمیه تنخواه گازوئیل زودتر در اختیار شبکه قرار گرفت تا کامیون‌هایی که باید بار بنادر را خارج می‌کردند، پشت کمبود سوخت متوقف نمانند.

قهرمانان این جبهه، مهندسانی بودند که در اتاق‌های کنترل مسیرهای جایگزین را طراحی کردند؛ اپراتورهایی که شیفت خود را در پالایشگاه ترک نکردند؛ رانندگانی که فرآورده را در مسیرهای تازه منتقل کردند؛ کارکنان پتروشیمی که میان هشدارهای پی‌درپی تولید را حفظ کردند؛ و تعمیرکارانی که می‌دانستند کارشان فقط تعمیر یک کابل یا لوله نیست، بلکه جلوگیری از گسترش بحران به زندگی میلیون‌ها نفر است.

جنگ سلامت

جنگ سلامت فقط درمان مجروحان نیست. از نخستین لحظه حمله، بیمارستان‌ها باید برای پذیرش موج مصدومان آماده شوند؛ ذخایر خون و دارو مدیریت شود؛ اورژانس در خیابان‌ها فعال بماند؛ بیماران خاص،

دیالیزی و سرطانی فراموش نشوند؛ زنان باردار خدمات دریافت کنند و مراقبت‌های روزمره سلامت نیز ادامه یابد.

اگر بیمارستانی مستقیماً هدف قرار گیرد، فقط ساختمان آن آسیب نمی‌بیند. بیمار روی تخت، پزشکی که در اتاق عمل است، پرستاری که دارو تزریق می‌کند، نوزادی که به دستگاه متصل است و خانواده‌ای که پشت در منتظر مانده، همگی وارد میدان جنگ می‌شوند. حمله به مراکز درمانی، اورژانس‌ها، مجموعه‌های دارویی و مراکز تحقیقاتی نشان داد که دشمن، سلامت مردم را بخشی حاشیه‌ای از جنگ نمی‌دانست؛ این حوزه یکی از اهداف اصلی برای تولید ترس و درماندگی بود.

در جریان جنگ، ۳۸۵ مرکز خدمات سلامت، ۶۳ بیمارستان، ۵۶ پایگاه اورژانس و ۶۴ آمبولانس آسیب دیدند. دو آمبولانس هوایی منهدم و دو آمبولانس دریایی دچار خسارت شدند. ۷۱۸ نفر از نیروهای سلامت مجروح شدند و ۴۴ شرکت فعال در حوزه دارو، تجهیزات پزشکی و توزیع، از آسیب محدود تا تخریب کامل خسارت دیدند. برخی مجموعه‌های دارویی چند بار هدف قرار گرفتند. با وجود این شرایط، حدود ۵۰ هزار عمل جراحی برای مجروحان جنگ به‌صورت رایگان انجام شد و شبکه درمان کشور از ارائه خدمت بازنایستاد.

معنای این آمار را باید در راهروی پر از دود یک بیمارستان جست‌وجو کرد؛ جایی که پرستاری به‌جای دویدن به‌سوی خروجی، به سمت تخت‌های بخش نوزادان رفت و سه نوزاد را در آغوش گرفت. همکارانش تخت‌ها را جابه‌جا کردند، بیماران را به نقاط امن‌تر رساندند و تجهیزات قابل‌انتقال را از میان آوار بیرون کشیدند. در آن لحظه کسی منتظر صدور دستورالعمل تازه نماند؛ آموزش حرفه‌ای، حس مسئولیت و غریزه مراقبت، خود به فرمان عمل تبدیل شد.

در خیابان‌ها نیز نیروهای اورژانس باید با احتمال حمله مجدد به محل حادثه بازمی‌گشتند. امدادگر نمی‌توانست منتظر اطمینان کامل از امنیت بماند؛ زیرا برای انسانی که زیر آوار یا در خودروی آسیب‌دیده گرفتار شده، هر دقیقه اهمیت داشت. در بیمارستان‌ها، کارکنان داروخانه سهمیه بیماران خاص را مدیریت می‌کردند و گروه‌های پشتیبانی، ذخایر اکسیژن، خون، دارو و تجهیزات مصرفی را برای موج بعدی مصدومان آماده نگه می‌داشتند.

جنگ سلامت تنها در شهرهای مورد حمله جریان نداشت؛ پراکندگی حملات در صدها شهر و روستا، شبکه درمان را وادار کرد ظرفیت‌های خود را در پهنه‌ای بسیار گسترده مدیریت کند. بیمارستان‌ها و مراکز درمانی استان‌های مختلف باید هم‌زمان به مصدومان مستقیم حملات، بیماران همیشگی و خانواده‌هایی که موقتاً جابه‌جا شده بودند، خدمت ارائه می‌کردند. حفظ شبکه توزیع دارو و انتقال بیمار، به اندازه درمان

مجروحان مستقیم حملات اهمیت داشت.

قهرمان جنگ سلامت الزاماً کسی نیست که سلاح در دست دارد. گاهی کسی است که در میان صدای انفجار، علائم حیاتی نوزاد را بررسی می‌کند؛ بیماری را از پله‌ها پایین می‌برد؛ آمبولانس را به محل اصابت می‌رساند؛ یا شب را در داروخانه بیمارستان می‌ماند تا هیچ بیماری به دلیل نبود دارو، قربانی دوم جنگ نشود.

جنگ زیرساخت

پل، جاده، فرودگاه، راهدارخانه، تونل، خط انتقال و ساختمان مسکونی فقط مجموعه‌ای از آهن، بتن و کابل نیستند. این زیرساخت‌ها مسیر حرکت و امکان ادامه زندگی‌اند. دشمن با هدف قرار دادن یک پل در واقع زمان رسیدن آمبولانس، مسیر انتقال دارو، حرکت کامیون، سفر خانواده و ارتباط میان چند شهر را نشانه می‌رود.

تفاوت مهم این جنگ با جنگ دوازده‌روزه آن بود که بازسازی نمی‌توانست تا پایان درگیری به تعویق بیفتد. حملات در سراسر کشور پراکنده بود و زیرساختی که صبح آسیب می‌دید، ممکن بود همان شب برای انتقال مسافر، کالا یا نیروی امدادی ضروری باشد. بنابراین تخریب و ترمیم هم‌زمان پیش می‌رفتند؛ یک طرف می‌کوشید مسیرها را ببندد و طرف دیگر، گاه پیش از فروکش‌کردن کامل خطر، آنها را دوباره باز می‌کرد.

پل B1 کرج یکی از آشکارترین نمادهای این منطق بود. این پل در سه مرحله هدف قرار گرفت. حملات به محدوده آن، هشت جان‌باخته و ۹۵ مجروح غیرنظامی بر جای گذاشت. قربانیان از اهالی منطقه، مسافران و خانواده‌هایی بودند که در آن محدوده حضور داشتند. این پل یک پروژه عمرانی در حال تکمیل بود و فعالیت نظامی نداشت. هدف‌گرفتن آن نشان داد که در طراحی دشمن، مرزی میان زیرساخت نظامی و مسیر زندگی روزمره مردم وجود ندارد.

در نقطه‌ای دیگر، راهدارخانه زنجان هدف قرار گرفت؛ ساختمانی خدماتی که مأموریتش نگه‌داشتن جاده و نجات مسافران در شرایط سخت بود. تجهیزات پیمانکاری که تونل‌های آسیب‌دیده را باز می‌کرد، گاهی در یک روز دو یا سه بار مورد حمله قرار گرفت. پیمانکاران و گروه‌های فنی با وجود طلب‌های انباشته و حتی بدون آنکه قرارداد تازه‌ای منعقد شده باشد، ماشین‌آلات و دانش فنی خود را پای کار آوردند. کارگران تراورس از بدهی‌ها سخن نگفتند؛ آنچه در اختیار داشتند برای بازگشت ریل به خدمت گذاشتند.

هیچ پروژه مهم راه و مسکن صرفاً به دلیل جنگ متوقف نشد. در بحبوحه درگیری زمینی، گروه‌های مسئول برای سرکشی به پروژه‌های چابهار و اهواز رفتند و با وجود دشواری‌های بودجه‌ای، حقوق کارگران پیش از عید پرداخت شد. حفظ پروژه‌ها در چنین فقط یک اقدام عمرانی نبود؛ پیامی بود که کشور قرار نیست همه

ظرفیت آینده خود را به‌دلیل حمله امروز تعطیل کند.
هزینه انسانی این استمرار نیز سنگین بود و نوزده نفر از کارکنان حوزه راه و شهرسازی جان خود را از دست دادند. با این حال، روایت قهرمانان این جبهه فقط روایت جان‌باختگان نیست؛ روایت کارگر، راهدار، مهندس و پیمانکاری است که با وجود خطر مستقیم، کار را زمین نگذاشت و اجازه نداد حمله به زیرساخت، به توقف کامل خدمات تبدیل شود.

بیش از ۱۱۰۰ واحد مسکونی به‌طور کامل تخریب شد؛ جدا از خانه‌هایی که آسیب اساسی سازه‌ای دیدند. در چنین وضعی، پساجنگ برای برخی خانواده‌ها حتی از روزهای حمله سخت‌تر بود. تجربه تلخ معطل‌ماندن مردم آسیب‌دیده در هتل‌ها نشان داده بود که بازسازی فقط مسئله آجر و سیمان نیست؛ مسئله بازگرداندن سریع حس خانه و ثبات به خانواده است. فرایندی که برای دریافت وام ودیعه مسکن گاه شش ماه تا یک سال طول می‌کشید، به کمتر از سه روز کاهش یافت. حتی خانواده‌هایی بودند که پس از رفع نیاز فوری، وام را بازگرداندند تا زودتر به دست آسیب‌دیدگان دیگر برسد. بازسازی در روستاها و شهرهای کوچک آغاز شد، اما این مسیر هنوز پایان نیافته است. زیرساخت‌های کشور آسیب دیدند و برخی خسارت‌ها همچنان نیازمند جبران و بازسازی‌اند. اقتدار به معنای آسیب‌ناپذیری نیست؛ به معنای توان ایستادن، ترمیم‌کردن و ادامه‌دادن پس از آسیب است.

دولت مقتدر، دولتی نیست که مدعی شود هیچ ضربه‌ای نخورده است؛ دولتی است که پس از ضربه مسیر جایگزین ایجاد کند، خدمات را بازگرداند و خانواده‌های آسیب‌دیده را در انتظار فرایندهای طولانی اداری نگذارد.

جنگ لجستیک

جنگ، آزمون سرعت تصمیم‌گیری در حمل‌ونقل است. آسمان کشور در کمتر از چهل‌وپنج دقیقه بسته شد و با از میان رفتن یازده رادار و تداوم حملات به فرودگاه‌ها، بار مسافران هوایی باید فوراً بر دوش شبکه ریلی و جاده‌ای قرار می‌گرفت. شبکه حمل‌ونقل باید سه مأموریت را هم‌زمان انجام می‌داد: جابه‌جایی مسافران، انتقال کالا و خدمات عمومی و حفظ ظرفیت پشتیبانی مورد نیاز کشور.

در همان روزهای نخست، کارگروهی برای تسهیل خروج کالا از بنادر شکل گرفت و بخش خصوصی مستقیماً وارد فرایند حل مسئله شد. مشکلاتی که ممکن بود در شرایط عادی میان چند دستگاه و نامه اداری سرگردان بماند، در همان جلسه نخست روی میز حل شد و دو روز بعد، بخش مهمی از موانع فعالان حمل‌ونقل و بندر کاهش یافته بود. این شیوه تصمیم‌گیری، بخش پنهان جنگ لجستیک بود: کوتاه‌کردن فاصله میان طرح

مشکل و اجرای راه‌حل.

پس از حدود ده روز، احتمال تشدید فشار در دریا جدی‌تر شد. بندر چابهار که در شرایط عادی روزانه حدود ۲۵ تا ۲۶ کامیون را می‌دید، به یکی از مسیرهای جایگزین اصلی تبدیل شد. میانگین تردد روزانه به ۶۰۰ تا ۷۰۰ کامیون رسید و در برخی روزها تا هزار کامیون در این بندر رفت‌وآمد کردند. بخشی از تجهیزات لازم به چابهار منتقل شد و رانندگانی از دورترین نقاط کشور، مسیرهایی نزدیک به سه هزار کیلومتر را پیمودند تا کالای اساسی در بندر باقی نماند.

این جهش فقط با دستور اداری ممکن نبود. کامیون باید سوخت می‌داشت، راننده باید هزینه مسیر را تأمین می‌کرد، گمرک باید شبانه‌روزی فعال می‌ماند و مسیرهای ارتباطی باید باز نگه داشته می‌شد. سهمیه گازوئیل زودتر در اختیار ناوگان قرار گرفت و حمایت‌های عملیاتی برای کاهش هزینه سفر رانندگان در نظر گرفته شد. اما هیچ مشوقی به‌تنهایی نمی‌توانست جای غیرتی را بگیرد که راننده را وادار می‌کرد هزاران کیلومتر براند تا کالا به اقصی نقاط کشور برسد.

فشار و محاصره دریایی آمریکا، به‌ویژه در هفته‌های نخست، بندر امام خمینی را با نفس‌گیر روبه‌رو کرد. در وضع عادی، انتظار می‌رفت حدود ۱۵۰ کشتی در لنگرگاه و ۵۰ کشتی کنار اسکله باشند، اما شمار کشتی‌های کنار اسکله در مقطعی تا حدود پنج فروند کاهش یافت. این وضعیت نشان داد اتکای بیش از حد به یک بندر، حتی اگر در شرایط عادی ساده‌تر و کم‌هزینه‌تر باشد، در جنگ به نقطه آسیب‌پذیری تبدیل می‌شود. پاسخ، تغییر مسیر و تغییر پارادایم بود. ظرفیت بنادر شمالی، پایانه‌های ریلی و جاده‌ای شرق و غرب و مسیر چابهار باید به بخشی از شبکه اصلی تبدیل می‌شدند. دیپلماسی حمل‌ونقلی اهمیت تازه‌ای یافت؛ عبور یکسره کامیون، فعالیت بیست‌وچهارساعته گمرک و هماهنگی با کشورهای مسیر، دیگر موضوعات فنی حاشیه‌ای نبودند، بلکه بخشی از امنیت ملی محسوب می‌شدند. برآورد اعلام‌شده وزارت راه نیز این بود که ظرفیت لجستیک داخلی کشور تا ۱۱۰ هزار میلیون تن پاسخ‌گوی نیازهاست؛ ظرفیتی که حفظ و فعال‌سازی آن، نتیجه زحمت گسترده در جاده، ریل، بندر و پایانه‌های مرزی بود.

روشن‌ترین تصویر از رقابت میان تخریب و ترمیم، در پل راه‌آهن امین‌آباد شکل گرفت. بخشی از عرشه و حدود ۱۵۰ متر از خط ریلی آسیب جدی دید و ارتباط ریلی در محور زنجان ـ میانه مختل شد. در برآوردهای اولیه، بازسازی چنین آسیبی می‌توانست بین پانزده تا بیست روز زمان ببرد. اما گروه‌های مهندسی و عملیاتی راه‌آهن، با انتقال قطعات پیش‌ساخته و تجهیزات از نقاط مختلف کشور، عملیات را شبانه‌روزی آغاز کردند. بخشی از تجهیزات با شانزده تریلی به محل رسید و مسیر در

کمتر از چهار روز دوباره آماده عبور قطار شد.

قهرمانان این میدان کسانی بودند که در تصاویر رسمی کمتر دیده شدند: کارگری که روی سازه آسیب‌دیده جوشکاری کرد؛ مهندسی که زیر فشار زمان محاسبات فنی را انجام داد؛ راننده تریلی که قطعات را از استانی دیگر به محل رساند؛ مأمور کنترل خطی که پیش از عبور نخستین قطار، ایمنی مسیر را چند بار بررسی کرد؛ لوکوموتیورانی که حرکت دوباره شبکه را آغاز کرد؛ و راننده کامیونی که سه هزار کیلومتر راه را پیمود تا کالای اساسی در بندر نماند.

در برخی روزهای جنگ، حمل بار ریلی از ۱۴۰ هزار تن عبور کرد و حمل جاده‌ای کالا نسبت به دوره مشابه افزایش یافت. این ارقام توضیح می‌دهد که چرا با وجود حمله به مسیرها، کالا در بنادر باقی نماند و زنجیره تأمین کشور متوقف نشد. جنگ لجستیک، جنگ کیلومترها جاده، ساعت‌ها رانندگی، شیفت‌های متوالی، مسیرهای جایگزین و تصمیم‌هایی بود که گاه باید در همان لحظه گرفته می‌شدند.

پشتیبانی از نیروهای مسلح

نیروهای مسلح بدون سوخت، برق، ارتباطات، حمل‌ونقل، درمان، صنعت، غذا و ظرفیت فنی نمی‌توانند برای مدتی طولانی در برابر یک تهاجم گسترده مقاومت کنند. خط مقدم به عمق کشور متصل است و قدرت دفاعی فقط در پایگاه‌ها و یگان‌ها ساخته نمی‌شود.

بخشی از آن در پالایشگاه، کارخانه، نیروگاه، بیمارستان، راه‌آهن، بندر و انبار شکل می‌گیرد.

همان راه‌آهنی که کالای اساسی را منتقل می‌کرد، بخشی از ظرفیت پشتیبانی دفاعی کشور نیز بود. همان پالایشگاهی که سوخت شهرها را تأمین می‌کرد، امکان تحرک نیروهای دفاعی را حفظ می‌کرد. همان بیمارستانی که شهروندان را درمان می‌کرد، پذیرای مجروحان نظامی و امدادگران نیز بود. همان شبکه برقی که خانه‌ها را روشن نگه می‌داشت، مراکز ارتباطی، صنعتی و دفاعی را نیز پشتیبانی می‌کرد.

بخش مهمی از این پشتیبانی به دلایل روشن امنیتی قابل انتشار نیست. ارقام مربوط به تولید تجهیزات، جابه‌جایی‌های عملیاتی، ذخایر، مسیرها و نوع هماهنگی دستگاه‌ها نباید وارد روایت عمومی شود. اما محرمانه‌بودن جزئیات به معنای نادیده‌گرفتن اصل نقش دولت نیست.

دستگاه‌های اجرایی باید نیازهای فوری را تشخیص می‌دادند، موانع اداری را کنار می‌زدند، ظرفیت تولید را حفظ می‌کردند و میان نیازهای عمومی مردم و ضرورت‌های دفاعی توازن برقرار می‌ساختند. این پشتیبانی، لطف یک بخش به بخش دیگر نبود؛ وظیفه دولت در دفاع ملی بود.

دولت و نیروهای مسلح را نباید دو روایت رقیب از جنگ دانست. نیروهای مسلح در خط مقدم، تجاوز را متوقف کردند و دولت در عمق کشور، امکان استمرار مقاومت را حفظ کرد. یکی بدون دیگری نمی‌توانست همه اهداف جنگ را محقق کند.

قدرت آتش بدون قدرت اداره کشور فرسوده می‌شود و اداره کشور بدون قدرت دفاعی، زیر فشار حملات دوام نمی‌آورد.

پیروزی با قدرت تاب آوری ساختار اداری کشور

روایت نقش دولت تنها زمانی باورپذیر است که از اغراق فاصله بگیرد. در جنگ، اختلال، کمبود، تأخیر، ناهماهنگی و کاستی نیز وجود داشت. برخی خسارت‌ها هنوز جبران نشده‌اند؛ بخشی از واحدهای تولیدی به سرمایه و زمان نیاز دارند؛ زیرساخت‌های آسیب‌دیده باید با استانداردهای تاب‌آورتر بازسازی شوند و خانواده‌ها و مشاغلی که خسارت دیده‌اند، نباید در پیچ‌وخم فرایندهای اداری رها شوند.

در برخی موارد، پساجنگ حتی از روزهای چهل‌گانه حمله دشوارتر است. جنگ، لحظه تصمیم‌های فوری است؛ اما پساجنگ، میدان بازسازی خانه، جبران خسارت، پرداخت بدهی پیمانکار، ترمیم زیرساخت و بازگرداندن امنیت روانی خانواده‌هاست.

اگر سرعت و هماهنگی روزهای حمله در دوره بازسازی از دست برود، بخشی از دستاورد پایداری نیز فرسوده خواهد شد.

اعتماد عمومی با ساختن تصویری بی‌نقص به دست نمی‌آید. اعتماد زمانی شکل می‌گیرد که خدمت دیده شود، خسارت پنهان نشود و مسئولیت کاستی‌ها نیز پذیرفته شود.

با این همه، داوری درباره عملکرد دولت باید متناسب با هدف دشمن انجام گیرد. دشمن می‌خواست دولت را از اداره کشور بازدارد؛ نتوانست.

می‌خواست با بستن آسمان، زدن رادارها و حمله مکرر به فرودگاه‌ها، جریان جابه‌جایی را متوقف کند؛ نتوانست. می‌خواست حمله به زیرساخت، جریان کالا و حمل‌ونقل را از کار بیندازد؛ نتوانست. می‌خواست با ضربه به انرژی، کشور را خاموش کند؛ نتوانست. می‌خواست با حمله به سلامت، ترس از بی‌درمانی را گسترش دهد؛ نتوانست.

می‌خواست فشار نظامی و دریایی را به بحران معیشتی و نارضایتی فراگیر تبدیل کند؛ به هدف راهبردی خود نرسید. اقتدار دولت فقط در صدور دستور یا حضور مقام‌ها تعریف نمی‌شود. اقتدار واقعی لحظه‌ای است که پس از اصابت، شبکه دوباره وصل می‌شود؛ قطار دوباره حرکت می‌کند؛ دارو از گمرک خارج می‌شود؛ آمبولانس به محل حادثه می‌رسد؛ سوخت در جایگاه باقی می‌ماند؛ کامیون از چابهار تا مرکز کشور حرکت

می‌کند؛ وام ودیعه در کمتر از سه روز به خانواده بی‌خانه می‌رسد؛ حقوق کارگر پرداخت می‌شود؛ کارخانه به تولید بازمی‌گردد و خانواده آسیب‌دیده احساس نمی‌کند تنها مانده است.

این جنگ یک حقیقت مهم را آشکار کرد: دولت فقط مجموعه‌ای از وزارتخانه‌ها، سازمان‌ها و ساختمان‌های اداری نیست.

دولت شبکه زنده‌ای از انسان‌هاست که باید در سخت‌ترین لحظه کشور را سرپا نگه دارند؛ پرستاری که سه نوزاد را از میان آوار عبور می‌دهد، مهندسی که مسیر انتقال سوخت را تغییر می‌دهد، تعمیرکاری که برق بیمارستان را بازمی‌گرداند، کارگری که پل را دوباره می‌سازد، مأمور گمرکی که روز عید در شیفت می‌ماند، پیمانکاری که بدون قرارداد تونل آسیب‌دیده را باز می‌کند و راننده‌ای که هزاران کیلومتر می‌راند تا کالا در بندر باقی نماند.

شکست دشمن فقط در انهدام موشک یا هواپیمای او رقم نخورد؛ در فروشگاهی بود که کالای اساسی در آن باقی ماند، در بیمارستانی که چراغش خاموش نشد، در پلی که به‌جای چند هفته در چند روز بازسازی شد، در بندری که با تغییر مسیر بار فشار دریایی را دور زد و در دولتی که با وجود خسارت‌ها، رشته زندگی مردم و پشتیبانی از مدافعان کشور را حفظ کرد. نیروهای مسلح، دشمن را در میدان نبرد متوقف کردند؛ مردم، اراده او برای شکستن جامعه را ناکام گذاشتند؛ و دولت، نقشه او برای از کار انداختن کشور را شکست داد. پایداری دولت در جنگ‌های پنج‌گانه معیشت، انرژی، سلامت، زیرساخت و لجستیک، همراه با پشتیبانی مستمر از نیروهای مسلح، مانع تبدیل تجاوز نظامی به شکست ملی شد.

کشور فقط با قدرت آتش دفاع نشد؛ با قدرت تاب آوری و پایداری نظام اداری و دولت نیز پیروز شد. با این حال، پیروزی نهایی در جبهه پساجنگ رقم می‌خورد؛ جایی که بزرگ‌ترین تهدید، نه آتش دشمن، بلکه فرسایش صبوری و اعتماد مردم است.

اکنون زمان آن است که همان روحیه جهادی و انضباط بحران، به یک «سازوکار ماندگار اصلاح ساختاری» تبدیل شود. دولت باید با شفافیت در گزارش‌دهی، حذف دیوان‌سالاری‌های زاید و اولویت‌دهی به جبران عادلانه خسارت‌ها، اثبات کند که تاب‌آوری روزهای سخت، به رفاه و امنیت پایدار در روزهای آرامش می‌انجامد.

اگر جامعه حس کند که پس از عبور از طوفان، سهم او تنها تحمل پیامدها بوده، سرمایه اجتماعی آسیب خواهد دید. پایداری واقعی زمانی کامل می‌شود که کارآمدی مقطعی جنگ، به کارآمدی دائمی حکمرانی بدل گردد. این تنها راه برای ساختن آینده‌ای روشن و مقتدر است.؛ آینده‌ای که در آن رفاه، عدالت و توسعه تضمین شود.

پیام راهبردی

۱ جنگ رمضان فقط نبرد در آسمان و میدان نظامی نبود؛ بلکه آزمونی همه‌جانبه برای توان دولت در حفظ زندگی مردم، تداوم خدمات عمومی و پشتیبانی از مقاومت ملی بود.

۲ در جنگ معیشت، هدف دشمن شکستن زنجیره تأمین و تبدیل اختلال در بنادر، حمل‌ونقل و تولید به بحران سفره مردم بود؛ اما تداوم ترخیص، توزیع و تولید مانع از فروپاشی اقتصادی شد.

۳ در جنگ انرژی، حمله به شبکه برق، سوخت و تأسیسات حیاتی با هدف خاموش‌کردن کشور انجام شد؛ اما سرعت بازیابی و مدیریت شبکه، جریان زندگی و خدمات ضروری را حفظ کرد.

۴ در جنگ سلامت، هدف حمله فقط ساختمان‌های درمانی نبود؛ بلکه ایجاد ترس و درماندگی در جامعه بود، اما کادر درمان با حفظ خدمت‌رسانی، اجازه ندادند سلامت مردم به نقطه آسیب‌پذیری راهبردی تبدیل شود.

۵ در جنگ زیرساخت، دشمن مسیرهای ارتباطی و شریان‌های حیاتی کشور را نشانه گرفت، اما بازسازی هم‌زمان با تخریب، نشان داد که توان ترمیم و ادامه فعالیت بخشی از قدرت ملی است.

۶ در جنگ لجستیک، با بسته‌شدن آسمان و فشار بر مسیرهای حمل‌ونقل، کشور نیازمند تصمیم‌های سریع، مسیرهای جایگزین و هماهنگی میان دولت، بخش خصوصی و شبکه حمل‌ونقل بود تا زنجیره جابه‌جایی متوقف نشود.

۷ در پشتیبانی از نیروهای مسلح، دولت با حفظ انرژی، سوخت، ارتباطات، صنعت، حمل‌ونقل و ظرفیت‌های خدماتی، عمق پشتیبانی لازم برای استمرار دفاع کشور را فراهم کرد.

۸ جمع‌بندی شش‌گانه دولت در جنگ این است که پیروزی فقط با قدرت آتش به دست نمی‌آید؛ بلکه حاصل ترکیب قدرت دفاعی، تاب‌آوری اداری، همراهی مردم و توان اداره کشور در سخت‌ترین شرایط است.

فصل ۳

کلان پروژه‌ها

دولت پای کار مردم



عدالت آموزشی؛ روایتی از گسترش فرصت‌های برابر

عدالت آموزشی سال‌هاست که یکی از مهم‌ترین مطالبات نظام تعلیم و تربیت کشور به شمار می‌رود؛ مطالبه‌ای که تحقق آن، تنها با ساخت مدرسه یا افزایش تعداد کلاس‌های درس ممکن نیست. عدالت آموزشی زمانی معنا پیدا می‌کند که کیفیت آموزش، امکانات استاندارد، فناوری‌های نوین، فضای مناسب یادگیری و معلمان توانمند، بدون توجه به محل زندگی یا شرایط اقتصادی، در اختیار همه دانش‌آموزان قرار گیرد.دولت چهاردهم، تحقق این نگاه را به یکی از محورهای اصلی سیاست‌های آموزشی خود تبدیل کرده و تلاش کرده است با اجرای همزمان طرح‌های عمرانی، ارتقای کیفیت آموزش، هوشمندسازی مدارس و بهبود وضعیت معلمان، فاصله میان مناطق برخوردار و کمتر برخوردار را کاهش دهد.

۲۳۰۰ پروژه آموزشی

نخستین گام در برقراری عدالت آموزشی، فراهم کردن دسترسی برابر به فضای آموزشی استاندارد است. بر همین اساس، در آستانه سال تحصیلی جدید ۲۳۰۰ پروژه آموزشی شامل ۱۳ هزار کلاس درس به بهره‌برداری می‌رسد؛ پروژه‌هایی که در کنار ۲۴۰۰ پروژه و ۱۱ هزار کلاس درس افتتاح‌شده در سال گذشته، ظرفیت آموزش کشور را به شکل قابل توجهی افزایش داده‌اند.هدف از این توسعه، تنها افزایش تعداد مدارس نیست؛ بلکه ایجاد فرصت برابر برای دانش‌آموزانی است که در برخی مناطق سال‌ها با کمبود فضای آموزشی یا تراکم بالای کلاس‌ها مواجه بوده‌اند.

۲۴ هزار کلاس استاندارد

عدالت آموزشی بدون برخورداری از محیطی مناسب برای یادگیری کامل نمی‌شود. به همین دلیل، استانداردسازی مدارس به یکی از اولویت‌های اصلی تبدیل شده است. امسال ۲۴ هزار کلاس درس تحت پوشش طرح استانداردسازی سامانه‌های گرمایشی قرار گرفته‌اند و همزمان، برنامه بهسازی ۷۶ هزار کلاس درس نیز در حال اجراست.این اقدامات، در کنار ارتقای ایمنی مدارس، کیفیت محیط آموزشی را در نقاط مختلف کشور به سطحی نزدیک‌تر می‌رساند و فاصله امکانات میان مدارس را کاهش می‌دهد.

۶ هزار فضای ورزشی

نگاه به عدالت آموزشی، تنها به آموزش رسمی محدود نشده است. ایجاد حدود ۶ هزار فضای ورزشی در شهرها و روستاهای کشور، نشان‌دهنده توجه به ابعاد تربیتی، سلامت و نشاط دانش‌آموزان است؛ رویکردی که تلاش می‌کند امکانات آموزشی و ورزشی را به صورت متوازن در اختیار دانش‌آموزان سراسر کشور قرار دهد.

۵ هزار کلاس هوشمند

یکی از مهم‌ترین جلوه‌های عدالت آموزشی در دنیای امروز، دسترسی برابر به فناوری است. در همین راستا، ۵ هزار کلاس درس با جدیدترین فناوری‌های آموزشی تجهیز می‌شوند؛ کلاس‌هایی که به اینترنت، تجهیزات هوشمند، آزمایشگاه‌های آموزشی، ابزارهای مبتنی بر هوش مصنوعی و نرم‌افزارهای نوین مجهز خواهند شد.همزمان، با اضافه

شدن ۱۵۰ سرور جدید به شبکه «شاد»، زیرساخت آموزش مجازی نیز تقویت می‌شود تا دانش‌آموزان در سراسر کشور بتوانند با کیفیت بهتری از خدمات آموزشی بهره‌مند شوند.

۳۰ همت مشارکت خیرین

گسترش عدالت آموزشی تنها بر دوش دولت نیست. مشارکت گسترده خیرین مدرسه‌ساز نیز به یکی از مهم‌ترین ظرفیت‌های توسعه آموزش تبدیل شده است. پیش‌بینی می‌شود میزان مشارکت خیرین در سال جاری از ۳۰ همت فراتر رود؛ ظرفیتی که امکان توسعه مدارس و ارتقای امکانات آموزشی را در بسیاری از مناطق کمتر برخوردار فراهم کرده است.

۳۰۰ هزار حکم رتبه‌بندی

کیفیت آموزش، بدون معلم توانمند و باانگیزه قابل تحقق نیست. از همین رو، همزمان با توسعه زیرساخت‌ها، برنامه‌هایی برای بهبود وضعیت معیشتی فرهنگیان نیز اجرا شده است؛ از به‌روز شدن پرداخت مطالبات و اجرای فوق‌العاده خاص گرفته تا صدور ۳۰۰ هزار حکم رتبه‌بندی معلمان و افزایش حقوق خدمتگزاران مدارس. تقویت جایگاه معلمان، بخشی از سیاست عدالت آموزشی است؛ زیرا کیفیت یادگیری دانش‌آموزان، بیش از هر چیز به کیفیت آموزش در کلاس درس وابسته است.

آموزش هوش مصنوعی به ۳.۴ میلیون دانش‌آموز

عدالت آموزشی تنها به فراهم کردن امکانات امروز محدود نمی‌شود، بلکه باید دانش‌آموزان را برای آینده نیز آماده کند. در همین چارچوب، ۳ میلیون و ۴۰۰ هزار دانش‌آموز و ۲۰۰ هزار معلم در برنامه‌های آموزش هوش مصنوعی مشارکت داشته‌اند و ۶۰۰ هزار معلم نیز با شیوه‌های نوین تدریس آشنا شده‌اند. این برنامه‌ها، تلاش می‌کند فاصله آموزشی میان مدارس را در حوزه فناوری کاهش دهد و فرصت یادگیری مهارت‌های آینده را برای همه دانش‌آموزان فراهم سازد.

عدالت آموزشی؛ راهبردی فراتر از ساخت مدرسه

آنچه امروز در نظام آموزشی دنبال می‌شود، مجموعه‌ای از اقدامات پراکنده نیست، بلکه اجرای راهبردی است که عدالت آموزشی را از یک مفهوم نظری به برنامه‌ای عملیاتی تبدیل کرده است. توسعه فضاهای آموزشی، استانداردسازی مدارس، هوشمندسازی کلاس‌ها، ارتقای کیفیت آموزش، توانمندسازی معلمان، بهبود معیشت فرهنگیان و مشارکت گسترده مردم، حلقه‌های یک زنجیره واحد هستند؛ زنجیره‌ای که هدف آن کاهش نابرابری‌های آموزشی و فراهم کردن فرصت برابر برای همه دانش‌آموزان ایران است. در این نگاه، عدالت آموزشی نه یک پروژه کوتاه‌مدت، بلکه سرمایه‌گذاری بلندمدتی برای آینده کشور است؛ آینده‌ای که کیفیت آن، از کلاس‌های درس امروز شکل می‌گیرد. عدالت آموزشی، تنها به معنای توزیع یکسان امکانات نیست؛ بلکه به مفهوم ایجاد فرصت‌های برابر برای شکوفایی استعدادهای همه دانش‌آموزان است. در کشوری با گستره جغرافیایی، فرهنگی و اقتصادی ایران، تحقق این هدف مستلزم آن است که تفاوت محل زندگی یا

سطح برخورداری مناطق، مانعی برای دسترسی به آموزش باکیفیت نباشد. از همین رو، سیاست‌های آموزشی دولت چهاردهم بر آن است تا همزمان با توسعه زیرساخت‌های فیزیکی، کیفیت آموزش نیز در سراسر کشور ارتقا یابد. این رویکرد، عدالت آموزشی را از یک برنامه صرفاً عمرانی فراتر برده و آن را به مجموعه‌ای از اقدامات به‌هم‌پیوسته تبدیل کرده است. ساخت مدارس جدید، کاهش تراکم کلاس‌های درس، استانداردسازی فضاهای آموزشی، توسعه امکانات ورزشی، گسترش آموزش‌های فناورانه، تقویت زیرساخت‌های آموزش مجازی و توانمندسازی معلمان، هر یک بخشی از زنجیره‌ای هستند که در نهایت به ارتقای کیفیت یادگیری دانش‌آموزان منتهی می‌شود. از سوی دیگر، توجه همزمان به مناطق محروم، روستاها و حاشیه شهرها نشان می‌دهد که هدف، تنها افزایش شاخص‌های آموزشی در سطح ملی نیست، بلکه کاهش فاصله میان مناطق مختلف کشور نیز در دستور کار قرار دارد. در چنین نگاهی، عدالت آموزشی زمانی محقق می‌شود که دانش‌آموز یک روستای دورافتاده نیز بتواند از همان امکانات، همان کیفیت آموزشی و همان فرصت‌های یادگیری بهره‌مند شود که در مدارس مناطق برخوردار وجود دارد. حرکت به سوی هوشمندسازی مدارس، توسعه آموزش هوش مصنوعی و ارتقای مهارت‌های معلمان نیز در همین چارچوب تعریف می‌شود؛ زیرا عدالت در دنیای امروز، تنها به دسترسی به کلاس درس محدود نیست، بلکه به دسترسی برابر به دانش، فناوری و مهارت‌های آینده نیز گره خورده است در کنار توسعه زیرساخت‌ها، یکی از مهم‌ترین پیامدهای اجرای سیاست عدالت آموزشی، افزایش سرمایه اجتماعی نظام تعلیم و تربیت است. هنگامی که خانواده‌ها اطمینان پیدا کنند فرزندانشان صرف‌نظر از محل سکونت، شرایط اقتصادی یا امکانات منطقه‌ای، به آموزش باکیفیت و محیطی ایمن دسترسی دارند، اعتماد عمومی به نظام آموزشی نیز تقویت خواهد شد. این اعتماد، زمینه مشارکت بیشتر مردم، خیرین، نهادهای محلی و بخش خصوصی را در توسعه آموزش فراهم می‌کند و روند ارتقای کیفیت مدارس را شتاب می‌بخشد. همچنین، تجربه کشورهای موفق نشان می‌دهد سرمایه‌گذاری در آموزش، یکی از مؤثرترین راهکارها برای کاهش نابرابری‌های اجتماعی و افزایش بهره‌وری اقتصادی در بلندمدت است. هر اندازه فرصت‌های یادگیری عادلانه‌تر توزیع شود، امکان شناسایی و شکوفایی استعدادهای دانش‌آموزان در سراسر کشور نیز افزایش می‌یابد و سرمایه انسانی توانمندتری برای آینده ایران شکل خواهد گرفت. بر همین اساس، استمرار این سیاست‌ها و ارزیابی مستمر نتایج آن‌ها، می‌تواند زمینه تحقق اهداف کلان سند تحول بنیادین آموزش و پرورش را بیش از گذشته فراهم سازد. تداوم نوسازی مدارس، توسعه عدالت فناورانه، ارتقای مهارت‌های حرفه‌ای معلمان و تقویت مشارکت مردمی، مجموعه اقداماتی است که در کنار یکدیگر، نظام آموزشی را به سمت کیفیت، کارآمدی و برابری بیشتر هدایت خواهد کرد. در چنین مسیری، عدالت آموزشی نه‌تنها یک سیاست اجرایی، بلکه زیربنای توسعه پایدار، انسجام اجتماعی و پیشرفت همه‌جانبه کشور خواهد بود.



اصلاح قیمت بنزین؛ تصمیمی برای مدیریت منابع درانرژی

یکی دیگر از مهم‌ترین عرصه‌های مدیریت دولت در روزهای جنگ، حوزه انرژی بود؛ بخشی که هرگونه اختلال در آن می‌توانست زندگی روزمره مردم، فعالیت صنایع، خدمات عمومی و حتی توان عملیاتی کشور را تحت تأثیر قرار دهد. در چنین ، تأمین پایدار سوخت و برق، بلکه بخشی از امنیت ملی به شمار می‌رفت. در طول جنگ، زیرساخت‌های انرژی کشور با تهدیدهای متعددی روبه‌رو شدند. آسیب به برخی تأسیسات تولید و پالایش، محدودیت در واردات، حمله به مراکز ذخیره‌سازی و خطوط انتقال فرآورده‌های نفتی، مجموعه‌ای از چالش‌ها را ایجاد کرد که مدیریت هم‌زمان آنها نیازمند هماهنگی گسترده میان دستگاه‌های مختلف بود. در حوزه تولید، محدودیت واردات، آسیب به تأسیسات پارس جنوبی، کاهش ظرفیت پالایشگاه تهران و حمله به پالایشگاه الوند، بخشی از ظرفیت تأمین انرژی کشور را تحت فشار قرار داد. هم‌زمان در بخش توزیع نیز حمله به انبارهای نفت تهران و البرز و برخی خطوط انتقال فرآورده‌ها، خطر ایجاد اختلال در سوخت‌رسانی را افزایش داده بود. با وجود این شرایط، دولت تلاش کرد با مدیریت توزیع سوخت، فعالیت شبانه‌روزی نیروگاه‌ها، تقویت شبکه انتقال و برنامه‌ریزی برای استمرار سوخت‌رسانی، اجازه ندهد بحران انرژی به زندگی مردم سرایت کند. نتیجه این اقدامات، حفظ پایداری شبکه و جلوگیری از بروز کمبودهای گسترده در روزهایی بود که بسیاری از زیرساخت‌های کشور در معرض تهدید قرار داشت.

در کنار مدیریت تأمین انرژی، دولت ناگزیر بود برای مصرف بنزین نیز تصمیم‌هایی متناسب با شرایط جدید اتخاذ کند. افزایش مصرف، محدودیت‌های ناشی از محاصره اقتصادی، کاهش ظرفیت واردات و آسیب به بخشی از تأسیسات تولید و انتقال فرآورده‌های نفتی، ایجاد کرده که ادامه روند گذشته، تأمین پایدار بنزین را با دشواری روبه‌رو می‌کرد.

در همین چارچوب، اگرچه به دلیل شرایط خاص ناشی از جنگ، تغییرات فصلی قیمت بنزین در اسفند ۱۴۰۴ و خرداد ۱۴۰۵ اجرا نشد، اما در مرداد ۱۴۰۵ مرحله جدید اصلاح نرخ‌ها و بازنگری در سهمیه خودروها و موتورسیکلت‌ها، مطابق مصوبه هیئت وزیران، عملیاتی شد. هدف از این تصمیم، مدیریت بهتر منابع سوخت و ایجاد تعادل میان ظرفیت تولید و میزان مصرف در بود که کشور همچنان با محدودیت‌های ناشی از جنگ و تحریم روبه‌رو بود.

تجربه دو سال گذشته نشان داد که اداره اقتصاد در شرایط جنگ، تنها به اتخاذ سیاست‌های مالی و پولی محدود نمی‌شود. آنچه می‌تواند تاب‌آوری یک جامعه را حفظ کند، مجموعه‌ای از تصمیم‌های هماهنگ برای تأمین کالاهای اساسی، حمایت از معیشت مردم، حفظ پایداری شبکه انرژی و مدیریت بازار است. دولت چهاردهم در این دوره کوشید با وجود فشارهای ناشی از جنگ، تحریم و محدودیت‌های اقتصادی، جریان زندگی مردم را حفظ کند و اجازه ندهد بحران‌های امنیتی به بحرانی فراگیر در عرصه اقتصاد و معیشت تبدیل شود.

هرچند مسیر پیش رو همچنان با چالش‌های جدی همراه است، اما تجربه این دوره نشان داد که حفظ ثبات اقتصادی، مهم‌ترین پشتوانه تاب‌آوری جامعه در روزهای بحران خواهد بود.از این منظر، اصلاح سیاست مصرف بنزین نه یک تصمیم مقطعی، بلکه تلاشی برای جلوگیری از تبدیل یک مساله مدیریتی به یک بحران اقتصادی بزرگ‌تر بوده است.

۵ هزار تومان؛ سازوکاری برای مدیریت مصرف، نه حذف سهمیه مردم

بر اساس مصوبه هیئت وزیران، سیاست جدید بنزینی با هدف استفاده حداکثری از کارت سوخت شخصی و ساماندهی کارت‌های اضطراری جایگاه‌ها طراحی شد. در این چارچوب، سهمیه‌های اصلی خودروهای شخصی بدون تغییر باقی ماند. سهمیه نخست همچنان ۶۰ لیتر با نرخ ۱۵۰۰ تومان و سهمیه دوم ۱۰۰ لیتر با نرخ ۳۰۰۰ تومان تعیین شد. تغییر اصلی مربوط به استفاده از کارت اضطراری جایگاه‌ها بود؛ به‌گونه‌ای که سوخت‌گیری خارج از سهمیه کارت شخصی با نرخ ۵۰۰۰ تومان انجام می‌شود. این نرخ بر اساس مصوبه دولت معادل ۱۰ درصد قیمت خرید بنزین از پالایشگاه‌ها تعیین شده است.هدف این تغییر، حذف یارانه سوخت یا ایجاد فشار ناگهانی بر مصرف‌کنندگان نبود؛ بلکه ایجاد سازوکاری برای شفاف‌تر شدن میزان مصرف، افزایش استفاده از کارت شخصی و امکان سیاست‌گذاری دقیق‌تر در آینده بود.در واقع، دولت تلاش کرد به جای تصمیم‌های ناگهانی و شوک‌آور، مسیر اصلاح را از مدیریت رفتار مصرفی آغاز کند؛ زیرا بخش مهمی از مساله بنزین، نه فقط میزان تولید، بلکه شیوه مصرف و نبود اطلاعات دقیق از الگوی استفاده است.

۴۳ درصد؛ سهم استفاده از کارت جایگاه‌ها و ضرورت اصلاح رفتار مصرفی

یکی از چالش‌های نظام توزیع بنزین، فاصله گرفتن بخشی از مردم از استفاده از کارت سوخت شخصی بود.

بر اساس آمارهای موجود، حدود ۴۳ درصد مالکان خودروها همچنان از کارت جایگاه‌ها استفاده می‌کنند؛ موضوعی که باعث کاهش دقت در رصد مصرف و دشوار شدن مدیریت تقاضا می‌شود. استفاده بیشتر از کارت شخصی، این امکان را فراهم می‌کند که دولت تصویر دقیق‌تری از الگوی مصرف خودروها داشته باشد و سیاست‌های حمایتی یا اصلاحی را هدفمندتر اجرا کند. تجربه بسیاری از کشورها نشان می‌دهد مدیریت مصرف انرژی بدون داده دقیق امکان‌پذیر نیست. زمانی که مشخص باشد چه میزان سوخت، توسط چه گروهی و با چه الگویی مصرف می‌شود، تصمیم‌گیری نیز از حالت کلی و غیرهدفمند خارج خواهد شد.

اطلاع‌رسانی به هنگام و پایان شوک درمانی

یکی از تفاوت‌های مهم این تصمیم با تجربه‌های گذشته، نحوه طراحی و اجرای آن بود. دولت چهاردهم تلاش کرد اصلاح سیاست بنزینی را از مسیر اطلاع‌رسانی قبلی، دریافت دیدگاه‌ها و آماده‌سازی افکار عمومی دنبال کند؛ رویکردی که بر پرهیز از تصمیم‌های ناگهانی و شبانه تأکید داشت. مصوبه مربوط به استفاده حداکثری از کارت سوخت شخصی در تاریخ ۱۴ آبان ۱۴۰۴ در هیئت وزیران تصویب و در تاریخ ۲ آذر ۱۴۰۴ ابلاغ شد؛ یعنی پیش از اجرای آن در ۲۲ آذر، فرصت برای بررسی کارشناسی، طرح نقدها و ارائه پیشنهادهای اصلاحی وجود داشت. این رویکرد بخشی از تغییر نگاه در سیاست‌گذاری اقتصادی بود؛ اینکه اصلاحات مهم، زمانی موفق‌تر هستند که جامعه نسبت به منطق تصمیم، زمان اجرا و پیامدهای آن آگاهی داشته باشد.

همچنین دولت اعلام کرد که در صورت نیاز، امکان اصلاح بخش‌هایی از طرح پس از آغاز اجرا وجود دارد تا سیاست‌گذاری به یک فرآیند انعطاف‌پذیر تبدیل شود.

۳ اقدام پیش از اصلاح قیمت؛ از خودروی کم‌مصرف تا سوخت پاک

یکی از محورهای اصلی سیاست دولت چهاردهم این بود که اصلاح مصرف انرژی تنها با تغییر قیمت دنبال نشود. بر همین اساس، مجموعه‌ای از اقدامات غیرقیمتی نیز در دستور کار قرار گرفت؛ از جمله توسعه سوخت‌های جایگزین، اصلاح صنعت خودرو و افزایش بهره‌وری مصرف. در حوزه CNG، دولت تلاش کرد ظرفیت فراموش‌شده این بخش را دوباره فعال کند. مصرف گاز طبیعی در حمل‌ونقل که در سال ۱۴۰۱ حدود ۲۳ میلیون مترمکعب در روز بود، در سال ۱۴۰۴ به حدود ۱۶ میلیون مترمکعب در روز کاهش یافته است. این کاهش در حالی رخ داده که زیرساخت گسترده‌ای برای استفاده از این سوخت وجود دارد. کشور دارای ۲۳۶۵ جایگاه CNG است و ظرفیت اسمی عرضه این بخش حدود ۴۰ میلیون مترمکعب در روز برآورد می‌شود؛ یعنی کمتر از نیمی از ظرفیت موجود مورد استفاده قرار می‌گیرد. بازگشت مصرف CNG به سطح‌های گذشته می‌تواند روزانه حدود ۷ میلیون لیتر بنزین صرفه‌جویی ایجاد کند؛ رقمی که ارزش اقتصادی آن حدود ۱.۸ میلیارد دلار در سال برآورد می‌شود. در همین راستا، تبدیل خودروهای بنزینی به دوگانه‌سوز به صورت رایگان در دستور کار قرار گرفت. تاکنون حدود ۴۰۰ هزار خودرو از ابتدای اجرای طرح تبدیل، تعویض یا تولید شده‌اند و تنها در ۸ ماه گذشته ۴۵ هزار خودرو تبدیل شده‌اند.

تلاش برای افزایش کیفیت خودروها

دولت چهاردهم مساله مصرف بالای سوخت را تنها از زاویه رفتار مصرف‌کننده دنبال نکرد و بخش مهمی از توجه خود را به کیفیت خودروها معطوف کرد. مصرف بالای سوخت خودروهای داخلی، یکی از عوامل اصلی افزایش تقاضای بنزین است. به همین دلیل، دولت بر ضرورت حرکت خودروسازان به سمت تولید خودروهای کم‌مصرف تأکید کرده است. در این چارچوب، رئیس‌جمهور به خودروسازان دستور داد در صورت اصلاح نشدن موتور خودروها و کاهش نیافتن مصرف، در سیاست‌های تخصیص ارز و مجوز تولید بازنگری خواهد شد. همزمان، سیاست واردات خودرو نیز با هدف افزایش رقابت و ورود فناوری‌های کم‌مصرف دنبال شد. در آیین‌نامه جدید، تعرفه خودروهای برقی ۴ درصد، خودروهای هیبریدی ۱۵ درصد و سایر خودروهای کم‌مصرف متناسب با شرایط تعیین شده است.

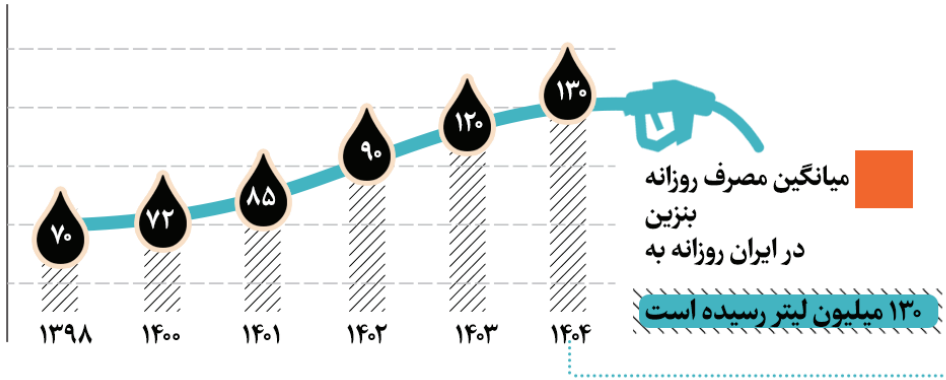
بازگشت درآمد اصلاح مصرف به مردم

یکی از اصول اعلام‌شده در اجرای این سیاست، استفاده از منابع حاصل برای حمایت از مردم است. بر اساس برنامه دولت، عواید اجرای این مصوبه قرار است در مسیر حمایت معیشتی و ارائه کالابرگ به مردم هزینه شود تا اصلاح مصرف انرژی به جای ایجاد فشار عمومی، به تقویت حمایت از خانوارها منجر شود. در نهایت، تجربه اصلاح سیاست بنزینی در دولت چهاردهم نشان می‌دهد مساله اصلی، صرفاً قیمت یک لیتر سوخت نیست؛ بلکه چگونگی مدیریت منابع محدود در است که کشور همزمان با نیازهای توسعه‌ای، فشارهای اقتصادی و تجربه یک بحران امنیتی روبه‌روست. تصمیم درباره بنزین، در این نگاه بخشی از یک بسته بزرگ‌تر برای افزایش تاب‌آوری اقتصادی است؛ بسته‌ای که در کنار مدیریت مصرف، بر توسعه سوخت‌های جایگزین، اصلاح خودروها، کاهش وابستگی به واردات و حفظ منابع عمومی برای اولویت‌های مهم‌تر کشور تمرکز دارد.

ریشه‌یابی و علت تشدید ناترازی متأثر از جنگ تحمیلی سوم



بررسی وضعیت مصرف بنزین در ایران



تولید و مصرف بنزین در ۱۴۰۴



میزان تولید: ۱۱۰ میلیون لیتر در روز تولید می‌شود **۱۰۰ درصد آن مصرف شده و ۳۰ میلیون لیتر هم وارد می‌شد**



مصرف بنزین در ایران
۲ برابر
میانگین جهانی است

ایران سومین کشوری است که
بنزین ارزان
عرضه می‌کند

میزان یارانه انرژی در ایران
۶۹ میلیارد دلار
است (رتبه اول در جهان)

قاچاق سوخت در ایران روزانه
۲۰ تا ۴۰
میلیون لیتر است

توسعه انرژی‌های تجدیدپذیر؛ حرکت به سوی آینده‌ای پاک و پایدار



انرژی، یکی از مهم‌ترین پایه‌های توسعه اقتصادی و اجتماعی کشورهاست؛ اما در جهان امروز، تأمین برق دیگر تنها به افزایش ظرفیت تولید محدود نمی‌شود. تغییرات اقلیمی، رشد مستمر مصرف، محدودیت منابع فسیلی، افزایش هزینه‌های تولید انرژی و ضرورت تقویت تاب‌آوری شبکه‌های برق، بسیاری از کشورها را به سمت توسعه سریع‌تر انرژی‌های پاک و تجدیدپذیر سوق داده است. در این میان، انرژی خورشیدی، بادی و سایر منابع تجدیدپذیر، علاوه بر نقش‌آفرینی در کاهش وابستگی به سوخت‌های فسیلی، به ابزاری برای افزایش امنیت انرژی و کاهش آسیب‌پذیری اقتصادها در برابر بحران‌های جهانی تبدیل شده‌اند. در ایران نیز توسعه انرژی‌های تجدیدپذیر در سال‌های اخیر از یک انتخاب فناورانه به یک ضرورت راهبردی تبدیل شده است؛ ضرورتی که هم به دلیل افزایش تقاضای برق، رشد مصرف در بخش‌های مختلف اقتصادی و خانگی و ناترازی‌های فصلی شبکه برق اهمیت بیشتری یافته و هم به دلیل ظرفیت کم‌نظیر کشور در حوزه انرژی خورشیدی و بادی مورد توجه قرار گرفته است. برخورداری ایران از روزهای آفتابی فراوان در بسیاری از مناطق، ظرفیت مناسب مناطق شرقی و مرکزی برای احداث نیروگاه‌های خورشیدی و همچنین پتانسیل مناطق بادخیز، فرصت بزرگی برای توسعه این بخش فراهم کرده است که بهره‌برداری از این فرصت طلایی نیازمند حمایت و سرمایه‌گذاری است.

دولت چهاردهم، توسعه انرژی‌های تجدیدپذیر را به عنوان یکی از محورهای اصلی سیاست انرژی دنبال و تلاش کرده است با افزایش ظرفیت نیروگاه‌های پاک، تسهیل فرآیند سرمایه‌گذاری، استفاده از ظرفیت بخش خصوصی، حمایت از تولید تجهیزات داخلی و حرکت به سمت تولید پراکنده برق، مسیر تازه‌ای برای تأمین پایدار انرژی کشور ایجاد کند. توسعه تجدیدپذیرها علاوه بر کاهش فشار بر شبکه سراسری برق، می‌تواند به مدیریت مصرف سوخت در نیروگاه‌های حرارتی، کاهش هزینه‌های تولید برق، ایجاد فرصت‌های شغلی جدید و افزایش مشارکت مناطق مختلف کشور در زنجیره تولید انرژی کمک کند. همچنین گسترش نیروگاه‌های کوچک و متوسط خورشیدی در کنار پروژه‌های بزرگ مقیاس، امکان توزیع متوازن‌تر ظرفیت تولید و کاهش وابستگی مناطق مختلف به شبکه‌های انتقال را فراهم می‌سازد.تجربه کشورهای مختلف نشان داده است که گذار به انرژی‌های پاک، فرآیندی تدریجی اما ضروری است؛ فرآیندی که نیازمند برنامه‌ریزی بلندمدت، ثبات در سیاست‌گذاری، جذب سرمایه، توسعه فناوری و ایجاد زیرساخت‌های مناسب است.

افزایش ظرفیت تجدیدپذیر به ۵۴۰۰ مگاوات

یکی از مهم‌ترین نشانه‌های حرکت به سمت انرژی‌های پاک، افزایش ظرفیت نصب‌شده نیروگاه‌های تجدیدپذیر است. در آغاز دولت چهاردهم، ظرفیت نیروگاه‌های تجدیدپذیر کشور حدود ۱۲۲۵ مگاوات بود؛ ظرفیتی که تا پایان تیر ۱۴۰۵ به بیش از ۵۴۰۰ مگاوات افزایش یافت.

این رشد قابل توجه، بخش عمده‌ای از برنامه توسعه انرژی‌های تجدیدپذیر را به خود اختصاص داده و بیشترین سهم آن مربوط به نیروگاه‌های خورشیدی است.

افزایش چندبرابری ظرفیت نیروگاه‌های پاک، نشان‌دهنده تغییر رویکرد در سیاست‌گذاری انرژی و حرکت تدریجی از وابستگی صرف به منابع فسیلی به سمت تنوع‌بخشی در سبد تولید برق است.

با این حال، توسعه ظرفیت نصب‌شده تنها یکی از شاخص‌های ارزیابی موفقیت در حوزه انرژی‌های تجدیدپذیر است. ظرفیت اسمی نیروگاه‌ها باید در کنار میزان تولید واقعی، پایداری برق تولیدی، میزان اتصال به شبکه و نقش آن در کاهش مصرف سوخت‌های فسیلی بررسی شود تا تصویر دقیق‌تری از عملکرد این بخش ارائه شود.

هدفگذاری ۱۲ هزار مگاواتی تا پایان سال ۱۴۰۵

مسیر توسعه انرژی‌های تجدیدپذیر در دولت چهاردهم با هدف‌گذاری‌های جدید ادامه یافته است. بر اساس برنامه‌های اعلام‌شده، ظرفیت نیروگاه‌های تجدیدپذیر باید تا پایان تابستان از ۷ هزار مگاوات عبور کند و در ادامه، حرکت به سمت دستیابی به حدود ۱۲ هزار مگاوات تا پایان سال ۱۴۰۵ دنبال شود. تحقق این هدف، به مجموعه‌ای از عوامل وابسته است؛ از تأمین منابع مالی و ورود تجهیزات گرفته تا سرعت اجرای پروژه‌ها، اتصال نیروگاه‌ها به شبکه برق و هماهنگی میان بخش‌های مختلف. به همین دلیل، دستیابی به ظرفیت ۱۲ هزار مگاواتی را باید یک هدف مهم و در عین حال نیازمند فراهم شدن الزامات اجرایی دانست؛ هدفی که تحقق آن به استمرار سرمایه‌گذاری، رفع موانع اجرایی و تقویت زیرساخت‌های شبکه برق وابسته است.

مردمی‌سازی انرژی

یکی از تغییرات مهم در رویکرد توسعه انرژی‌های تجدیدپذیر، حرکت از نیروگاه‌های بزرگ و متمرکز به سمت تولید پراکنده و مشارکت عمومی است. توسعه نیروگاه‌های کوچک‌مقیاس، سامانه‌های خورشیدی پشت‌بامی و پروژه‌های پراکنده با مشارکت مردم، کشاورزان، صنایع، بانک‌ها و نهادهای عمومی، بخش مهمی از این راهبرد را تشکیل می‌دهد. مزیت اصلی این مدل، تولید برق در نزدیکی محل مصرف است؛ موضوعی که علاوه بر کاهش فشار بر شبکه انتقال، می‌تواند بهره‌وری سیستم برق را افزایش دهد و تلفات انرژی را کاهش دهد. تولید پراکنده همچنین نقش مهمی در افزایش تاب‌آوری شبکه برق دارد. در که زیرساخت‌های متمرکز انرژی ممکن است با چالش‌هایی مانند بحران‌های طبیعی، محدودیت‌های فنی یا تهدیدهای امنیتی مواجه شوند، وجود منابع متعدد تولید کوچک می‌تواند بخشی از ریسک وابستگی به نقاط محدود تولید را کاهش دهد.

تأمین مالی و توسعه شبکه؛ دو شرط موفقیت انرژی‌های پاک

رشد انرژی‌های تجدیدپذیر تنها با احداث نیروگاه امکان‌پذیر نیست؛ بلکه نیازمند ایجاد یک زنجیره کامل از سرمایه‌گذاری، تجهیزات، شبکه انتقال و مدیریت مصرف است. در دولت چهاردهم، تسهیل فرآیند صدور مجوزها، استفاده از ظرفیت بازار برق، مشارکت صندوق توسعه ملی و ورود بانک‌ها به تأمین مالی پروژه‌ها، از جمله اقداماتی بوده که زمینه رشد سرمایه‌گذاری در این حوزه را فراهم کرده است. با این حال، توسعه این بخش همچنان با چالش‌هایی روبه‌رو است. تأمین سرمایه ریالی و ارزی، واردات و تأمین تجهیزات مورد نیاز، ظرفیت شبکه انتقال، احداث پست‌های برق، توسعه ذخیره‌سازی انرژی و مدیریت تولید متناوب نیروگاه‌های خورشیدی، از مهم‌ترین موضوعاتی هستند که باید همزمان با افزایش ظرفیت تولید مورد توجه قرار گیرند. انرژی خورشیدی، برخلاف نیروگاه‌های

حرارتی، تولیدی وابسته به شرایط زمانی و محیطی دارد و در ساعات شب یا زمان کاهش تابش خورشید، نیازمند راهکارهای مکمل مانند ذخیره‌سازی انرژی یا مدیریت هوشمند شبکه است. بنابراین توسعه نیروگاه‌های تجدیدپذیر باید همزمان با توسعه زیرساخت‌های پشتیبان شبکه دنبال شود. تا پایداری شبکه تضمین شده و زمینه برای جلب اعتماد سرمایه‌گذاران و دستیابی به توسعه‌ای همه‌جانبه و متوازن هموار گردد.

کمک به مدیریت ناترازی برق

یکی از مهم‌ترین اهداف توسعه انرژی‌های پاک، کمک به مدیریت ناترازی برق و کاهش فشار بر نیروگاه‌های فسیلی است. افزایش سهم انرژی‌های تجدیدپذیر می‌تواند مصرف سوخت در نیروگاه‌های حرارتی را کاهش دهد، هزینه‌های زیست‌محیطی تولید برق را پایین بیاورد و منابع گازی کشور را برای مصارف مهم‌تر آزاد کند. با این حال، تجدیدپذیرها به تنهایی نمی‌توانند تمام چالش‌های صنعت برق را حل کنند. رفع ناترازی نیازمند مجموعه‌ای از اقدامات شامل توسعه ظرفیت تولید، اصلاح الگوی مصرف، بهینه‌سازی شبکه، افزایش بهره‌وری انرژی و استفاده از فناوری‌های ذخیره‌سازی است. در واقع، انرژی‌های تجدیدپذیر بخشی از یک برنامه جامع برای ایجاد نظام انرژی پایدار هستند؛ برنامه‌ای که باید تولید، انتقال، مصرف و مدیریت انرژی را به صورت همزمان مورد توجه قرار دهد.

انرژی پاک؛ سرمایه‌گذاری برای آینده کشور

توسعه انرژی‌های تجدیدپذیر در دولت چهاردهم را می‌توان بخشی از یک تغییر بزرگ‌تر در نگاه به آینده انرژی کشور دانست؛ تغییری که از افزایش ظرفیت نیروگاه‌های خورشیدی آغاز شده و به سمت مشارکت مردم، توسعه تولید پراکنده، جذب سرمایه‌گذاری و هوشمندسازی شبکه حرکت می‌کند. رشد ظرفیت از ۱۲۲۵ مگاوات به بیش از ۵۴۰۰ مگاوات، هدف‌گذاری برای عبور از ۷ هزار مگاوات و حرکت به سمت ۱۲ هزار مگاوات، نشان‌دهنده شتاب گرفتن این مسیر است. انرژی‌های تجدیدپذیر، دیگر تنها یک فناوری جدید نیستند؛ بلکه بخشی از امنیت انرژی، توسعه اقتصادی و آینده پایدار کشور محسوب می‌شوند. مسیری که دولت چهاردهم آغاز کرده، در صورت تداوم سرمایه‌گذاری، رفع موانع زیرساختی و مشارکت گسترده بخش خصوصی و مردم، می‌تواند سهم انرژی‌های پاک را در سبد برق افزایش دهد با این وجود، عبور از اقتصاد مبتنی بر سوخت‌های فسیلی به سمت توسعه پایدار انرژی‌های تجدیدپذیر، صرفاً یک تحول فنی نیست؛ بلکه نیازمند تغییرات عمیق ساختاری، حقوقی و اقتصادی است. اگرچه هدف‌گذاری‌های کمی مانند رسیدن به ظرفیت ۱۲ هزار مگاوات چشم‌انداز روشنی را ترسیم می‌کند، اما تحقق آن در گرو «اصلاح اقتصاد برق» است. تا زمانی که قیمت‌گذاری دستوری در صنعت برق اصلاح نشود و خرید تضمینی برق پاک با واقعیت‌های اقتصادی و تورم هم‌خوانی نداشته باشد، انگیزه بخش خصوصی برای سرمایه‌گذاری‌های کلان کاهش خواهد یافت. علاوه بر این، دیپلماسی انرژی باید نقش فعال‌تری در جذب سرمایه‌گذاری خارجی و انتقال فناوری‌های نوین ایفا کند. ایران به واسطه موقعیت ژئوپلیتیک خود، می‌تواند با توسعه ظرفیت‌های تجدیدپذیر، نه تنها نیاز داخلی را تأمین کند، بلکه به هاب صادرات برق سبز در منطقه تبدیل شود. تحقق این چشم‌انداز روشن نیازمند اراده ملی و برنامه‌ریزی است. و این مسیر می‌تواند ضامن توسعه پایدار برای آیندگان باشد.


عدالت درمانی؛
از ساخت بیمارستان
تا مسیر مطمئن درمان

بیماری، برای همه یک تجربه مشترک است، اما مسیر رسیدن به درمان برای همه یکسان نیست. برای بیماری که در یک شهر بزرگ زندگی می‌کند، دسترسی به پزشک متخصص شاید با چند جست‌وجو و یک نوبت اینترنتی امکان‌پذیر باشد؛ اما برای فردی در یک روستای دورافتاده یا یک شهر کوچک، همین مسیر می‌تواند با فاصله جغرافیایی، هزینه رفت‌وآمد، انتظار طولانی و نگرانی از تأمین هزینه‌های درمان همراه شود. همین تفاوت‌هاست که عدالت درمانی را به یکی از مهم‌ترین معیارهای کارآمدی نظام سلامت تبدیل می‌کند. عدالت در سلامت فقط به معنای افزایش تعداد بیمارستان‌ها، تخت‌های بستری یا تجهیزات پزشکی نیست؛ زیرا داشتن یک مرکز درمانی جدید، زمانی به عدالت منجر می‌شود که مردم بدانند چگونه، چه زمانی و از چه مسیری می‌توانند به خدمات مورد نیاز خود دسترسی پیدا کنند.

دولت چهاردهم، رویکرد عدالت درمانی را بر تغییر همین مسیر بنا کرده است؛ تغییری که در آن نظام سلامت فقط مسئول درمان بیماری پس از وقوع نیست، بلکه مسئول حفظ سلامت مردم، پیشگیری از بیماری، هدایت درست بیمار و کاهش بار مالی درمان نیز خواهد بود. در این نگاه، مسئله اصلی تنها افزایش ظرفیت درمانی نیست، بلکه ایجاد یک زنجیره مشخص از خدمات است؛ زنجیره‌ای که در آن هر فرد تحت پوشش یک تیم سلامت قرار می‌گیرد، مسیر دریافت خدمت برای او روشن است و نظام درمان در برابر نتیجه عملکرد خود پاسخگو خواهد بود. بر همین اساس، پزشکی خانواده و نظام ارجاع به عنوان ستون اصلی عدالت درمانی در دولت چهاردهم تعریف شده‌اند؛ مدلی که تلاش می‌کند رابطه میان مردم و نظام سلامت را از یک مراجعه پراکنده و گاه پرهزینه، به یک ارتباط منظم، مستمر و هدفمند تبدیل کند.

پزشکی خانواده؛ آغاز تغییر در تعریف عدالت سلامت

سال‌ها یکی از چالش‌های نظام درمان، این بود که بسیاری از بیماران بدون داشتن یک مسیر مشخص، مستقیماً به مراکز تخصصی مراجعه می‌کردند. این روند، اگرچه در برخی موارد دسترسی سریع به خدمات را فراهم می‌کرد، اما در بسیاری از مواقع موجب افزایش هزینه‌ها، انجام خدمات غیرضروری، شلوغی مراکز تخصصی و سردرگمی بیماران می‌شد. پزشکی خانواده تلاش می‌کند این مسیر را از نقطه آغاز اصلاح کند. در این مدل، هر جمعیت تحت پوشش، یک تیم سلامت مشخص دارد؛ تیمی متشکل از مراقب سلامت و پزشک خانواده که مسئولیت مراقبت‌های اولیه، پیشگیری، تشخیص زودهنگام و پیگیری وضعیت بیماران را برعهده می‌گیرد. این تغییر، در واقع تغییر در فلسفه ارائه خدمات سلامت است؛ زیرا بیمار دیگر تنها زمانی وارد نظام درمان نمی‌شود که بیماری شدت گرفته باشد، بلکه از مرحله پیشگیری تا درمان، در یک مسیر مشخص همراهی می‌شود.

اجرای برنامه پزشکی خانواده و نظام ارجاع نیز به صورت مرحله‌ای دنبال شده است. مرحله نخست این برنامه از خرداد ۱۴۰۵ در محدوده تعدادی از دانشگاه‌های علوم پزشکی آغاز شد و در مرحله دوم، در ۱۲ مرداد ۱۴۰۵ با

اضافه شدن شهرهای جدید، وارد فاز رسمی‌تری شد.
اجرای تدریجی این طرح، به نظام سلامت امکان می‌دهد مشکلات احتمالی در حوزه سامانه‌ها، نیروی انسانی، قراردادهای بیمه‌ای و ارتباط میان سطوح مختلف درمان را شناسایی و اصلاح کند. به همین دلیل، این برنامه هنوز در مرحله توسعه قرار دارد و اجرای آن به صورت کامل و سراسری انجام نشده است.

سه سطح درمان؛ از مراقبت اولیه تا خدمات تخصصی

عدالت درمانی زمانی شکل می‌گیرد که مسیر درمان برای بیمار روشن باشد. نظام ارجاع در دولت چهاردهم بر پایه یک ساختار سه‌سطحی طراحی شده است.
در سطح نخست، مراقب سلامت و پزشک خانواده قرار دارند؛ جایی که پیشگیری، مراقبت‌های اولیه، بررسی وضعیت سلامت و تشخیص‌های ابتدایی انجام می‌شود. این سطح، نزدیک‌ترین حلقه ارتباطی مردم با نظام سلامت است و قرار است بخش قابل توجهی از نیازهای درمانی در همین مرحله مدیریت شود. در سطح دوم، خدمات تخصصی، آزمایشگاه و تصویربرداری قرار دارد؛ سطحی که بیماران پس از ارزیابی پزشک خانواده و در صورت نیاز به آن ارجاع داده می‌شوند.
سطح سوم نیز شامل خدمات فوق‌تخصصی و بستری است؛ مرحله‌ای که برای بیماری‌های پیچیده‌تر و نیازمند مراقبت‌های پیشرفته مورد استفاده قرار می‌گیرد.
موفقیت این ساختار، به سه زیرساخت اصلی وابسته است: پرونده الکترونیک سلامت که امکان تبادل اطلاعات میان سطوح مختلف درمان را فراهم کند، نیروی انسانی کافی برای پاسخگویی به جمعیت تحت پوشش و تأمین مالی پایدار که استمرار خدمات را تضمین کند.

تلاش برای برقراری عدالت جغرافیایی در درمان

یکی از مهم‌ترین چالش‌های نظام سلامت، تفاوت دسترسی میان مناطق مختلف کشور است. فاصله تا مراکز درمانی، کمبود پزشک متخصص و محدودیت امکانات، در برخی مناطق موجب شده است مردم برای دریافت خدمات ضروری، مسیرهای طولانی را طی کنند.
برنامه پزشکی خانواده روستایی، جمعیت روستایی، عشایری و شهرهای کوچک را با تکیه بر شبکه بهداشت کشور هدف قرار داده است. در این مدل، خدمات پیشگیری، تشخیص اولیه و مراقبت مستمر به محل زندگی مردم نزدیک‌تر می‌شود و تنها در صورت نیاز، بیمار به مراکز تخصصی‌تر ارجاع خواهد شد.
تهیه اطلس سلامت محله‌محور نیز گامی برای شناخت دقیق‌تر نیازهای مناطق مختلف است. هر منطقه، مسائل خاص خود را دارد و توزیع منابع سلامت زمانی عادلانه خواهد بود که بر اساس شناخت دقیق از میزان محرومیت، ظرفیت‌ها و نیازهای واقعی مردم انجام شود.

عدالت مالی؛ کاهش نگرانی مردم از هزینه درمان

برای بسیاری از خانواده‌ها، بیماری علاوه بر نگرانی جسمی، یک دغدغه اقتصادی نیز ایجاد می‌کند. هزینه دارو، آزمایش، تصویربرداری و خدمات تخصصی، در برخی

شرایط می‌تواند فشار زیادی بر خانوارها وارد کند.
در مدل جدید، حمایت مالی از بیمار یکی از پایه‌های عدالت درمانی است. در محدوده‌های اجرای برنامه، خدمات سطح اول سلامت و تعداد مشخصی مراجعه سالانه، رایگان یا کم‌هزینه پیش‌بینی شده است.
همچنین بیمارانی که مسیر ارجاع را رعایت کنند، از حمایت مالی بیشتری برخوردار خواهند شد؛ از جمله کاهش فرانشیز خدمات تخصصی دولتی و کاهش هزینه بستری ارجاعی در بخش دولتی تا سطح صفر.
این سیاست، تلاش می‌کند رفتار درمانی بیماران را نیز اصلاح کند؛ به این معنا که مراجعه از مسیر پزشک خانواده، علاوه بر هدایت علمی‌تر درمان، حمایت مالی بیشتری برای بیمار به همراه داشته باشد.
البته اثربخشی این سیاست به چند شرط مهم وابسته است؛ از جمله اینکه خدمات تخصصی در زمان مناسب ارائه شود، کیفیت درمان در سطح اول مورد اعتماد مردم باشد و بیماران احساس کنند مسیر ارجاع، به جای ایجاد محدودیت، دسترسی آنها را بهتر می‌کند.

نظام ارجاع؛ پایان سرگردانی بیماران

یکی از اهداف اصلی نظام ارجاع، پایان دادن به سرگردانی بیماران میان مراکز مختلف درمانی است. در این مدل، بیمار یک مسیر مشخص برای دریافت خدمات دارد و تصمیم‌گیری درباره سطح درمان، بر اساس نیاز پزشکی انجام می‌شود. این ساختار می‌تواند از انجام آزمایش‌ها، تصویربرداری‌ها و بستری‌های غیرضروری جلوگیری کند و منابع نظام سلامت را هدفمندتر به کار گیرد.
با این حال، اجرای موفق این برنامه نیازمند رفع برخی چالش‌هاست؛ از همکاری بیشتر بخش خصوصی و پزشکان با شبکه ارجاع گرفته تا پرداخت به‌موقع مطالبات ارائه‌دهندگان خدمت، هماهنگی میان بیمه‌ها، اتصال کامل سامانه‌های اطلاعاتی و ایجاد ظرفیت کافی برای نوبت‌دهی تخصصی. همچنین آگاهی مردم از نحوه استفاده از برنامه، یکی از عوامل تعیین‌کننده موفقیت آن است؛ زیرا هیچ نظام ارجاعی بدون همراهی و اعتماد مردم نمی‌تواند به هدف خود برسد.

عدالت درمانی؛ حرکت از توزیع امکانات به توزیع مسئولیت

عدالت درمانی در دولت چهاردهم، تلاشی برای تغییر نگاه به نظام سلامت است؛ حرکتی از ساخت صرف مراکز درمانی به سمت ایجاد یک شبکه پاسخگو که در آن هر فرد، مسیر مشخصی برای دریافت خدمات داشته باشد. این مسیر، اگرچه با چالش‌های اجرایی، مالی و زیرساختی همراه است، اما هدف آن روشن است: اینکه سلامت، وابسته به محل زندگی، میزان درآمد یا شرایط اقتصادی افراد نباشد. در نهایت، موفقیت این رویکرد زمانی آشکار خواهد شد که بیمار پیش از رسیدن به مرحله بحران، خدمات مورد نیاز خود را دریافت کند؛ خانواده‌ها نگرانی کمتری از هزینه درمان داشته باشند و هیچ فردی به دلیل فاصله جغرافیایی یا محدودیت مالی، از حق دسترسی به سلامت محروم نماند.



ارز ترجیحی؛ اصلاح سیاستی که دیگر پاسخگوی شرایط نبود

یکی از مهم‌ترین چالش‌هایی که در جریان جنگ بیش از گذشته خود را نشان داد، ادامه سیاست قیمت‌گذاری‌های دستوری و نظام ارز ترجیحی بود. سیاستی که با هدف حمایت از معیشت مردم و کنترل قیمت کالاهای اساسی اجرا می‌شد، اما در عمل به مرور زمان با پیامدهایی مانند افزایش رانت، فساد، کسری بودجه، تضعیف تولید داخلی و بی‌ثباتی بازار همراه شد.

تجربه روزهای جنگ نشان داد که ادامه تخصیص ارز ترجیحی با نرخ ثابت ۲۸ هزار و ۵۰۰ تومان، نه تنها تأمین کالاهای اساسی را آسان‌تر نکرده، بلکه خود به یکی از عوامل شکل‌گیری مشکلات جدید در اقتصاد کشور تبدیل شده است. دشواری تأمین منابع ارزی، افزایش فشار بر بودجه دولت و ناکارآمدی نظام توزیع، مجموعه عواملی بود که ضرورت بازنگری در این سیاست را بیش از گذشته آشکار کرد. بر همین اساس، دولت پس از بررسی سناریوهای مختلف در ستاد اقتصادی، تصمیم گرفت مسیر اصلاح این سیاست را در پیش بگیرد و نرخ ارز ترجیحی را به نرخ ارز توافقی در تالار دوم مرکز مبادله نزدیک کند. اگرچه اجرای این تصمیم به دلیل وقوع جنگ ۱۲ روزه برای مدتی به تعویق افتاد، اما در نهایت با این جمع‌بندی که ادامه روند گذشته می‌تواند کشور را در تأمین کالاهای اساسی با بحران جدی مواجه کند، اصلاح این سیاست در دستور کار قرار گرفت.

اجرای اصلاح ارز ترجیحی؛ تصمیمی پس از عبور از مرحله آزمون و خطای چندساله

اجرای اصلاح ارز ترجیحی در دی‌ماه ۱۴۰۴، پایان یک دوره طولانی از بحث و بررسی درباره آینده سیاست حمایتی کالاهای اساسی بود. دولت چهاردهم این تصمیم را در عملیاتی کرد که ادامه سازوکار گذشته، به تدریج خود به یکی از عوامل ایجاد بی‌ثباتی در زنجیره تأمین تبدیل شده بود. مساله اصلی دیگر صرفاً اختلاف میان دو نرخ ارز نبود؛ بلکه چگونگی تأمین پایدار کالاهای اساسی، جلوگیری از هدررفت منابع محدود ارزی و رساندن حمایت به مصرف‌کننده نهایی بود. در ماه‌های پیش از اجرا، دولت سناریوهای مختلفی را بررسی کرده بود. اصلاح ارز ترجیحی از ابتدای سال در دستور کار قرار داشت، اما وقوع جنگ ۱۲ روزه و ضرورت حفظ ثبات اقتصادی در شرایط بحرانی، اجرای آن را به تعویق انداخت. با این حال، ادامه تعویق نیز با هزینه‌های جدیدی همراه شد؛ زیرا شکاف میان نرخ رسمی و نرخ‌های دیگر، انگیزه عرضه ارز در مسیر رسمی را کاهش داده و مشکلاتی در تأمین نهاده‌ها و کالاهای اساسی ایجاد کرده بود.

در نهایت، دولت به این جمع‌بندی رسید که ادامه وضعیت موجود می‌تواند کشور را با مشکل جدی‌تری در تأمین کالاهای اساسی مواجه کند. به همین دلیل، پس از طی بررسی‌های کارشناسی، طرح «تضمین امنیت غذایی و حمایت معیشتی خانوارها» را اجرایی کرد تا منابع ناشی از اصلاح سیاست ارزی، به جای ماندن در ابتدای زنجیره، به شکل مستقیم‌تر در اختیار حمایت از خانوارها قرار گیرد.

چرا اجرای طرح در دی‌ماه ۱۴۰۴ اجتناب‌ناپذیر شد؟

یکی از مهم‌ترین پرسش‌ها درباره زمان اجرای این سیاست،

چرایی اتخاذ تصمیم در دی‌ماه ۱۴۰۴ بود. بررسی شرایط بازار نشان می‌داد که مساله دیگر صرفاً یک انتخاب سیاستی نیست، بلکه به یک ضرورت اجرایی تبدیل شده است.

در ماه‌های پایانی سال ۱۴۰۴، هم‌زمان با افزایش نگرانی فعالان اقتصادی درباره آینده ارز ترجیحی، عرضه برخی نهاده‌های تولیدی کاهش یافت. این اتفاق در رخ داد که از نظر فیزیکی کمبود گسترده کالا وجود نداشت؛ بلکه مشکل اصلی در مسیر تخصیص ارز، تأمین مالی واردکنندگان و ورود کالا به چرخه تولید بود. بیش از ۵ میلیون تن نهاده در گمرکات، کشتی‌ها و انبارهای کشور وجود داشت، اما به دلیل مشکلات ناشی از نظام تخصیص ارز، بخشی از این منابع امکان ورود سریع به بازار را پیدا نمی‌کرد. در چنین ، ادامه سیاست قبلی می‌توانست به جای تضمین امنیت غذایی، خود به عاملی برای کاهش عرضه و افزایش نااطمینانی تبدیل شود. دولت در این مقطع میان دو گزینه قرار داشت؛ ادامه شرایط موجود با خطر ایجاد اختلال در زنجیره تأمین، یا اجرای اصلاحی که امکان مدیریت منابع و آزاد شدن مسیر ورود کالا را فراهم کند. انتخاب دولت، گزینه دوم یعنی اجرای طرح همراه با بازتوزیع منابع حمایتی بود.

اصلاح سیاست ارزی بدون حذف حمایت از مردم

یکی از محورهای اصلی اجرای این طرح، تغییر محل پرداخت یارانه بود. در مدل گذشته، حمایت دولت از طریق تخصیص ارز ارزان به واردکننده انجام می‌شد؛ اما تجربه نشان داده بود که این روش الزاماً به کاهش قیمت برای مصرف‌کننده منجر نمی‌شود.

در سیاست جدید، منابع حاصل از اصلاح نرخ ارز ترجیحی برای تقویت حمایت مستقیم از خانوارها در نظر گرفته شد. برآوردها نشان می‌دهد از محل مابه‌التفاوت نرخ ارز ترجیحی ۲۸ هزار و ۵۰۰ تومانی و نرخ ارز توافقی، برای تأمین ماهانه ۵۰۰ میلیون دلار ارز کالاهای اساسی، حدود ۴۶ همت منابع ایجاد می‌شود. همچنین حدود ۴۰ همت دیگر از منابع پیش‌بینی‌شده بودجه‌ای به این بخش اختصاص یافته است. بر این اساس، مجموع منابع قابل استفاده برای اجرای طرح کالابرگ حدود ۸۶ همت در ماه برآورد شده است؛ منابعی که هدف آن جبران فشار احتمالی بر خانوارها و افزایش اثربخشی حمایت‌های معیشتی است.

درواقع در این چارچوب، هدف اصلی حفظ و حتی تقویت قدرت خرید حداقل سه دهک پایین درآمدی است؛ یعنی حمایت از گروه‌هایی که بیشترین آسیب‌پذیری را در برابر افزایش قیمت کالاهای ضروری دارند.

بازگشت عرضه به زنجیره کالاهای اساسی

یکی از نگرانی‌های اصلی در زمان اجرای اصلاح ارز ترجیحی، احتمال اختلال در تأمین کالاهای اساسی بود. دولت برای کاهش این ریسک، پس از اجرای طرح تمرکز خود را بر تأمین سریع ارز، ترخیص کالاها و روان‌سازی زنجیره واردات قرار داد.

در روزهای نخست اجرای طرح، روند تأمین ارز برای کالاهای اساسی سرعت گرفت؛ به گونه‌ای که تنها در روزهای ابتدایی، ۴۹۰ میلیون دلار ارز برای نهاده‌ها و روغن تأمین شد و ۱۴۰ میلیون دلار برای واردات برنج تخصیص یافت. این اقدام باعث شد بخشی از نگرانی‌های ایجادشده درباره کاهش

عرضه کالاها کاهش پیدا کند. پیش از اجرای رسمی طرح، بازار نهاده‌های تولیدی با پدیده‌ای مواجه بود که از سوی مسئولان «آزادسازی پنهان» توصیف شد؛ به این معنا که برخی نهاده‌ها مانند ذرت و کنجاله سویا عملاً با قیمت‌هایی بالاتر از نرخ رسمی معامله می‌شدند، اما تولیدکنندگان همچنان با محدودیت دسترسی روبه‌رو بودند. پس از اجرای طرح، عرضه نهاده‌ها در مسیر رسمی افزایش یافت. در ابتدای بهمن ۱۴۰۴، سامانه بازارگاه با افزایش عرضه مواجه شد؛ به گونه‌ای که با عرضه حدود ۵ برابری نهاده‌ها، مجموع درخواست‌های ثبت‌شده تولیدکنندگان به حدود ۴۸ همت رسید. این تغییر نشان داد که بخشی از مشکل گذشته، نه کمبود فیزیکی کالا، بلکه اختلال در سازوکار تخصیص و توزیع بوده است.

تفاوت اصلاح ارز ترجیحی با شوک‌های اقتصادی گذشته

یکی از ویژگی‌های مهم اجرای این سیاست، تلاش دولت برای فاصله گرفتن از تجربه شوک‌های ناگهانی گذشته بود. اصلاح ارز ترجیحی برخلاف برخی تصمیمات اقتصادی که بدون آماده‌سازی نظام حمایتی اجرا شده‌اند، با طراحی سازوکار کالابرگ و پیش‌بینی منابع جبرانی همراه شد. البته دولت با توجه به ماهیت کالاهای اساسی، اطلاع‌رسانی پیش از اجرا را محدود کرد. استدلال مطرح‌شده این بود که اعلام طولانی‌مدت زمان اجرای طرح می‌توانست موجب توقف عرضه از سوی برخی فعالان اقتصادی یا افزایش خریدهای هیجانی خانوارها شود و دسترسی اقشار ضعیف به کالاهای ضروری را دشوارتر کند. در واقع، تفاوت اصلی این سیاست با اصلاحات قیمتی گذشته در این بود که دولت تلاش کرد پیش از هر چیز جریان عرضه کالا را حفظ کند و هم‌زمان منابع حمایتی را به مصرف‌کننده منتقل کند. دولت چهاردهم اصلاح ارز ترجیحی را نه به عنوان حذف حمایت، بلکه به عنوان تغییر شیوه حمایت تعریف کرده است؛ تغییری که هدف آن کاهش هدررفت منابع، جلوگیری از ایجاد رانت و رساندن سهم بیشتری از منابع حمایتی به خانوارهای نیازمند است. اکنون معیار اصلی ارزیابی این سیاست، نه صرفاً اجرای مصوبه، بلکه نتایجی خواهد بود که در زندگی مردم دیده می‌شود؛ از ثبات قیمت کالاهای اساسی و دسترسی تولیدکنندگان به نهاده‌ها گرفته تا میزان اثربخشی کالابرگ در حفظ قدرت خرید دهک‌های پایین درآمدی. در عین حال، دولت تأکید کرده است که موفقیت این اصلاح، به استمرار نظارت بر بازار، تأمین به‌موقع کالاهای اساسی و ارزیابی مستمر آثار آن بر معیشت خانوارها وابسته است. به همین دلیل، هم‌زمان با اجرای سیاست جدید، سازوکارهای نظارتی بر فرآیند واردات، توزیع و قیمت‌گذاری کالاهای مشمول نیز تقویت شد تا از بروز اختلال در زنجیره تأمین و شکل‌گیری رفتارهای سوداگرانه جلوگیری شود. همچنین پیش‌بینی شده است که با رصد مستمر شاخص‌های اقتصادی و تغییرات قیمت کالاهای اساسی، در صورت نیاز، ابزارهای حمایتی به‌روزرسانی و متناسب با شرایط اقتصادی کشور اصلاح شوند. این رویکرد نشان می‌دهد که هدف نهایی اصلاح ارز ترجیحی، تنها تغییر یک سیاست ارزی نیست، بلکه حرکت به سوی نظامی کارآمدتر، شفاف‌تر و هدفمندتر در حمایت از معیشت مردم است.

بهبود معیشت مردم؛ تغییر رویکرد به حمایت مستقیم



جنگ تنها زیرساخت‌ها را تحت فشار قرار نمی‌دهد؛ نخستین اثر آن بر سفره مردم نمایان می‌شود. افزایش هزینه‌های زندگی، نگرانی از آینده و نوسان قیمت‌ها، ایجاد می‌کند که حفظ قدرت خرید خانوارها به یکی از مهم‌ترین وظایف دولت تبدیل می‌شود. از همین رو، در کنار اصلاح برخی سیاست‌های اقتصادی، دولت تلاش کرد نظام حمایت از معیشت مردم را نیز متناسب با شرایط جدید بازطراحی کند. بر همین اساس، آیین‌نامه «تضمین امنیت غذایی و بهبود معیشت مردم» در دی‌ماه ۱۴۰۴ به تصویب رسید؛ طرحی که بر این مبنا شکل گرفت که حمایت از مصرف‌کننده نهایی، اثربخشی بیشتری نسبت به اختصاص یارانه در ابتدای زنجیره تأمین دارد. در قالب این سیاست، هم‌زمان با اصلاح ارز ترجیحی، اعتبار کالابرگ الکترونیکی برای همه دهک‌های درآمدی در نظر گرفته شد تا خانوارها بتوانند بخشی از نیازهای اساسی خود را بدون تحمل فشار مضاعف تأمین کنند. براساس این مصوبه، ماهانه به‌صورت علی‌الحساب یک میلیون تومان اعتبار کالابرگ برای هر خانوار اختصاص یافت و همچنین پیش‌بینی شد که با ارزیابی فصلی تغییرات قیمت کالاهای اساسی، اعتبار این طرح متناسب با افزایش هزینه‌ها اصلاح شود. اگرچه شرایط ناشی از جنگ ۴۰ روزه، اجرای مرحله بعدی افزایش اعتبار را به تعویق انداخت، اما دولت همچنان این سیاست را یکی از مهم‌ترین ابزارهای حمایت از معیشت مردم در مسیر اصلاح ساختار اقتصادی می‌داند.

اجرای طرح کالابرگ و تضمین امنیت غذایی

یکی از مهم‌ترین اقدامات دولت چهاردهم در حوزه معیشت، اجرای طرح «تضمین امنیت غذایی و بهبود معیشت مردم» در دی‌ماه ۱۴۰۴ بود؛ طرحی که با هدف حفظ قدرت خرید خانوارها و تقویت دسترسی مردم به کالاهای اساسی عملیاتی شد. این طرح بر مبنای این رویکرد شکل گرفت که حمایت معیشتی زمانی بیشترین اثرگذاری را دارد که به جای عبور از مسیرهای طولانی و غیرمستقیم، مستقیماً در اختیار مصرف‌کننده نهایی قرار گیرد. آیین‌نامه اجرایی این طرح در تاریخ ۱۰ دی‌ماه ۱۴۰۴ به تصویب هیأت وزیران رسید و از ۱۷ دی‌ماه ۱۴۰۴ مطابق دهک‌بندی‌های اعلام‌شده وارد مرحله اجرا شد. بر اساس این مصوبه، برای همه ایرانیان ساکن کشور به ازای هر نفر ماهانه یک میلیون تومان اعتبار کالابرگ اختصاص یافت تا خانوارها بتوانند از این اعتبار برای تأمین اقلام ضروری استفاده کنند. یکی از ویژگی‌های مهم این طرح، پیش‌بینی سازوکاری برای جلوگیری از کاهش ارزش واقعی حمایت‌هاست. بر اساس مصوبه دولت، هرگونه افزایش هزینه اقلام موجود در سبد کالابرگ نسبت به ارزش برآوردشده، از محل منابع موجود در حساب پشتیبان و از طریق افزایش اعتبار کالابرگ برای ۸۶ میلیون نفر مشمول جبران خواهد شد. این سازوکار با هدف آن طراحی شده است که حمایت اختصاص‌یافته با تغییرات قیمت‌ها، اثر خود را از دست ندهد.

پوشش گسترده خانوارها و تقویت امنیت غذایی

در اجرای این طرح، دامنه شمول حمایت به گونه‌ای طراحی شد که همه ایرانیان ساکن کشور امکان بهره‌مندی از اعتبار کالابرگ را داشته باشند. همچنین خانوارهایی که پیش از این یارانه نقدی دریافت نمی‌کردند، در صورت ثبت‌نام و قرارگرفتن در چارچوب ضوابط تعیین‌شده، امکان استفاده از این حمایت را خواهند داشت. اعتبار چهار ماهه نخست طرح نیز به صورت

علی‌الحساب و یکجا برای خانوارها تخصیص یافت تا امکان برنامه‌ریزی بهتر برای مدیریت هزینه‌های زندگی فراهم شود. پس از فعال شدن اعتبار هر ماه، خانوارها می‌توانند از آن برای خرید اقلام مشخص‌شده در سبد کالابرگ استفاده کنند. هدف اصلی این سیاست، صرفاً پرداخت یک حمایت مالی نیست؛ بلکه ایجاد سازوکاری برای تضمین امنیت غذایی و کاهش فشار هزینه‌های ضروری خانوارهاست. به همین دلیل، طراحی سبد کالا و نحوه تخصیص اعتبار به گونه‌ای انجام شده است که بیشترین ارتباط را با نیازهای واقعی زندگی مردم داشته باشد.

حمایت هدفمند و بهبود توزیع منابع

یکی از دستاوردهای مورد انتظار از اجرای طرح کالابرگ، افزایش هدفمندی حمایت‌های اجتماعی است. در بسیاری از نظام‌های حمایتی، اگر منابع بدون توجه به الگوی مصرف خانوارها توزیع شود، ممکن است سهم بیشتری از حمایت عمومی به گروه‌هایی برسد که نیاز کمتری دارند. در مقابل، حمایت مستقیم از خانوار امکان می‌دهد منابع با دقت بیشتری به گروه‌های هدف اختصاص یابد. محاسبات انجام‌شده درباره آثار توزیعی طرح نشان می‌دهد که اجرای کالابرگ می‌تواند به کاهش نابرابری درآمدی کمک کند. بر اساس برآوردهای کارشناسی، با اجرای سناریوی پیشنهادی، ضریب جینی در سال ۱۴۰۴ به ۰.۳۷۸ و در سال ۱۴۰۵ به ۰.۳۵۸ کاهش می‌یابد. این موضوع نشان می‌دهد که انتقال حمایت به مصرف‌کننده نهایی می‌تواند علاوه بر حفظ قدرت خرید، آثار مثبتی بر عدالت اقتصادی داشته باشد.

ابزاری برای افزایش تاب‌آوری اقتصادی خانوارها

اجرای طرح کالابرگ در انجام شد که اقتصاد کشور با فشارهای ناشی از افزایش هزینه‌های زندگی و ضرورت حفظ ثبات اجتماعی مواجه بود. دولت چهاردهم با اجرای این سیاست تلاش کرد حمایت از معیشت مردم را از یک اقدام مقطعی به یک سازوکار پایدارتر تبدیل کند. در این چارچوب، کالابرگ به عنوان یک ابزار سیاستی برای مدیریت آثار نوسانات اقتصادی عمل می‌کند؛ به گونه‌ای که خانوارها بتوانند در شرایط تغییر قیمت‌ها، دسترسی خود به کالاهای ضروری را حفظ کنند. این رویکرد، حمایت اجتماعی را از یک پرداخت صرفاً مالی به سیاستی برای تضمین امنیت غذایی و افزایش تاب‌آوری خانوارها تبدیل می‌کند.

هماهنگی دستگاه‌ها برای اجرای طرح

اجرای این سیاست نیازمند هماهنگی میان چندین دستگاه اجرایی بود. وزارت جهاد کشاورزی، وزارت صنعت، معدن و تجارت، وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی، وزارت امور اقتصادی و دارایی، بانک مرکزی و سازمان برنامه و بودجه در طراحی و اجرای این طرح نقش داشتند تا فرآیند تخصیص اعتبار، شناسایی خانوارها، تأمین کالا و نظارت بر بازار به صورت هماهنگ انجام شود. بر همین اساس، دولت تلاش کرد اجرای طرح کالابرگ را به عنوان بخشی از سیاست جامع حمایت از معیشت مردم دنبال کند؛ سیاستی که هدف آن حفظ قدرت خرید، تقویت امنیت غذایی و ایجاد سازوکاری شفاف‌تر برای حمایت از خانوارهاست.

حمایت مستقیم برای حفظ قدرت خرید مردم

طرح «تضمین امنیت غذایی و بهبود معیشت مردم» در زمستان ۱۴۰۴ یکی از اقدامات مهم دولت چهاردهم در حوزه حمایت اجتماعی بود. این طرح با اختصاص اعتبار کالابرگ برای ۸۶ میلیون نفر، تلاش کرد مسیر حمایت از مردم را به سمت حمایت مستقیم، قابل اندازه‌گیری و متناسب با نیازهای واقعی خانوارها هدایت کند.

تجربه اجرای این سیاست نشان داد که در شرایط پیچیده اقتصادی، حفظ معیشت مردم نیازمند ترکیبی از اصلاحات ساختاری و حمایت‌های هدفمند است. کالابرگ در این چارچوب به عنوان ابزاری برای تقویت قدرت خرید و افزایش تاب‌آوری اقتصادی خانوارها دنبال شد؛ ابزاری که موفقیت نهایی آن به استمرار تأمین منابع، کنترل بازار و ارزیابی مستمر آثار آن بر زندگی مردم وابسته خواهد بود. در کنار آثار معیشتی، اجرای طرح کالابرگ الکترونیکی به دولت این امکان را داد که نظام حمایت اجتماعی را با شفافیت و دقت بیشتری مدیریت کند. استفاده از زیرساخت‌های الکترونیکی موجب شد فرآیند تخصیص اعتبار، رصد میزان استفاده از منابع و نظارت بر نحوه توزیع کالاهای مشمول، با سرعت و دقت بیشتری انجام شود. این رویکرد، علاوه بر کاهش هزینه‌های اجرایی، امکان برنامه‌ریزی دقیق‌تر برای تأمین کالاهای اساسی و پیش‌بینی نیاز بازار را نیز فراهم کرد. از سوی دیگر، اتصال این طرح به شبکه گسترده فروشگاه‌های زنجیره‌ای و واحدهای صنفی منتخب، دسترسی خانوارها به کالاهای اساسی را در شهرها و روستاهای کشور تسهیل کرد. گسترش دامنه پذیرندگی کالابرگ، موجب شد خانوارها بتوانند با انعطاف بیشتری از اعتبار اختصاص‌یافته استفاده کنند و نیازهای ضروری خود را متناسب با الگوی مصرفشان تأمین کنند. این ویژگی، یکی از تفاوت‌های مهم کالابرگ الکترونیکی با شیوه‌های سنتی حمایت معیشتی به شمار می‌رود. همزمان، ارزیابی مستمر اجرای طرح و دریافت بازخورد از مردم و دستگاه‌های اجرایی، زمینه اصلاح تدریجی فرآیندها و افزایش کارآمدی آن را فراهم ساخت. دولت تلاش کرد با رفع موانع اجرایی، توسعه زیرساخت‌های فنی و هماهنگی میان دستگاه‌های مسئول، دسترسی همه مشمولان به این خدمت را تسهیل کند و از بروز اختلال در روند تأمین کالاهای اساسی جلوگیری شود. در مجموع، طرح «تضمین امنیت غذایی و بهبود معیشت مردم» را می‌توان بخشی از سیاست جامع دولت چهاردهم برای افزایش تاب‌آوری اقتصادی خانوارها دانست؛ سیاستی که در کنار مدیریت بازار، اصلاح نظام ارزی، تقویت نظارت بر زنجیره تأمین و حمایت از تولید، تلاش دارد آثار نوسانات اقتصادی بر زندگی مردم را کاهش دهد. استمرار این رویکرد، همراه با تأمین پایدار منابع مالی و ارزیابی نتایج، می‌تواند زمینه ارتقا حمایت‌هاباشد. با این وجود، تثبیت دستاوردهای طرح کالابرگ نیازمند رویکردی فراتر از توزیع اعتبار است. دولت چهاردهم به خوبی واقف است که یارانه و حمایت‌های جبرانی، تنها مُسکّنی برای مهار موقت فشارهای اقتصادی است و درمان قطعی در گرو مهار تورم، رشد اقتصادی پایدار و ایجاد اشتغال مولد خواهد بود. از این رو، هدف‌گذاری بلندمدت بر این مبنا استوار شده که با ایجاد ثبات در اقتصاد کلان، نیاز خانوارها به چترهای حمایتی به تدریج کاهش یابد و قدرت خرید از طریق افزایش درآمدهای واقعی تضمین شود. تا رسیدن به آن نقطه، ارتقای زیرساخت‌های داده‌محور برای شناسایی دقیق‌تر دهک‌های آسیب‌پذیر، جلوگیری از انحراف منابع و پیوند زدن یارانه‌ها به شاخص‌های سلامت و آموزش، در دستور کار قرار دارد. در نهایت، موفقیت این سیاست در گرو آن است که جامعه احساس کند حمایت‌های دولتی، نه یک امتیاز موقت، بلکه حق قانونی آن‌ها برای عبور ایمن از دوران گذار اقتصادی است؛ مسیری که در آن، حفظ کرامت انسانی و امنیت روانی شهروندان در اولویت نخست حکمرانی قرار دارد.

تحول حمل‌ونقل و کریدورها؛
بازگشت به مسیرهای تجارت منطقه



جغرافیا برای ایران همیشه یک فرصت بزرگ بوده است؛ کشوری که در نقطه اتصال سه پهنه مهم اقتصادی یعنی آسیای مرکزی، قفقاز، خلیج فارس و دریای عمان قرار گرفته و می تواند کوتاه ترین مسیر ارتباطی میان شرق و غرب باشد. اما تجربه کشورهای مختلف نشان داده است که قرار گرفتن در یک موقعیت جغرافیایی مناسب، به تنهایی یک مزیت اقتصادی ایجاد نمی کند. مسیرها زمانی ارزش پیدا می کنند که قطارها حرکت کنند، کامیون‌ها بدون توقف‌های طولانی از مرزها عبور کنند، بنادر به شبکه‌های ریلی متصل شوند و فعالان اقتصادی به این مسیر اعتماد کنند. به همین دلیل، حمل و نقل در جهان امروز دیگر فقط یک موضوع زیرساختی نیست؛ بلکه بخشی از قدرت اقتصادی و دیپلماسی کشورهاست. کشورهایی که توانسته اند مسیرهای مطمئن و سریع برای جابه جایی کالا ایجاد کنند، در زنجیره تجارت منطقه ای و جهانی سهم بیشتری به دست آورده اند. دولت چهاردهم نیز توسعه حمل و نقل و کریدورهای ترانزیتی را با همین نگاه دنبال کرده است؛ نگاهی که در آن، راه آهن، جاده، بندر و مرز تنها پروژه‌های عمرانی نیستند، بلکه اجزای یک شبکه اقتصادی برای افزایش نقش ایران در تجارت منطقه محسوب می شوند. راهبرد اصلی در این حوزه بر دو پایه استوار شده است؛ نخست، تکمیل حلقه‌های مفقوده شبکه حمل و نقل داخلی و دوم، فعال سازی دیپلماسی حمل و نقل برای ایجاد همکاری پایدار با کشورهای همسایه و تضمین جریان کالا از مسیر ایران.

بازگشت به نقشه ترانزیت منطقه

یکی از مهم ترین نشانه‌های تغییر در وضعیت ترانزیتی ایران، رکورد ثبت شده در سال ۱۴۰۳ است؛ سالی که بیش از ۲۰ میلیون تن انواع کالا از مسیر ایران عبور کرد و بالاترین عملکرد ترانزیتی کشور در حدود ۳۰ سال گذشته رقم خورد. این عدد فقط یک آمار حمل و نقلی نیست؛ بلکه نشانه ای از افزایش تمایل صاحبان کالا و شرکت‌های حمل و نقل برای استفاده از مسیر ایران است. تحقق این میزان ترانزیت، به معنای دستیابی به حدود نیمی از هدف ترانزیتی پیش بینی شده در برنامه هفتم توسعه کشور است. البته ترانزیت یک فرآیند ثابت و تضمین شده نیست. حجم کالاهای عبوری می تواند تحت تأثیر شرایط منطقه، روابط سیاسی، هزینه حمل، تعرفه‌ها، سرعت خدمات مرزی و رقابت مسیرهای جایگزین تغییر کند. بنابراین حفظ این جایگاه نیازمند ادامه سرمایه گذاری در زیرساخت، کاهش زمان عبور کالا و افزایش اطمینان فعالان اقتصادی است. با این حال، عملکرد یک سال گذشته نشان داده است که ایران ظرفیت تبدیل شدن به یکی از مسیرهای اصلی تجارت منطقه را دارد؛ مشروط بر آنکه توسعه زیرساخت‌ها و دیپلماسی حمل و نقل همزمان پیش برود.

دو کریدور راهبردی

موقعیت ایران زمانی به یک مزیت اقتصادی تبدیل می شود که در کریدورهای بزرگ جهانی نقش فعال داشته باشد. به همین دلیل، دولت چهاردهم توسعه دو محور اصلی حمل و نقل بین المللی یعنی کریدور شمال_جنوب و مسیرهای شرق_غرب را در اولویت قرار داده است. کریدور شمال_جنوب، یکی از مهم‌ترین مسیرهایی است که می تواند هند، ایران، روسیه و کشورهای آسیای مرکزی را به یکدیگر متصل کند. این مسیر با کاهش زمان انتقال کالا میان آسیا و اروپا، ظرفیت

آن را دارد که بخشی از جریان تجارت جهانی را به سمت ایران هدایت کند. در کنار آن، مسیرهای شرق‌غرب نیز اهمیت ویژه ای دارند؛ زیرا ایران می تواند حلقه اتصال میان چین، آسیای مرکزی، قفقاز، ترکیه و اروپا باشد. تحقق این هدف، علاوه بر توسعه زیرساخت‌های فیزیکی، نیازمند تسهیل فرآیندهای گمرکی، هوشمندسازی خدمات مرزی، کاهش زمان توقف ناوگان، هماهنگی با کشورهای همسایه و جذب سرمایه گذاری در بخش حمل و نقل است. هرچه شبکه ترانزیتی ایران کارآمدتر و قابل اعتمادتر شود، سهم کشور از تجارت منطقه ای و درآمدهای ترانزیتی افزایش خواهد یافت.

افزایش نقش ایران در کریدورشمال ـ جنوب

یکی از اهداف مهم دولت چهاردهم، افزایش نقش ایران در کریدور شمال‌جنوب است. در همین چارچوب، برای شاخه شرقی این کریدور، هدف انتقال ۲۰ میلیون تن کالا تا سال ۲۰۲۸ تعیین شده است. در شاخه غربی نیز هدف گذاری برای انتقال ۱۵ میلیون تن کالا تا سال ۲۰۳۰ انجام شده است؛ مسیری که تکمیل آن به رفع یکی از مهم ترین گلوگاه‌های ریلی یعنی راه آهن رشت ـ آستارا وابسته است. این اهداف نشان می دهد سیاست حمل و نقلی کشور از نگاه پروژه ای فاصله گرفته و به سمت نگاه شبکه ای حرکت کرده است؛ یعنی هدف فقط ساخت یک خط آهن یا یک جاده نیست، بلکه ایجاد مسیری است که بتواند سالانه میلیون‌ها تن کالا را با زمان و هزینه رقابتی جابه جا کند.

۱۰ کشور و چندین مسیر منطقه ای

فعال شدن کریدورها بدون همکاری کشورهای منطقه امکان پذیر نیست. به همین دلیل، دولت چهاردهم بخش مهمی از برنامه خود را بر دیپلماسی حمل و نقل و مذاکره برای رفع موانع عبور کالا متمرکز کرده است. در همکاری با ترکیه، کاهش هزینه‌ها و رفع موانع حمل و نقل جاده ای دنبال شده است؛ زیرا ترکیه یکی از مسیرهای مهم دسترسی ایران به اروپا محسوب می شود. با ترکمنستان، هدف گذاری برای ترانزیت ۲۰ میلیون تن کالا انجام شده و با پاکستان، رفع موانع مرزی و روان سازی تردد در دستور کار قرار گرفته است. با ازبکستان، حذف متقابل عوارض ۴۰۰ دلاری حمل و نقل جاده ای انجام شده تا هزینه تجارت کاهش یابد. همچنین برای توسعه همکاری‌های حمل و نقلی با روسیه، آذربایجان، عراق، قزاقستان و ارمنستان نقشه راه‌های مشترک تدوین شده است. در کنار همکاری‌های دو جانبه، احیای کریدورهایی مانند خلیج فارس ـ دریای سیاه، عشق آباد، آلماتی ـ تهران ـ استانبول و چارچوب‌های جدیدی مانند کریدور عراق ـ ایران ـ روسیه ـ آسیای مرکزی و کریدور قزاقستان ـ ترکمنستان ـ ایران ـ ارمنستان نیز دنبال شده است. هدف اصلی از این اقدامات، تبدیل ایران به مسیری است که کشورهای منطقه برای دسترسی به بازارها و آب‌های آزاد، آن را انتخاب کنند.

۴۰۰ دلار کاهش هزینه

در تجارت بین المللی، گاهی یک تصمیم تعرفه ای یا یک توقف چند روزه در مرز می تواند مسیر کالا را تغییر دهد. به همین دلیل، یکی از محورهای مهم سیاست حمل و نقل دولت چهاردهم، کاهش هزینه‌ها و کوتاه کردن زمان عبور کالا بوده است. حذف متقابل عوارض ۴۰۰ دلاری حمل و نقل

جاده ای با ازبکستان نمونه ای از اقداماتی است که با هدف افزایش جذابیت مسیر ایران انجام شده است. همچنین رفع موانع مرزی با کشورهای مختلف، روان سازی تردد کامیون‌ها و توسعه همکاری‌های گمرکی، بخشی از تلاش برای کاهش هزینه نهایی حمل کالا است. در کنار این اقدامات، اختصاص محوطه‌های لجستیکی به کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز در بنادر شمالی و جنوبی ایران و بندر خشک ریلی آپرین، تلاشی برای ایجاد پیوند پایدار میان اقتصاد کشورهای منطقه و زیرساخت‌های ایران است.

فعال شدن دوباره مسیر رشت_آستارا

برخی پروژه‌ها فقط یک طرح عمرانی نیستند؛ بلکه یک گره راهبردی در شبکه اقتصادی کشور محسوب می شوند. راه آهن رشت_آستارا یکی از همین پروژه‌هاست. این مسیر، حلقه مفقوده شاخه غربی کریدور شمال ـ جنوب است و تکمیل آن می تواند اتصال ریلی ایران به جمهوری آذربایجان و سپس روسیه را تقویت کند. در دولت چهاردهم، روند تملک اراضی این مسیر سرعت گرفت و عملیات اجرایی و تحکیم بستر در بخش‌هایی از مسیر آغاز شد. اهمیت این اقدام در آن است که پروژه پس از سال‌ها توقف، دوباره وارد مرحله عملیاتی شده است. البته این مسیر هنوز تا بهره برداری نهایی فاصله دارد و موفقیت آن به ادامه عملیات اجرایی و تأمین منابع مورد نیاز وابسته است.

۲۹۰ کیلومتر عملیات ریلی

توسعه کریدورها بدون تقویت شبکه داخلی امکان پذیر نیست. به همین دلیل، افزایش فعالیت‌های ریلی یکی از محورهای اصلی برنامه‌های زیرساختی بوده است. بر اساس گزارش‌های رسمی، در سال ۱۴۰۴ حدود ۲۹۰ کیلومتر عملیات روسازی و ریل گذاری در پروژه‌های مختلف ریلی انجام شد. این عدد نشان دهنده افزایش سرعت فعالیت‌های اجرایی است، اما نباید آن را معادل افتتاح ۲۹۰ کیلومتر خط ریلی جدید و کاملاً بهره برداری شده دانست؛ زیرا بخشی از این عملیات مربوط به تکمیل قطعات، روسازی و فعالیت‌های پراکنده در چند پروژه مختلف است. این اقدامات در پروژه‌هایی مانند چابهار_ زاهدان، بیرجند_یونسی، رشت_آستارا، دورود_خرم‌آباد، شیراز_بوشهر و کرمانشاه_ خسروی؛ دنبال شده است.

بیش از ۸۰ درصد پیشرفت

راه آهن چابهار_ زاهدان یکی از پروژه‌های کلیدی برای تغییر نقش بندر چابهار است. این مسیر می تواند بندر اقیانوسی ایران را به شبکه ریلی کشور متصل کند و ظرفیت اتصال ایران به افغانستان، آسیای مرکزی و مسیرهای شمالی را افزایش دهد. پیشرفت این پروژه در گزارش‌های رسمی بیش از ۸۰ درصد اعلام شده است.

تکمیل این خط می تواند چابهار را از یک بندر عمدتاً جاده محور به یک دروازه ریلی شرق کشور تبدیل کند؛ اما بهره برداری کامل زمانی محقق خواهد شد که تمام قطعات مسیر تکمیل و امکان حرکت پایدار قطارهای باری فراهم شود.

راه آهن شلمچه_بصره، پروژه ای است که می تواند شبکه ریلی ایران را به عراق و سپس غرب آسیا متصل کند. در این پروژه، ایران مسئول مین روبی مسیر و اجرای پل بازشو روی اروندرود است و عراق باید بخش مربوط به خط ریلی در خاک خود را تکمیل کند.

عملیات مین روبی بخش ایرانی به طول حدود ۱۲ کیلومتر انجام شده و ساخت پل وارد مرحله اجرایی شده است. این مسیر در مرحله نخست، اهمیت ویژه ای برای جابه جایی مسافران و زائران دارد، اما در بلندمدت می تواند به یک مسیر مهم برای حمل بار منطقه ای تبدیل شود. مرزها نقطه اتصال ایران با اقتصاد منطقه هستند. به همین دلیل، توسعه پایانه‌های مرزی یکی از بخش‌های مهم برنامه تقویت کریدورهاست. طرح توسعه ۱۰ پایانه مرزی جاده ای برای تقویت روابط حمل و نقلی با کشورهای همسایه آغاز شده است. همچنین تکمیل پایانه ریلی آستارا، ساخت پل و پایانه مرزی جدید کلاله با آذربایجان، توسعه پایانه‌های مرزی ایران و ارمنستان، ارتقای جاده کلاله_جلفا و برنامه ریزی برای راه آهن مرند_چشمه ثریا، بخشی از اقداماتی است که برای تکمیل شبکه اتصال ایران به مسیرهای منطقه ای دنبال می شود. تحول حمل و نقل در دولت چهاردهم را نمی توان فقط با تعداد پروژه‌های آغاز شده یا میزان عملیات عمرانی سنجید. هدف نهایی، ساخت یک شبکه اقتصادی است که بتواند برای ایران درآمد پایدار ایجاد کند و جایگاه کشور را در تجارت منطقه ای ارتقا دهد. در این مسیر، شاخص‌هایی مانند حجم پایدار ترانزیت، کاهش زمان توقف در مرزها، افزایش سهم حمل ریلی، توسعه مراکز لجستیکی و میزان درآمد ارزی حاصل از عبور کالا اهمیت بیشتری خواهند داشت. تجربه عبور ۲۰ میلیون تن کالا در سال ۱۴۰۳ نشان داد که ظرفیت ترانزیتی ایران قابل فعال شدن است. اکنون چالش اصلی، تبدیل این موفقیت مقطعی به یک روند پایدار است. ایران برای تبدیل شدن به مرکز حمل و نقل منطقه، نیازمند آن است که جغرافیای خود را با زیرساخت، دیپلماسی و اعتماد اقتصادی پیوند دهد. دولت چهاردهم با تمرکز بر توسعه کریدورها و دیپلماسی حمل و نقل، تلاش کرده است این مسیر را هموار کند؛ مسیری که اگر با تکمیل پروژه‌ها و رفع گلوگاه‌ها ادامه یابد، می تواند حمل و نقل را از یک بخش خدماتی، به یکی از موتورهای رشد اقتصادی کشور تبدیل کند. تجربه دو سال گذشته نشان می دهد که توسعه حمل و نقل و ترانزیت، دیگر صرفاً به معنای ساخت جاده، راه آهن یا توسعه بنادر نیست، بلکه بخشی از راهبرد کلان توسعه اقتصادی، تقویت جایگاه منطقه ای و افزایش تاب آوری کشور در برابر تحولات بین المللی به شمار می رود. در جهانی که رقابت میان کریدورهای تجاری هر روز فشرده تر می شود، موفقیت کشورها به میزان توانایی آنها در ایجاد مسیرهای مطمئن، سریع، کم هزینه و قابل پیش بینی برای جابه جایی کالا وابسته است. از این منظر، سرمایه گذاری در زیرساخت‌های حمل و نقل، توسعه مراکز لجستیکی، تسهیل فرآیندهای گمرکی و گسترش همکاری با کشورهای همسایه، اجزای یک راهبرد واحد برای افزایش سهم ایران از تجارت منطقه ای و جهانی محسوب می شوند. اقدامات دولت چهاردهم در حوزه کریدورهای ترانزیتی، تکمیل پروژه‌های ریلی، توسعه پایانه‌های مرزی و تقویت دیپلماسی حمل و نقل، نشان دهنده حرکت از نگاه پروژه محور به رویکردی شبکه محور است؛ رویکردی که در آن، ارزش هر پروژه به میزان نقشی که در تکمیل زنجیره حمل و نقل و افزایش رقابت پذیری مسیر ایران ایفا می کند، سنجیده می شود. در چنین نگاهی، موفقیت تنها با افتتاح پروژه‌های عمرانی اندازه گیری نمی شود، بلکه با افزایش حجم پایدار ترانزیت، کاهش زمان و هزینه جابه جایی کالا، جذب سرمایه گذاری، رشد درآمدهای ارزی و افزایش اعتماد شرکت‌های بین المللی حمل و نقل به مسیر ایران معنا پیدا می کند.



تفویض اختیار به استانداران؛
نزدیکی تصمیم‌گیری از مرکز به میدان



در لحظه‌هایی که یک کشور با بحران روبه‌رو می‌شود، فاصله میان محل تصمیم و محل اجرا اهمیت پیدا می‌کند. گاهی یک تصمیم که باید در کوتاه‌ترین زمان گرفته شود، اگر از مسیر طولانی مکاتبات اداری، تأییدهای چندلایه و انتظار برای پاسخ مرکز عبور کند، فرصت واکنش به‌موقع را از بین می‌برد. تجربه بسیاری از کشورها نشان داده است که در شرایط پیچیده، حکمرانی متمرکز همیشه به معنای حکمرانی کارآمدتر نیست. در برخی موقعیت‌ها، نزدیک‌ترین مدیر به مسئله، بیش از هر مقام دیگری می‌تواند شرایط واقعی را ببیند، نیازها را تشخیص دهد و راه‌حل متناسب با همان منطقه را پیدا کند. در این رویکرد، اختیار زمانی معنا پیدا می‌کند که همراه با هدف مشخص، شاخص عملکرد و مسئولیت‌پذیری باشد. به بیان دیگر، واگذاری اختیار به معنای رها کردن مدیریت نیست؛ بلکه نزدیک کردن تصمیم به محل وقوع مسئله و ایجاد سازوکاری است که مدیر محلی در برابر نتیجه تصمیم خود پاسخگو باشد.

اصل ۱۲۷ ابزار تصمیم‌گیری سریع

یکی از مهم‌ترین آزمون‌های سیاست تفویض اختیار، در شرایط جنگی رقم خورد؛ زمانی که سرعت تصمیم‌گیری به اندازه خود تصمیم اهمیت داشت.

در نخستین ساعات پس از آغاز حملات، جلسه فوق‌العاده دولت تشکیل شد و رئیس‌جمهور با استناد به اصل ۱۲۷ قانون اساسی، اختیار گسترده تصمیم‌گیری در سطح استان‌ها را به استانداران واگذار کرد. همزمان، اختیارات اجرایی مرتبط به وزرا و ۴ کارگروه اقتصادی، زیربنایی، امنیتی و اطلاع‌رسانی نیز تفویض شد تا زنجیره تصمیم‌گیری کوتاه‌تر شود و هر بخش بتواند متناسب با شرایط، اقدام لازم را انجام دهد. این تصمیم تغییری صرفاً اداری نبود؛ بلکه آزمونی برای یک الگوی جدید حکمرانی بود. الگویی که در آن، استان‌ها منتظر تصمیم‌های جزئی از مرکز نمی‌مانند و مدیران محلی می‌توانند در چارچوب اختیارات مشخص، برای حل مسائل فوری اقدام کنند. در این دوره، مصوبات استانداران در محدوده اختیارات تفویض‌شده، حکم تصمیم دولت را پیدا کرد؛ سازوکاری که نشان داد در شرایط بحرانی، تمرکز کامل تصمیم‌ها در پایتخت می‌تواند خود به یک گلوگاه تبدیل شود.

کاهش رسیدگی به مسائل

یکی از مهم‌ترین نتایج تفویض اختیار، کاهش زمان رسیدگی به مسائل بود. در شرایط عادی، بسیاری از مسائل اجرایی ممکن است برای تصمیم‌گیری میان چند دستگاه ملی و استانی رفت‌وبرگشت داشته باشد؛ اما در شرایط بحران، چنین فرآیندی می‌تواند هزینه‌زا باشد.

تفویض اختیار به استانداران این امکان را ایجاد کرد که تصمیم‌ها با شناخت دقیق‌تری از شرایط هر منطقه اتخاذ شود؛ زیرا استان‌ها از نظر جمعیت، مرز، زیرساخت، مسیرهای تأمین، ظرفیت تولید و نیازهای مصرفی یکسان نیستند. استانی مرزی با مسئله ورود کالا و مدیریت مرز مواجه است، استانی صنعتی با نیاز به استمرار تولید و تأمین انرژی روبه‌روست و استانی پرجمعیت باید خدمات شهری، درمانی و لجستیکی گسترده‌تری را مدیریت کند. یک نسخه واحد از مرکز نمی‌تواند همیشه بهترین پاسخ برای همه این تفاوت‌ها باشد. تفویض

اختیار تلاش کرد تصمیم را به جایی نزدیک‌تر کند که مسئله در آن اتفاق می‌افتد.

تفویض اختیار در دوره بحران

تفویض اختیار در دوره بحران، تنها یک تغییر در ساختار اداری نبود؛ بلکه استانداران را در مرکز مدیریت چند حوزه حیاتی قرار داد. نخستین حوزه، تأمین کالاهای اساسی بود. استانداران با استفاده از اختیارهای جدید، در پیش‌بینی نیازها، ذخیره‌سازی و توزیع کالاها نقش فعال‌تری ایفا کردند تا فشار ناشی از بحران به زندگی روزمره مردم منتقل نشود.

دومین حوزه، کنترل بازار بود؛ از هماهنگی با اصناف و رصد شبکه توزیع گرفته تا شناسایی سریع گلوگاه‌های محلی.

سومین حوزه، مدیریت زیرساخت‌های حیاتی مانند سوخت، برق و آب بود؛ بخش‌هایی که کوچک‌ترین اختلال در آنها می‌تواند زندگی میلیون‌ها نفر را تحت تأثیر قرار دهد.

چهارمین حوزه، مدیریت جابه‌جایی جمعیت، اسکان موقت و خدمات شهری بود؛ موضوعی که به‌ویژه برای استان‌های مقصد اهمیت داشت. پنجمین حوزه، هماهنگی شبکه درمان، اورژانس، هلال‌احمر و مجموعه‌های امدادی بود.

و ششمین حوزه، ایجاد ارتباط مستقیم میان دستگاه‌های اجرایی، امنیتی و خدمات‌رسان برای جلوگیری از موازی‌کاری و تأخیر در تصمیم‌ها. بر اساس گزارش‌های رسمی، یکی از نتایج این هماهنگی، حفظ پایداری خدمات عمومی و جلوگیری از شکل‌گیری، کمبود گسترده یا صف‌های طولانی در سطح شهرها بود.

۵ دستاورد تفویض اختیار

تجربه مدیریت بحران، پنج نتیجه مهم برای سیاست تفویض اختیار به همراه داشت.

نخست، کاهش زمان تصمیم‌گیری؛ تصمیم‌هایی که پیش از این ممکن بود روزها یا هفته‌ها در مسیر اداری باقی بماند، در سطح استان با سرعت بیشتری اتخاذ شد.

دوم، تناسب تصمیم با شرایط محلی؛ زیرا مدیران استانی شناخت دقیق‌تری از ویژگی‌های جغرافیایی، جمعیتی و اقتصادی منطقه خود دارند.

سوم، فعال شدن ظرفیت‌های محلی؛ از بخش خصوصی و تشکل‌های اقتصادی گرفته تا مجموعه‌های مردمی و نهادهای منطقه‌ای.

چهارم، کاهش هزینه هماهنگی اداری؛ زیرا بسیاری از موضوعات جزئی دیگر نیازمند ارجاع مکرر به مرکز نبود.

پنجم، افزایش پاسخگویی مدیران استانی؛ زیرا وقتی اختیار در اختیار یک مدیر قرار می‌گیرد، مسئولیت نتیجه نیز باید متناسب با آن افزایش یابد. همین تجربه باعث شد دولت، تفویض اختیار را نه فقط یک راهکار موقت برای شرایط بحرانی، بلکه الگویی قابل بررسی برای اصلاح ساختار حکمرانی بداند.

استانداران مرزی؛ از مدیر محلی تا بازیگر اقتصادی منطقه

اگرچه تفویض اختیار برای همه استان‌ها اهمیت دارد، اما استانداران مرزی جایگاهی ویژه در این سیاست دارند. استان‌های مرزی دیگر فقط مناطق انتهایی نقشه کشور

نیستند؛ بلکه می‌توانند دروازه‌های تجارت، تأمین کالا، صادرات، توسعه کریدورها و همکاری‌های منطقه‌ای باشند.

در آبان ۱۴۰۴، دولت اعلام کرد که وزارتخانه‌های مرتبط و بانک مرکزی، بخش مهمی از اختیارات ملی و انحصاری مربوط به واردات کالاهای اساسی را به استانداران مرزی واگذار می‌کنند. هدف از این اقدام، استفاده از ظرفیت مرزها برای تأمین نیاز استان‌های مرزی و حتی پشتیبانی از بخشی از نیاز مناطق داخلی کشور بود. این تغییر نگاه، مرز را از یک نقطه کنترل و عبور، به یک ظرفیت اقتصادی تبدیل می‌کند. استاندار مرزی با اختیار بیشتر می‌تواند در هماهنگی میان گمرک، پایانه‌ها، بازارچه‌ها، حمل‌ونقل، تأمین زمین، مسیرهای تجاری و ارتباط با طرف‌های خارجی نقش فعال‌تری ایفا کند.

پیوند اختیار استانداران مرزی با کریدورها

تفویض اختیار به استانداران مرزی، ارتباط مستقیمی با سیاست توسعه کریدورهای حمل‌ونقل دارد. مسیرهای تجاری فقط با ساخت راه و راه‌آهن فعال نمی‌شوند؛ مدیریت مرز، هماهنگی دستگاه‌ها، سرعت تصمیم‌گیری و ارتباط با طرف‌های منطقه‌ای نیز به همان اندازه اهمیت دارد. در که یک مسیر تجاری ممکن است تحت تأثیر بحران یا محدودیت دچار مشکل شود، داشتن اختیار در سطح استان می‌تواند امکان استفاده از مسیرهای جایگزین، فعال کردن ظرفیت بازارچه‌ها و کاهش وابستگی به یک مبادی محدود را فراهم کند. این موضوع، بخشی از مفهوم تاب‌آوری اقتصادی است؛ یعنی توان اقتصاد برای ادامه فعالیت حتی در شرایط فشار و اختلال. تفویض اختیار، اگر بدون چارچوب مشخص انجام شود، می‌تواند به ایجاد اختلاف میان دستگاه‌ها یا تصمیم‌های ناهماهنگ منجر شود. به همین دلیل، تثبیت این الگو نیازمند چند الزام اساسی است.

نخست، باید قلمرو اختیار هر استاندار دقیقاً مشخص باشد تا میان اختیارات استانی و مسئولیت‌های ملی تعارض ایجاد نشود.

دوم، باید میان سه نوع اختیار تفاوت قائل شد: اختیارات عادی، اختیارات ویژه استان‌های مرزی و اختیارات زمان بحران.

سوم، عملکرد اختیارات واگذارشده باید قابل اندازه‌گیری باشد؛ از طریق داشبوردهای نظارتی، ثبت تصمیم‌ها و شاخص‌های مشخص.

چهارم، هر اختیار باید با زمان‌بندی، هدف و مسئول پاسخگو همراه باشد. همچنین، در حوزه‌هایی مانند سلامت، محیط‌زیست، امنیت و حقوق عمومی، استانداردهای ملی باید حفظ شود. هدف از تفویض اختیار، حذف نظارت مؤثر نیست؛ بلکه جایگزین کردن نظارت هوشمند و پسینی با مجوزگیری‌های طولانی و فرساینده در فرآیندهای اداری است.

از یک تجربه بحرانی تا یک مدل جدید حکمرانی

تفویض اختیار به استانداران در دولت چهاردهم، تجربه‌ای است که از دل یک شرایط دشوار شکل گرفت، اما پیام آن فراتر از مدیریت بحران است. این تجربه نشان داد بسیاری از مسائل کشور، زمانی سریع‌تر و دقیق‌تر حل می‌شوند که تصمیم‌گیری به سطح نزدیک‌تر به مردم منتقل شود.

با این حال، ارزش واقعی این سیاست زمانی آشکار خواهد

شد که تجربه اضطراری، به یک نظام پایدار، شفاف و پاسخگو تبدیل شود. استانداران، به‌ویژه در مناطق مرزی، می‌توانند نقشی فراتر از مدیران اجرایی محلی داشته باشند؛ آنها می‌توانند حلقه اتصال اقتصاد داخلی با بازارهای منطقه، مسیرهای تجاری و ظرفیت‌های همسایگی باشند.

تفویض اختیار در نهایت درباره انتقال چند امضا و چند دستور اداری نیست؛ درباره تغییر نگاه به حکمرانی است. نگاهی که می‌گوید برای حل مسائل پیچیده، باید اختیار، مسئولیت و پاسخگویی در یک نقطه جمع شوند؛ نزدیک‌تر به جایی که مسئله اتفاق می‌افتد و مردم نتیجه تصمیم را لمس می‌کنند.

تداوم این رویکرد، مستلزم تقویت توان کارشناسی استانداری‌ها، توسعه سامانه‌های هوشمند نظارت، ارتقای هماهنگی میان دستگاه‌های ملی و استانی و استقرار نظام ارزیابی عملکرد مبتنی بر شاخص‌های مشخص است.

هرچه تصمیم‌گیری به سطح استان‌ها نزدیک‌تر شود، ضرورت شفافیت، پاسخگویی و سنجش نتایج نیز اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. در چنین چارچوبی، تفویض اختیار نه به معنای کاهش نقش دولت مرکزی، بلکه به مفهوم توزیع کارآمدتر مسئولیت‌ها و استفاده مؤثرتر از ظرفیت‌های محلی است؛ رویکردی که می‌تواند ضمن افزایش سرعت تصمیم‌گیری، کیفیت حکمرانی، رضایت عمومی و تاب‌آوری کشور را در برابر بحران‌ها و چالش‌های آینده نیز تقویت کند. در این میان، باید میان اختیار و منابع نیز تناسب برقرار باشد؛ زیرا واگذاری مسئولیت بدون تأمین منابع مالی، انسانی و اطلاعاتی لازم، عملاً دامنه اثرگذاری مدیران استانی را محدود خواهد کرد. همچنین ایجاد سازوکارهای روشن برای همکاری میان استان‌ها می‌تواند از جزیره‌ای شدن تصمیمات جلوگیری کند و ظرفیت‌های مشترک مناطق مختلف را در حوزه‌هایی مانند سرمایه‌گذاری، حمل‌ونقل، گردشگری و تجارت فعال سازد. به این ترتیب، استان‌ها می‌توانند از دریافت‌کننده صرف تصمیمات ملی، به بازیگران فعال در فرآیند توسعه کشور تبدیل شوند. همچنین استمرار آموزش مدیران استانی، تقویت نظام مدیریت دانش، تبادل تجربه میان استان‌ها و بازنگری دوره‌ای در اختیارات واگذارشده، اثربخشی این الگوی حکمرانی را افزایش خواهد داد. در نهایت، این تغییر پارادایم در مدیریت اجرایی می‌تواند زمینه‌ساز پایان دادن به تمرکزگرایی تاریخی در ساختار اداری ایران شود. سال‌هاست که تمرکز بودجه و تصمیم‌گیری در پایتخت، موجب شکل‌گیری نابرابری‌های منطقه‌ای و مهاجرت نخبگان از استان‌های پیرامونی شده است. اکنون با واگذاری اختیارات راهبردی، استان‌ها فرصت می‌یابند تا بر اساس مزیت‌های نسبی خود، از جمله ظرفیت‌های تجاری مرزی، صنعتی و کشاورزی، مسیر توسعه بومی‌شان را به شکلی مستقل‌تر طراحی کنند.

علاوه بر این، حضور پررنگ‌تر تصمیم‌گیران محلی به معنای شنیده شدن بی‌واسطه صدای مردم در هر منطقه است. وقتی شهروندان ببینند گره‌های معیشتی و اقتصادی منطقه آن‌ها بدون نیاز به نامه‌نگاری‌های طولانی و فرساینده با مرکز و مستقیماً به دست مدیران استانی باز می‌شود، اعتماد متقابل میان حاکمیت و جامعه به‌طور چشمگیری تقویت خواهد شد. در واقع، تمرکززدایی تنها یک ابزار اداری برای تسریع امور نیست؛ بلکه استراتژی کلانی برای بازیابی امید و ارتقای سرمایه اجتماعی است.


نشست هم‌اندیشی
رفع موانع توسعه تجارت و حمل و نقل



اینترنت؛ از مطالبه مردم تا اصلاح حکمرانی فضای مجازی

از نخستین روزهای فعالیت دولت چهاردهم، یکی از مطالباتی که رئیس‌جمهور در دیدارهای مردمی، نشست‌های تخصصی و گفت‌وگو با فعالان اقتصادی و فناوری بارها با آن روبه‌رو شد، بازنگری در سیاست‌های فیلترینگ و محدودیت‌های اینترنتی بود. این مطالبه، دیگر تنها دغدغه فعالان حوزه فناوری نبود؛ اینترنت به بخشی از زندگی، آموزش، کسب‌وکار و ارتباطات روزمره مردم تبدیل شده بود. دولت نیز با همین نگاه، بازنگری در محدودیت‌ها و حرکت به سوی حکمرانی هوشمند فضای مجازی را در دستور کار قرار داد.

در سال‌های گذشته، ادامه محدودیت‌ها به شکل‌گیری بازاری غیررسمی برای فروش ابزارهای دور زدن فیلترینگ انجامیده بود؛ بازاری که علاوه بر تحمیل هزینه به مردم، مخاطرات امنیتی فراوانی نیز به همراه داشت و به تدریج منافع اقتصادی تازه‌ای پیرامون تداوم این وضعیت شکل گرفته بود. از نگاه دولت، ادامه این چرخه نه با منافع مردم سازگار بود و نه با توسعه اقتصاد دیجیتال کشور. به همین دلیل، رئیس‌جمهور بارها بر ضرورت پایان دادن به اقتصاد شکل‌گرفته پیرامون فیلترینگ و حرکت به سمت راهکارهایی تأکید کرد که هم امنیت کاربران را حفظ کند و هم دسترسی قانونی و پایدار به خدمات دیجیتال را گسترش دهد. نخستین گام عملی دولت، آغاز روند رفع محدودیت برخی سکوهای اینترنتی بود. هرچند این اقدام همه مطالبات جامعه را پاسخ نمی‌داد، اما پیام روشنی داشت؛ دولت تصمیم گرفته بود مسیر خود را از گسترش محدودیت‌ها جدا کند و به

تدریج زمینه دسترسی بیشتر مردم به خدمات اینترنتی را فراهم آورد. این تصمیم، همزمان با گفت‌وگوهای کارشناسی درباره آینده حکمرانی فضای مجازی، امید تازه‌ای در میان فعالان اقتصاد دیجیتال و کسب‌وکارهای اینترنتی ایجاد کرد. این روند، اما با آغاز جنگ ۱۲ روزه وارد مرحله تازه‌ای شد. شرایط امنیتی کشور، بار دیگر محدودیت‌هایی را بر اینترنت تحمیل کرد؛ محدودیت‌هایی که دولت آنها را متناسب با الزامات مقطع جنگی می‌دانست. با وجود این، رئیس‌جمهور در جلسات مختلف بر یک نکته تأکید داشت؛ محدودیت‌های ناشی از شرایط اضطراری نباید به یک وضعیت دائمی تبدیل شود. از همین رو، همزمان با مدیریت شرایط امنیتی، پیگیری برای بازگرداندن دسترسی عمومی به اینترنت نیز در دستور کار دولت باقی ماند. پس از حوادث دی‌ماه و همزمان با تداوم شرایط ناشی از جنگ ۴۰ روزه، محدودیت‌های ارتباطی بیش از گذشته بر زندگی مردم اثر گذاشت. این بار، موضوع اینترنت دیگر فقط مطالبه فعالان فناوری نبود؛ صاحبان مشاغل، دانشجویان، شرکت‌های نوآور، فعالان اقتصادی و حتی خانواده‌هایی که ارتباط روزانه‌شان به بسترهای دیجیتال وابسته شده بود، خواهان بازگشت شرایط عادی بودند. اینترنت، دیگر تنها یک زیرساخت ارتباطی نیست، بلکه بخشی از زیرساخت اقتصادی و اجتماعی کشور است. دولت نیز همین واقعیت را مبنای تصمیم‌گیری قرار داد. بازگرداندن اینترنت، به یکی از محورهای ثابت جلسات هماهنگی تبدیل شد و رئیس‌جمهور، موضوع را به‌طور مستمر با دستگاه‌های مسئول پیگیری می‌کرد. نگاه دولت این بود که حتی اگر محدودیت‌ها در شرایط بحرانی اجتناب‌ناپذیر باشند، باید با بازگشت ثبات، شرایط ارتباطی کشور نیز در کوتاه‌ترین زمان ممکن به وضعیت عادی بازگردد.

تجربه دو دوره محدودیت، دولت را به یک جمع‌بندی مهم رساند؛ اینکه مسئله اینترنت، تنها با تصمیم‌های مقطعی حل نخواهد شد. تعدد مراکز تصمیم‌گیری، نبود سازوکار هماهنگ و موازی‌کاری میان دستگاه‌های مختلف، خود به بخشی از مسئله تبدیل شده بود.

بر همین اساس، رئیس‌جمهور دستور تشکیل ستاد ویژه ساماندهی و راهبری فضای مجازی کشور را به ریاست معاون اول صادر کرد؛ ستادی که مأموریت یافت هماهنگی میان دستگاه‌های مسئول را افزایش دهد، سیاست‌های این حوزه را یکپارچه کند و نقشه راه حکمرانی فضای مجازی را با نگاهی فرابخشی تدوین کند. تشکیل این ستاد، نقطه پایان یک بحران نبود؛ آغاز نگاهی تازه به حکمرانی فضای مجازی بود. رویکرد جدید دولت نشان داد که پایداری فضای مجازی تنها از طریق اعمال محدودیت به دست نمی‌آید، بلکه مستلزم شفافیت، مسئولیت‌پذیری و ایجاد توازن میان «امنیت ملی» و «توسعه اقتصاد دیجیتال» است. ستاد ویژه راهبری فضای مجازی موظف شد تا با بهره‌گیری از ظرفیت نخبگان، دانشگاهیان و بخش خصوصی، چارچوبی متناسب با نیازهای روز جامعه طراحی کند. چارچوبی که در آن، صیانت از داده‌های کاربران و امنیت زیرساخت‌ها، منافاتی با دسترسی آزاد به اطلاعات و کسب‌وکارهای اینترنتی نداشته باشد.

با این تغییر ریل، الگوی تصمیم‌گیری از «اقدامات هیجانی و شتاب‌زده» به «طراحی هوشمند» بدل شد



اقتصاد دولت در جنگ؛ حفظ ثبات در روزهای بحران

اقتصاد، در روزهای جنگ، دیگر صرفاً عرصه اعداد و شاخص‌ها نیست؛ به بخشی از امنیت ملی تبدیل می‌شود. در چنین ، موفقیت تنها با آنچه در میدان نبرد رقم می‌خورد سنجیده نمی‌شود، بلکه توانایی کشور در حفظ جریان زندگی مردم نیز به همان اندازه اهمیت پیدا می‌کند. اگر کالاهای اساسی به موقع به دست مردم برسد، اگر سوخت در جایگاه‌ها در دسترس باشد، اگر بازار از التهاب و کمبود فاصله بگیرد و اگر معیشت خانوارها زیر فشار بحران از هم نپاشد، می‌توان گفت بخش مهمی از نبرد در پشت جبهه با موفقیت مدیریت شده است. دولت چهاردهم در مسئولیت اداره کشور را بر عهده گرفت که کمتر کسی تصور می‌کرد از همان ماه‌های نخست با سلسله‌ای از بحران‌های امنیتی و اقتصادی روبه‌رو شود. رخدادهایی که با ترور اسماعیل هنیه در تهران آغاز شد و در ادامه با وقوع جنگ‌های ۱۲ و ۴۰ روزه، فشار تحریم‌ها و محدودیت‌های اقتصادی، کشور را وارد یکی از پیچیده‌ترین دوره‌های مدیریتی سال‌های اخیر کرد. در چنین فضایی، اقتصاد دیگر صرفاً موضوعی برای تصمیم‌گیری‌های روزمره نبود؛ به میدان اصلی حفظ آرامش و تاب‌آوری جامعه تبدیل

شد. جنگ، پیش از آنکه آثار خود را در آمارهای اقتصادی نشان دهد، بر روان جامعه اثر می‌گذارد. نگرانی از کمبود کالا، افزایش تقاضا، احتکار، نوسان قیمت‌ها و بی‌ثباتی بازار، نخستین پیامدهایی است که هر بحران امنیتی می‌تواند به همراه داشته باشد. از همین رو، دولت بخش مهمی از توان خود را صرف جلوگیری از شکل‌گیری این چرخه کرد؛ چرخه‌ای که اگر مهار نمی‌شد، می‌توانست فشارهای ناشی از جنگ را چند برابر کند و زندگی روزمره مردم را با دشواری‌های بیشتری روبه‌رو سازد.

در همان روزها، استمرار تأمین کالاهای اساسی، حفظ زنجیره توزیع، مدیریت بازار و جلوگیری از اختلال در تأمین نیازهای مردم، به یکی از مهم‌ترین مأموریت‌های دستگاه اجرایی تبدیل شد. در کنار این اقدامات، دولت تلاش کرد برخی سیاست‌های اقتصادی را نیز که سال‌ها محل نقد کارشناسان بود، اصلاح کند. مقابله با رانت و فساد در حوزه ارز، بازنگری در نظام حمایت‌های معیشتی و توسعه ابزارهایی مانند کالابرگ الکترونیکی، بخشی از این رویکرد بود؛ تصمیم‌هایی که هدف اصلی آنها، رساندن مستقیم حمایت‌ها به مردم و افزایش کارآمدی اقتصاد در شرایط جنگی بود.

مجموعه اقداماتی که دولت در فاصله دو جنگ و در طول روزهای بحرانی سال ۱۴۰۴ دنبال کرد، تلاشی برای آن بود که اقتصاد کشور، با وجود همه محدودیت‌ها، از حرکت باز نایستد. اگرچه کنترل کامل قیمت‌ها و مهار همه پیامدهای جنگ ممکن نبود، اما استمرار تأمین کالاهای اساسی، جلوگیری از بروز کمبودهای گسترده، حفظ ثبات نسبی بازار و مدیریت تأمین سوخت، از جمله اقداماتی بود که اجازه نداد بحران‌های ناشی از جنگ به اختلالی فراگیر در زندگی مردم تبدیل شود. در کنار مدیریت بازار، یکی از مهم‌ترین اهداف دولت، حفظ اعتماد عمومی و تقویت تاب‌آوری اقتصادی جامعه بود. تجربه بحران‌های گذشته نشان داده است که در شرایط جنگی، آرامش بازار تنها با تأمین کالا حاصل نمی‌شود، بلکه اطلاع‌رسانی مستمر، هماهنگی میان دستگاه‌های اجرایی، نظارت بر شبکه توزیع و برخورد با سودجویی و احتکار نیز نقش تعیین‌کننده‌ای دارد. از این رو، مجموعه سیاست‌های اجراشده در این دوره بر آن بود تا ضمن حفظ جریان تولید و توزیع، از شکل‌گیری فضای روانی ناشی از کمبود و بی‌ثباتی جلوگیری کند. تداوم فعالیت واحدهای تولیدی، پایداری شبکه حمل‌ونقل، استمرار خدمات عمومی، حفظ زنجیره تأمین و تأمین نیازهای اساسی مردم، از مهم‌ترین مؤلفه‌های حفظ ثبات اقتصادی در روزهای بحرانی به شمار می‌رفت. همچنین، هماهنگی مستمر میان وزارتخانه‌های اقتصادی، نهادهای نظارتی و دستگاه‌های خدمات‌رسان، امکان تصمیم‌گیری سریع و واکنش به‌موقع در برابر تحولات را فراهم کرد؛ رویکردی که موجب شد روند تأمین کالاهای ضروری و خدمات عمومی، حتی در اوج فشارهای ناشی از جنگ و محدودیت‌های اقتصادی، بدون اختلال گسترده ادامه یابد. درواقع، دستاورد مهم این دوران، تنها عبور از یک مقطع پرالتهاب نبود، بلکه پایه‌ریزی الگویی از تاب‌آوری اقتصادی بود که توان اجرایی کشور را ارتقا داد. اکنون ضرورت دارد این ظرفیت‌های ایجاد شده، به عنوان زیربنایی برای توسعه پایدار و پیشبرد اصلاحات عمیق‌تر ساختاری در دوران آرامش مورد استفاده قرار گیرند.

پیام راهبردی

۱ عدالت آموزشی در دولت چهاردهم: عدالت آموزشی زمانی محقق می‌شود که همه دانش‌آموزان، فارغ از محل زندگی و شرایط اقتصادی، به فضای استاندارد، آموزش باکیفیت، فناوری‌های نوین و معلمان توانمند دسترسی برابر داشته باشند.

۲ اصلاح قیمت بنزین و مدیریت منابع انرژی: اصلاح سیاست بنزینی در دولت چهاردهم با هدف مدیریت مصرف، کاهش فشار واردات، حفظ منابع ملی و حرکت از شوک قیمتی به سمت اصلاح تدریجی الگوی مصرف دنبال شد.

۳ عدالت درمانی در دولت چهاردهم: عدالت در سلامت تنها با ساخت بیمارستان محقق نمی‌شود، بلکه با ایجاد مسیر مشخص، عادلانه و پاسخگو برای دسترسی همه مردم به خدمات درمانی معنا پیدا می‌کند.

۴ اصلاح ارز ترجیحی: دولت چهاردهم با تغییر شیوه حمایت از ارز ترجیحی به حمایت مستقیم از خانوارها، تلاش کرد منابع محدود اقتصادی را هدفمندتر به مردم برساند.

۵ توسعه انرژی‌های تجدیدپذیر در دولت چهاردهم: توسعه انرژی‌های پاک، گامی راهبردی برای کاهش ناترازی برق، تنوع‌بخشی به سبد انرژی و حرکت کشور به سمت آینده‌ای پایدار است.

۶ بهبود معیشت مردم و کالابرگ: طرح کالابرگ الکترونیکی تلاشی برای تغییر مسیر حمایت معیشتی از یارانه‌های غیرمستقیم به حمایت مستقیم، قابل اندازه‌گیری و متناسب با نیاز خانوارهاست.

۷ تحول حمل‌ونقل و کریدورها: ایران با توسعه کریدورهای ترانزیتی و تقویت زیرساخت‌های حمل‌ونقل، تلاش می‌کند موقعیت جغرافیایی خود را به مزیت اقتصادی پایدار تبدیل کند.

۸ تفویض اختیار به استانداران: تفویض اختیار در دولت چهاردهم با هدف نزدیک کردن تصمیم‌گیری به میدان اجرا، افزایش سرعت مدیریت بحران و تقویت پاسخگویی مدیران محلی دنبال شد.

فصل ۴

سیاست خارجی

دولت پای کار مردم


تفاهم اسلام‌آباد
تثبیت پیروزی میدان در میز مذاکره

پرتاب نخستین موشک‌ها، همان‌قدر می‌تواند نقطه عطف تاریخ جوامع باشد که امضای تفاهم‌نامه‌های صلح؛ چرا که هرگاه هنر دیپلماسی بتواند اقتدار میدان را به نفع کشور تثبیت کند، افتخاری از دل جنگ رقم می‌خورد، جنگ ۴۰ روزه نیز از جنس همین بزنگاه‌های تاریخی بود. دشمنی که برای تسلیم و تحقیر ما آمده بود، سرانجام ناگزیر از درخواست آتش‌بس شد. آن روز، وقتی دیپلمات‌های پاکستانی پیام کاخ سفید را به تهران منتقل کردند، بسیاری آن را برآیند واقعیتی انکارناپذیر در صحنه نبرد می‌دانستند: قدرت میدان، سقف دیپلماسی را بلندتر کرده بود.

در همان روزهای پرتلاطم، رئیس‌جمهور مسعود پزشکیان به صراحت گفت: «اگر آمریکا دست از محاصره دریایی ایران بردارد و تجاوز به حاکمیت لبنان را متوقف کند، دلیلی برای ادامه جنگ وجود ندارد.» این جمله پیامی به میانجی‌گران و اتمام حجتی راهبردی با متجاوزان بود. ایران آغازگر جنگ نبوده و به‌دنبال پایان آن است، اما نه به هر قیمتی. این موضع‌گیری نشان می‌داد که مسیر دیپلماسی از همان ابتدا بر دو پایه اساسی استوار است: حفظ عزت ملی و تأمین منافع راهبردی مقاومت.

چرا اسلام‌آباد؟ چرا قالیباف؟

با پذیرش آتش‌بس، نیاز به یک میانجی معتبر و فضایی به‌دور از تنش‌های مستقیم، انتخاب اسلام‌آباد را به گزینه‌ای منطقی تبدیل کرد. پاکستان، با حفظ روابط متوازن با تهران و واشنگتن، می‌توانست نقش تسهیل‌گر را بدون سوگیری ایفا کند. مذاکرات اما مستقیم نبود؛ متون و پیشنهادها از طریق میانجی ردوبدل می‌شد.

انتخاب محمدباقر قالیباف به عنوان چهره محوری در این فرآیند، انتخابی هوشمندانه و چندوجهی بود. او تنها رئیس قوه مقننه نبود؛ بلکه شخصیتی بود که هم در میدان نظامی و هم در عرصه سیاست داخلی، آزمون‌های بسیاری را پشت سر گذاشته بود. انتخاب او این پیام را به داخل و خارج مخابره می‌کرد که مذاکرات، امتداد همان «میدان» است و قرار نیست دستاوردهای مقاومت در پای میز دیپلماسی نادیده گرفته شود.

قالیباف، با ادبیات صریح و عمل‌گرای خود، می‌توانست هم با زبان قدرت با طرف مقابل سخن بگوید و هم در داخل، افکار عمومی و نهادهای حاکمیتی را برای پذیرش یک تفاهم پیچیده، اما ضروری، آماده سازد. او پس از امضای تفاهم‌نامه، تأکید کرد: «مذاکره یک روش مبارزه و ادامه آن است. بدون دیپلماسی، زحمات عرصه میدان به ثمر نخواهد نشست.»

جلوه دیگری از وفاق

قالیباف هنگامی که برای گفت‌وگو و مذاکره با جی دی ونس، معاون رئیس‌جمهور آمریکا و استیو ویتکاف، فرستاده ویژه و جرد کوشنر، مشاور رئیس‌جمهور آمریکا به اسلام‌آباد رفت، در کنار خود سید عباس عراقچی، وزیر امور خارجه و عبدالناصر همتی، رئیس کل بانک مرکزی را همراه داشت؛ تلاشی برای نقد کردن پیروزی میدان در عرصه دیپلماسی و اقتصادی. هیأت ایرانی دست به ابتکاری مهم زد. به گفته عراقچی، موضوعاتی که امکان توافق در مورد آنها وجود داشت، در مرحله اول در تفاهم‌نامه گنجانده شد و موضوع هسته‌ای به مرحله دوم

موکول شد تا اگر تعهدات طرف مقابل در یادداشت تفاهم عملی نشود، مرحله دوم مذاکرات پیش نرود.

تفاهم‌نامه اسلام‌آباد: اقدام در برابر اقدام

متن تفاهم‌نامه اسلام‌آباد که سرانجام در بامداد ۲۸ تیر ۱۴۰۵، با امضای دکتر پزشکیان رسمیت یافت، سندی مبتنی بر واقع‌گرایی و اصل بنیادین «اقدام در برابر اقدام» بود.

این اصل، مهم‌ترین ویژگی و شاید ضامن اجرایی آن به شمار می‌رفت؛ به این معنا که ایران تنها در صورتی به تعهدات خود عمل می‌کند که طرف مقابل گام‌های عملی و راستی‌آزمایی‌شده برداشته باشد.

چارچوب ۶۰ روزه و قابل تمدید آن نیز، فرصتی برای سنجش جدیت طرفین فراهم می‌آورد. توافقی که برای اولین بار، رئیس‌جمهور آمریکا نسخه فارسی آن را نیز امضا کرد.

بر اساس آنچه در سند «تبیین تفاهم‌نامه اسلام‌آباد» آمده، محورهای کلیدی این توافق عبارت بودند از:

۱. پایان جنگ و تضمین حاکمیت لبنان: آمریکا متعهد شد به عملیات نظامی اسرائیل علیه لبنان پایان داده و تمامیت ارضی این کشور را تضمین کند. عقب‌نشینی نیروهای اشغالگر از لبنان و بازگشت آوارگان، اولین گام عملی در این مسیر بود.

۲. تعهد آمریکا به عدم مداخله در امور داخلی ایران: آمریکا متعهد به احترام درباره حاکمیت و تمامیت ارضی جمهوری اسلامی ایران و پرهیز از مداخله در امور داخلی کشورمان شد؛ این‌که آمریکا به‌ویژه دولت ترامپ خود را به دخالت نکردن در امور داخلی ایران متعهد می‌کرد، پیروزی سیاسی بزرگی برای ایران محسوب می‌شد. اجرای این بند، به معنی تضعیف جریان‌های ضدایرانی و اپوزیسیون خارج‌نشین بود، گروه‌هایی که برای اقدامات ضد امنیتی و براندازانه علیه ایران، همواره تحت حمایت‌های آمریکا قرار داشتهاند.

۳. رفع محاصره دریایی ایران: این بند، شاه‌بیت تفاهم‌نامه بود. آمریکا موظف شد ظرف ۳۰ روز به محاصره دریایی ایران خاتمه دهد. این دستاورد که بلافاصله با امضای تفاهم‌نامه عملیاتی شد، پیوند قدرت میدان و دیپلماسی را به نمایش گذاشت.

۴. عادی‌سازی وضعیت تنگه هرمز: ایران پذیرفت با همکاری عمان، وضعیت فنی و ایمنی تنگه هرمز را به حالت پیش از جنگ بازگرداند و تردد کشتی‌ها برای یک دوره ۶۰ روزه بدون هزینه انجام شود. این اقدام، ضمن تثبیت حاکمیت ایران بر آب‌های سرزمینی خود، حسن‌نیت تهران را برای بازگرداندن ثبات به اقتصاد جهانی نشان می‌داد.

آمریکا در متن یادداشت تفاهم، با اعتراف به جایگاه ایران و عمان به عنوان دو کشور ساحلی تنگه، به حق حاکمیتی این دو کشور ساحلی برای اداره تنگه هرمز اذعان کرده و از ادعای بین‌المللی بودن این آبراهه که سابقا بر آن تاکید داشت، دست کشید. براساس تفاهمنامه نقش سایر کشورهای خلیج فارس، در مدیریت آینده تنگه، صرفاً مشورتی عنوان شد و تعهد ایران درباره نقش این کشورها، در موضوع تنگه هرمز، فقط در حد گفت‌وگو بود.

آمریکا با مداخله در اجرای این بند توسط ایران، موجب نقض تفاهم‌نامه شد.

۵. آزادسازی منابع مالی: تفاهم‌نامه، مسیر آزادسازی بخشی از دارایی‌های بلوکه‌شده ایران را هموار می‌کرد. اختصاص ۱۲

میلیارد دلار از منابع ایران برای خرید کالاهای اساسی، گشایشی اقتصادی بود که می‌توانست فشار را از دوش مردم بردارد.

۶. صندوق بازسازی و توسعه: براساس این یادداشت تفاهم، آمریکا متعهد شد به همراه شرکای منطقه‌ای خود، یک طرح با ارزش حداقل ۳۰۰ میلیارد دلار سرمایه، برای بازسازی ایران ارائه و کلیه موانع انتقال منابع مالی آن را رفع کند. این جزو بندهایی است که باید درباره جزئیاتش مذاکره شود. یکی از موانع سرمایه‌گذاران در ایران ترس از تحریم‌های آمریکاست در این بند مسیر سرمایه‌گذاری باز شده است. می‌توان در برنامه اقدام موضوع تحقق سرمایه گذاری را در مقابل تعهدات ایران گذاشت ولی اگر به هر دلیل این امکان نشد امکان سرمایه‌گذاری شرکاء راهبردی ایران و یا ایرانیان خارج از کشور از این مسیر قابل تحقق است.

۷. مصونیت توان دفاعی: برنامه دفاعی (موشکی و پهپادی) ایران که آمریکایی‌ها سال‌ها به دنبال گنجاندن آن در یک توافق بودند، کاملاً از دستورکار هر نوع مذاکره ای خارج شده است. این درحالی است در بند، ۱۵ متن ۱۵ ماده‌ای که آمریکایی‌ها در ماه ابتدایی جنگ از طریق واسطه ارسال کرده بودند، به صراحت خواستار محدودیت در «تعداد» و «برد» موشک‌های ایران شده بودند اما ایران با قدرت اجازه نداد این بند در متن‌های بعدی باقی بماند و آن را قاطعانه حذف کرد. نکته مهم این است که در این تفاهم‌نامه تصریح شده است که منحصراً درباره بندهای این تفاهم مذاکره خواهد شد یعنی بحث طرح مسائل موشکی یا گروه‌های مقاومت در منطقه در مذاکرات پیش رو به صورت قطعی منتفی شده است.

موافقت مقام معظم رهبری با تفاهم‌نامه

حضرت آیت‌الله سیّدمجتبی حسینی خامنه‌ای رهبر معظم انقلاب اسلامی در پیام ۲۸ خرداد، موافقت خود را با تفاهم‌نامه اسلام‌آباد اعلام و با اشاره به «تلاش‌های زیاد مسئولین امر، از سر دلسوزی و با حُسن نظر» به چند نکته اشاره کردند:۱- این رئیس‌جمهور آمریکا بود که از روی استیصال، از انواع اهرم‌ها برای این امر استفاده می‌کرد.

۲- بنده علی‌الاصول، نظر دیگری داشتم ولی از باب تعهّدی که رئیس‌جمهور محترم به‌عنوان رئیس شورای عالی امنیّت ملّی از طرف خود و سایر اعضا در پاسداشت حقوق ملّت ایران و جبهه مقاومت به بنده دادند و تصریح به قبول مسئولیت آن نمودند، اجازهٔ آن را صادر نمودم. ایشان همچنین تصریح کرده‌اند که اگر طرف آمریکایی بخواهد زیاده‌خواهی کند، زیر بار آن نخواهند رفت.

۳- بدیهی است مذاکرات حضوری که در آینده برقرار خواهد شد، به معنی پذیرش نظر دشمن نخواهد بود.

پیام رهبر معظم انقلاب در ۴ مرداد در پاسخ به نامه بیعت دبیرکل و رزمندگان حزب‌الله لبنان، نشانه دیگری از عنایت ایشان به تحقق تفاهم‌نامه است: «جمهوری اسلامی ایران نیز در راستای خطّ مشی رهبر معظّم و شهید انقلاب امام سیّد علی خامنه‌ای رضوان الله تعالی علیه دفاع از این مجاهدان مظلوم و مقتدر را سیاست راهبردی خود تعیین کرده، و حفظ تمامیّت ارضی لبنان و رفع کامل و بدون قید و شرط تجاوز رژیم صهیونیستی را به‌عنوان شرط اوّل تفاهم‌نامهٔ پایان جنگ تحمیلی با آمریکای متجاوز قرار داده است.»ئدر

تهران نیز، مقامات عالی‌رتبه، از جمله رئیس‌جمهور پزشکیان، این دستاورد را حاصل «انسجام و هماهنگی قوای سه‌گانه و نیروهای مسلح» دانستند و بر آن مهر تأیید زدند. در نشست سرنوشت‌ساز شورای عالی امنیت ملی، این تفاهم‌نامه با رأی موافق ۱۲ عضو کلیدی این شورا به تصویب رسید؛ اجماعی که نشان از درک مشترک نخبگان کشور از ضرورت بهره‌برداری از فرصت پیش‌آمده داشت. اعضایی که نه تنها به تفاهم‌نامه رأی دادند بلکه درباره ضرورت آن نیز در جلسه توضیح دادند؛ جلوه‌ای از کارکرد ملی و تاریخی وفاق مد نظر دولت.

خون‌خواهی رهبر شهید

با تفاهم اسلام‌آباد، تکلیف خون‌خواهی رهبر شهید انقلاب اسلامی، حضرت آیت‌الله العظمی سیدعلی حسینی خامنه‌ای چه می‌شود؟ رئیس‌جمهور پزشکیان در پیام خود پس از شهادت رهبر معظم انقلاب اعلام کرد: «جمهوری اسلامی ایران خون‌خواهی و انتقام از عاملین و آمرین این جنایت تاریخی را وظیفه و حق مشروع خود می‌داند و با تمام توان خود به تحقق این مسئولیت و تکلیف بزرگ خواهد پرداخت.» پس این موضوعی نیست که مورد تغافل قرار گیرد.

پیش از پیام رهبر معظم انقلاب و بستن عهد برای گرفتن انتقام خون پاک رهبر شهید و همهٔ شهیدان این دو جنگ از قاتلین جنایتکار و بی‌آبرو و تأکید بر اینکه «انتقام خواست ملّت ما است و به‌طور حتمی باید صورت بگیرد»، مسئولان عالی‌رتبه قوای مختلف بر پیگیری عاملان و آمران این اقدام تأکید کرده بودند. دکتر قالیباف، رئیس مجلس شورای اسلامی، خون‌خواهی را صرفاً یک واکنش احساسی یا مقطعی ندانسته، بلکه آن را بخشی از یک مسیر راهبردی معرفی کرده بود. حجت‌الاسلام غلامحسین محسنی اژه‌ای، رئیس قوه قضائیه بر پیگیری حقوقی، قضایی و عدالت‌محور این پرونده تأکید داشت و دکتر محمدرضا عارف، معاون اول رئیس‌جمهور، بر حق جمهوری اسلامی ایران برای پیگیری و مجازات عاملان این اقدام تأکید کرده بود. همچنین دکتر سیدعباس عراقچی، وزیر امور خارجه، نیز در مواضع دیپلماتیک خود بر ضرورت پیگیری خون شهدای این حادثه تصریح داشت.

بازگشت به تفاهم

با وجود تبادل آتش پراکنده در تیر و مرداد ۱۴۰۵ که شکنندگی آتش‌بس را به رخ می‌کشید، دکتر پزشکیان همچنان بر یک اصل پافشاری می‌کند: وادار کردن دشمن برای پایبندی به امضای خود و نیز ارتقای امنیت کشور، منطقه و هم‌پیمانان ایران با این تفاهم‌نامه. تفاهم اسلام‌آباد، یک دستاورد راهبردی بود که با هزینه کم، نتایج بزرگی به همراه آورد و بازگشت به آن، به معنای پایبندی به مسیری است که عزت و منفعت را توأمان تأمین می‌کند. این تفاهم نشان داد که دیپلماسی، زمانی که به قدرت میدان متکی باشد، می‌تواند ابزاری کارآمد برای تحقق اهداف ملی باشد؛ روایتی که در تاریخ پرتلاطم ایران، همواره درسی برای امروز و فردا دارد. همچنین تداوم اجرای دقیق مفاد این تفاهم، حفظ کانال‌های ارتباطی، مدیریت اختلافات از مسیر گفت‌وگو و جلوگیری از بازگشت تنش‌ها، می‌تواند زمینه تثبیت دستاوردهای امنیتی و سیاسی حاصل از آن را فراهم کرده و نقش دیپلماسی مبتنی بر اقتدار را در تأمین منافع ملی بیش از پیش نمایان سازد.

داده ها و ستانده های ایران در تفاهم نامه اسلام آباد

ردیف	داده‌های ایران	ستانده‌های ایران
۱	پایان فوری جنگ از سوی ایران و متحدانش در تمامی جبهه‌ها / در توافق نهایی این موضوع دائمی خواهد شد.	پایان فوری جنگ از سوی آمریکا و متحدانش در تمامی جبهه‌ها / در توافق نهایی این موضوع دائمی خواهد شد.
۲	بازشدن مسیری برای عبور کشتی‌های تجاری از خلیج فارس به دریای عمان و بالعکس.	تثبیت مدیریت بر تنگه هرمز با عدم قبول بازگشت تنگه به «وضعیت» قبل و صرفاً تعهد دادن بر بازشدن مسیر از خلیج فارس به عمان و بالعکس با «ترتیبات»ی که ایران اتخاذ می‌کند. تثبیت حق ایران برای دریافت هزینه در قبال ارائه خدمات ایمنی، دریانوردی، محیط زیست و بیمه. اعتراف آمریکا به جایگاه ایران و عمان به عنوان دو کشور ساحلی تنگه و حق حاکمیتی این دو کشور ساحلی برای اداره تنگه هرمز.
۳	تعهد ایران به عدم شروع جنگ جدید، عدم تهدید آمریکا و عدم استفاده از زور علیه این کشور.	تعهد آمریکا به عدم شروع جنگ جدید، عدم تهدید ایران و عدم استفاده از زور علیه ایران.
۴	تعهد ایران به عدم دخالت در امور داخلی آمریکا.	تعهد آمریکا به عدم دخالت در امور داخلی ایران و قبول حاکمیت و تمامیت ارضی جمهوری اسلامی ایران توسط آمریکا که به معنی تعهد حقوقی برای عدم حمایت دائمی گروه‌های ضدانقلاب، معارضین و سلطنت‌طلبان در خارج از کشور است. اینکه ترامپ می‌پذیرد تعهد دهد در امور داخلی کشوری دیگر دخالت نکند، فارغ از اجرایی شدن آن، شکستن هیمنه سیاسی آمریکا محسوب می‌شود.
۵	تعهد به عدم ساخت و خرید سلاح هسته‌ای.	پایان تهاجم و عملیات نظامی رژیم صهیونیستی به حزب‌الله لبنان و تضمین آمریکا بابت تمامیت ارضی و حاکمیت لبنان که به معنی الزام رژیم صهیونی به خروج از اراضی است که در لبنان اشغال کرده است. آتش‌بس و مطالبه برای عقب‌نشینی رژیم از اراضی که اشغال کرده است، فرصت بزرگ برای تقویت حزب‌الله ایجاد می‌کند که این اتفاق منجر به عدم بازگشت احساس امنیت در سرزمین‌های اشغالی می‌شود و تبعات اقتصادی و سیاسی زیادی بر رژیم می‌گذارد.
۶	تعهد ایران به حفظ وضع موجود برنامه هسته‌ای که البته ایران نه برنامه‌ای برای ارتقای سطح غنی‌سازی داشت و نه در شرایط فعلی سایت‌های هسته‌ای امکان‌پذیر بود.	تعهد آمریکا به عدم به‌کارگیری نیروهای نظامی جدید در منطقه تا زمان رسیدن به توافق نهایی.
۷	تعهد به گفت‌وگو درباره غنی‌سازی، مواد غنی‌شده و موضوعات مورد نیاز صنعت هسته‌ای ایران.	رفع کامل محاصره دریایی ایران ظرف ۳۰ روز. البته در پی تهدید ایران به واکنش موشکی به جنایت رژیم در ضاحیه در آخرین لحظات مذاکرات، آمریکا پذیرفت محاصره را بلافاصله پس از اعلام موافقت با تفاهم بردارد و دستور آن نیز صادر شد.
۸	—	در دسترس قرار دادن ۱۲ میلیارد دلار از محل پول‌های بلوکه‌شده ایران قبل از آغاز مذاکرات مرحله دوم. (براساس ضمیمه ملحق تفاهم‌نامه با قطر)
۹	—	آزادسازی کلیه وجوه مسدودشده ایران در دوره مذاکراتی ۶۰ روزه.
۱۰	—	تعهد آمریکا به عدم وضع تحریم‌های جدید تا زمان رسیدن به توافق نهایی.
۱۱	—	تعلیق فوری تحریم‌های نفت خام ایران، محصولات پتروشیمی و مشتقات آن‌ها و تمامی خدمات مرتبط اعم از مالی و حمل‌ونقل و...
۱۲	—	موکول کردن مطالبه اصلی آمریکا مبنی بر مذاکره درباره غنی‌سازی و مواد غنی‌شده، به مرحله دوم.
۱۳	—	خروج دائمی درخواست آمریکا برای گفت‌وگو درباره موشک‌های ایرانی از دستورکار مذاکرات.
۱۴	—	خروج دائمی درخواست آمریکا مبنی بر عدم حمایت از گروه‌های مقاومت از دستورکار مذاکرات.
۱۵	—	مشخص شدن شکست آمریکا در جنگ با پذیرش بسیاری از بندهایی که پذیرش آن برای کشور قلدری مثل آمریکا و رئیس‌جمهوری مانند ترامپ شکست کامل محسوب می‌شود. تصویر این شکست؛ بزرگ‌ترین دستاورد ایران و بزرگ‌ترین بازدارندگی هرگونه اقدام علیه ایران محسوب می‌شود.
۱۶	—	توجه به نیازهای ایران در موضوع هسته‌ای و قرار گرفتن این موضوع در مذاکرات پیش رو که به صورت تلویحی به معنی تأیید صنعت هسته‌ای ایران از سوی دولت آمریکاست.
۱۷	—	استفاده از عنوان خلیج فارس در متن.

پیام راهبردی

۱ تفاهم اسلام‌آباد نتیجه پیوند میدان و دیپلماسی بود؛ یعنی دستاوردهای حاصل از قدرت میدانی زمانی تثبیت می‌شود که در میز مذاکره به توافق‌های سیاسی و حقوقی تبدیل شود.

۲ پذیرش تفاهم با دشمن به معنای اعتماد به دشمن نیست، بلکه یک تصمیم محاسبه‌شده برای تأمین منافع ملی است؛ همان‌گونه که در تجربه‌های تاریخی مانند صلح حدیبیه، برخی توافق‌های تلخ زمینه‌ساز پیروزی‌های بزرگ‌تر شدند.

۳ اصل «اقدام در برابر اقدام» ستون اصلی تفاهم اسلام‌آباد بود؛ به این معنا که اجرای تعهدات ایران به رفتار عملی و قابل راستی‌آزمایی طرف مقابل وابسته است و توافق یک‌طرفه نیست.

۴ تفاهم اسلام‌آباد با هدف پایان جنگ، کاهش فشارهای اقتصادی و تثبیت امنیت منطقه شکل گرفت؛ از رفع محاصره دریایی ایران و بازگشت ثبات به تنگه هرمز تا آزادسازی منابع مالی و ایجاد مسیرهای توسعه اقتصادی.

۵ اجماع داخلی و هماهنگی نهادهای کشور، یکی از عوامل مهم پذیرش تفاهم بود؛ تصویب آن در شورای عالی امنیت ملی و همراهی دولت، مجلس و نیروهای نظامی نشان داد تصمیم‌های بزرگ نیازمند وفاق ملی هستند.

۶ دیپلماسی زمانی کارآمد است که پشتوانه قدرت ملی داشته باشد؛ تجربه مذاکرات اسلام‌آباد نشان داد قدرت میدان می‌تواند شرایط مذاکره را تغییر دهد و از منافع کشور در روند سیاسی محافظت کند.

۷ تاریخ نشان داده است که همه پیروزی‌ها از مسیر نبرد مستقیم به دست نمی‌آیند؛ صلح حدیبیه، توافق‌های تاریخی ملت‌ها و پذیرش قطعنامه جنگ ایران و عراق نمونه‌هایی هستند که نشان می‌دهند گاهی یک تصمیم سخت، مسیر آینده را هموار می‌کند.

۸ هدف نهایی تفاهم، عبور از بحران و ایجاد فرصت برای پیشرفت کشور است؛ حفظ توان دفاعی، کاهش فشار اقتصادی، تقویت امنیت و استفاده از فرصت‌های توسعه‌ای، محور نگاه راهبردی به این توافق‌هاست.

فصل ۵

دی ماه ۱۴۰۴

دولت پای کار مردم


حوادث دی ماه؛
آزمون دولت در گفت‌وگو،
شفافیت و پاسخگویی

اعتراضات دی ماه به ویژه روزهای ۱۸ و ۱۹، نه تنها چالش امنیتی که آزمونی برای شیوه حکمرانی دولت در مواجهه با جامعه و مطالبات آن بود. در یک سو، مطالبات و اعتراضاتی قرار داشت که ماه‌ها پیش از آن در دیدارهای رئیس‌جمهور با دانشگاهیان، فعالان اجتماعی، اصناف و گروه‌های مختلف جامعه احتمال وقوع آن ها بازتاب یافته بود و در سوی دیگر، بحرانی قرار گرفت که با جان باختن شمار زیادی از هم‌وطنان، ابعاد تازه‌ای پیدا کرد. در چنین ، مسئله دولت تنها عبور از بحران نبود؛ باید هم مسیر گفت‌وگو با جامعه حفظ می‌شد و هم در برابر افکار عمومی، مسئولیت‌پذیری و پاسخگویی معنا پیدا می‌کرد. دولت چهاردهم از آغاز فعالیت خود، بر این باور بود که فاصله میان دولت و جامعه را نمی‌توان با سیاست‌گذاری کاهش داد. به همین دلیل، رئیس‌جمهور محترم از ماه‌های نخست آغاز دولت دیدار با اقشار مختلف، دانشگاهیان، فعالان مدنی، تشکل‌های صنفی و حتی منتقدان را به بخشی از شیوه اداره کشور تبدیل کرد. هدف این جلسات، ارائه گزارش عملکرد نبود؛ دولت می‌خواست پیش از آنکه نارضایتی‌ها به بحران تبدیل شوند، صدای جامعه را بشنود و تصمیم‌های خود را بر پایه واقعیت‌های میدانی تنظیم کند.با این حال، اعتراضات ۱۸ و ۱۹ دی نشان داد که بخشی از مسائل کشور، از مرحله گفت‌وگو عبور کرده و وارد مرحله‌ای پیچیده‌تر شده است. گستردگی اعتراضات، هم‌زمانی آن با فشارهای اقتصادی و فضای ملتهب اجتماعی، مدیریت شرایط را دشوارتر کرد و در نهایت، شهادت جمع زیادی از هم‌وطنان، این رخداد را به یکی از تلخ‌ترین فصل‌های تاریخ جمهوری اسلامی تبدیل کرد. در چنین فضایی، دولت تلاش کرد نخستین پاسخ خود را با شفافیت آغاز کند؛ زیرا تجربه نشان داده بود که هرجا اطلاع‌رسانی رسمی با تأخیر انجام شود، روایت‌های متناقض و شایعات جای آن را خواهند گرفت.

بر همین اساس، برای نخستین‌بار آمار رسمی و سپس اسامی جانباختگان با دستور رئیس‌جمهور منتشر شد. دولت این اقدام را بخشی از سیاست «شفافیت، مسئولیت‌پذیری و پاسخگویی» دانست و هم‌زمان اعلام کرد سازوکاری برای بررسی ادعاها و ابهامات خانواده‌ها نیز ایجاد خواهد شد تا هیچ موردی بدون رسیدگی باقی نماند. حوادث ۱۸ و ۱۹ دی، یکی از دشوارترین آزمون‌های دولت در سال دوم فعالیتش بود. آزمونی که تنها با تصمیم‌های امنیتی یا اجرایی قابل مدیریت نبود و به همان اندازه، به شفافیت، مسئولیت‌پذیری و ترمیم اعتماد عمومی نیاز داشت. انتشار رسمی آمار و اسامی جان‌باختگان، تشکیل سازوکارهای بررسی حادثه، پیگیری وضعیت خانواده‌های آسیب‌دیده و تأکید بر ادامه گفت‌وگو با جامعه، بخشی از رویکردی بود که دولت برای عبور از این مقطع در پیش گرفت. در ادامه این رویکرد، دولت تلاش کرد رسیدگی به ابعاد مختلف این رخداد را به اقدامات فوری محدود نکند و بررسی دقیق حادثه، رسیدگی به مطالبات خانواده‌های آسیب‌دیده و ارزیابی عملکرد دستگاه‌های مسئول را در دستور کار قرار دهد. هدف از این اقدامات، تنها روشن شدن ابعاد حادثه نبود، بلکه شناسایی نقاط ضعف، اصلاح فرآیندها و افزایش آمادگی نهادهای اجرایی برای مدیریت شرایط مشابه در آینده نیز دنبال می‌شد. همزمان، دولت بر تداوم گفت‌وگو با جامعه و بهره‌گیری از دیدگاه‌های دانشگاهیان، نخبگان، تشکل‌های صنفی و فعالان اجتماعی تأکید کرد. این رویکرد بر این باور استوار بود که حل مسائل پیچیده اجتماعی، علاوه بر تصمیم‌های اجرایی، به شنیدن مطالبات، پذیرش نقدها و استفاده از ظرفیت گفت‌وگو برای کاهش شکاف‌های اجتماعی نیاز دارد. همچنین تجربه دی‌ماه نشان داد که اطلاع‌رسانی به‌موقع، شفاف و مستند، یکی از مهم‌ترین ابزارهای مدیریت افکار عمومی در شرایط بحرانی است و می‌تواند از گسترش شایعات و افزایش بی‌اعتمادی جلوگیری کند. در مجموع، رخدادهای دی‌ماه نشان داد که مدیریت بحران، تنها به اقدامات اجرایی محدود نمی‌شود؛ بلکه مسئولیت‌پذیری، شفافیت، پاسخگویی و حفظ ارتباط مستمر با جامعه نیز از ارکان اصلی حکمرانی در شرایط دشوار به شمار می‌روند و می‌توانند زمینه تقویت اعتماد عمومی و انسجام اجتماعی را فراهم سازند.

پیام راهبردی

۱ حوادث دی‌ماه، آزمونی برای شیوه حکمرانی دولت در مواجهه با بحران اجتماعی بود؛ زیرا دولت همزمان باید مطالبات جامعه، مدیریت شرایط امنیتی و مسئولیت‌پذیری در برابر افکار عمومی را دنبال می‌کرد.

۲ گفت‌وگو با جامعه، رویکردی پیشگیرانه برای شناخت مسائل پیش از تبدیل شدن به بحران است؛ دیدار با دانشگاهیان، اصناف، فعالان اجتماعی و گروه‌های مختلف با هدف شنیدن مستقیم دغدغه‌ها و اصلاح تصمیم‌ها انجام شد.

۳ بحران‌های اجتماعی تنها با اقدامات اجرایی و امنیتی مدیریت نمی‌شوند؛ بلکه حفظ ارتباط با مردم، شفافیت اطلاعاتی و پاسخگویی به افکار عمومی بخش مهمی از فرآیند حل بحران است.

۴ شفافیت در انتشار اطلاعات، ابزاری برای جلوگیری از گسترش شایعات و روایت‌های متناقض است؛ انتشار آمار رسمی و اسامی جان‌باختگان با هدف اطلاع‌رسانی و پاسخ به ابهامات انجام شد.

۵ پذیرش مسئولیت و ایجاد سازوکار بررسی حوادث، بخش مهمی از بازسازی اعتماد عمومی است؛ دولت تلاش کرد با پیگیری وضعیت خانواده‌های آسیب‌دیده و بررسی ابهامات، مسیر پاسخگویی را تقویت کند.

۶ اعتماد عمومی زمانی تقویت می‌شود که حکومت واقعیت‌های جامعه را ببیند و درباره آن پاسخ روشن ارائه دهد؛ نادیده گرفتن مسائل اجتماعی نمی‌تواند به حل پایدار آنها منجر شود.

۷ تجربه دی‌ماه نشان داد حکمرانی موفق نیازمند ترکیب اقتدار در مدیریت بحران و انعطاف در ارتباط با جامعه است؛ یعنی حفظ نظم عمومی در کنار استمرار مسیر گفت‌وگو.

۸ درس اصلی این تجربه، اهمیت سرمایه اجتماعی در اداره کشور است؛ زیرا عبور از بحران‌های پیچیده تنها با تصمیم‌های اجرایی ممکن نیست و به اعتماد، شفافیت و مشارکت جامعه نیاز دارد.

فصل ۶

تشییع رهبر شهید

دولت پای کار مردم

اداره کشور درروزهای سوگ



برگزاری مراسم تشییع رهبر شهید، آزمونی برای توان اجرایی دولت در روزهایی بود که باید میان همراهی با احساس عمومی جامعه و استمرار اداره کشور تعادل برقرار می‌شد. میلیون‌ها نفر راهی مراسم بودند، اما اداره کشور تعطیل‌بردار نبود. بیمارستان‌ها باید به بیماران رسیدگی می‌کردند، شبکه حمل‌ونقل باید فعال می‌ماند، تأمین آب، برق و سوخت نباید دچار وقفه می‌شد و صدها خدمت عمومی دیگر، همانند روزهای عادی ادامه پیدا می‌کرد. تصمیم‌های دولت نیز از همین نقطه آغاز شد؛ حفظ آرامش یک اجتماع میلیونی، بدون آنکه چرخ زندگی روزمره مردم از حرکت بایستد.

نخستین مساله، جابه‌جایی جمعیتی بود که از نقاط مختلف کشور عازم تهران، قم و مشهد شده بودند. تجربه نشان می‌دهد در چنین رویدادهایی، کیفیت مدیریت بیش از هر چیز به توان هماهنگی میان دستگاه‌ها وابسته است. به همین دلیل، از روزهای قبل از مراسم، وزارت راه و شهرسازی، وزارت کشور، استانداری‌ها، شهرداری‌ها، وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی و نیروهای امدادی و سایر دستگاه‌های مسئول، برنامه مشترکی را برای مدیریت حمل‌ونقل، خدمات شهری و پشتیبانی از زائران و شرکت‌کنندگان آغاز کردند. هدف فقط رساندن مردم به محل مراسم نبود؛ باید این جابه‌جایی با نظم، ایمنی و کمترین اختلال در زندگی روزمره شهروندان انجام می‌شد. در حوزه حمل‌ونقل، ظرفیت ناوگان جاده‌ای، ریلی و هوایی افزایش یافت و برنامه‌ریزی ویژه‌ای برای مسیرهای پرتردد انجام شد. وزارت راه و شهرسازی با استفاده از همه ظرفیت‌های موجود، تلاش کرد پاسخگوی حجم بالای تقاضای سفر باشد. مدیریت هم‌زمان شبکه حمل‌ونقل بین‌شهری و درون‌شهری، یکی از مهم‌ترین بخش‌های این عملیات بود؛ زیرا کوچک‌ترین اختلال می‌توانست بر روند حضور مردم و نظم مراسم اثر بگذارد.

در کنار آن، شبکه سلامت کشور نیز در آماده‌باش کامل قرار گرفت. وزارت بهداشت با هماهنگی دانشگاه‌های علوم پزشکی، مراکز درمانی، اورژانس و نیروهای امدادی، خدمات درمانی و پیش‌بیمارستانی را در مسیرهای اصلی و محل برگزاری مراسم سازماندهی کرد. استقرار تیم‌های درمانی، آماده‌باش بیمارستان‌ها و ایجاد ظرفیت پاسخگویی سریع، این امکان را فراهم کرد که خدمات سلامت متناسب با حجم گسترده جمعیت ارائه شود و هم‌زمان روند عادی ارائه خدمات درمانی در مراکز درمانی کشور نیز ادامه یابد. اما مدیریت مراسم، تنها به حمل‌ونقل و درمان محدود نمی‌شد. تأمین پایدار آب، برق، سوخت و سایر خدمات زیربنایی، بخش دیگری از مسئولیت دولت بود. دستگاه‌های خدمات‌رسان با پیش‌بینی افزایش مصرف و آماده‌باش نیروهای عملیاتی، تلاش کردند کوچک‌ترین وقفه‌ای در ارائه خدمات ایجاد نشود.

یکی دیگر از ویژگی‌های این تجربه، تکیه بر ظرفیت مدیریت‌های استانی بود. استانداران و فرمانداران، متناسب با شرایط هر استان، مسئولیت بخشی از هماهنگی‌ها را بر عهده گرفتند و همین موضوع، سرعت تصمیم‌گیری و اجرای برنامه‌ها را افزایش داد. تجربه مراسم نشان داد هرجا مسئولیت‌ها به‌درستی میان مرکز و استان‌ها تقسیم شود، نظام اجرایی توان بیشتری برای مدیریت رویدادهای ملی خواهد داشت. اطلاع‌رسانی نیز به بخشی از عملیات اجرایی تبدیل شد. انتشار مستمر اطلاعات درباره مسیرهای دسترسی، وضعیت حمل‌ونقل، توصیه‌های عمومی و هماهنگی با رسانه‌ها، به کاهش ازدحام و مدیریت بهتر جمعیت کمک کرد.

آنچه این تجربه را از بسیاری از رویدادهای مشابه متمایز کرد، حفظ تعادل میان برگزاری یک مراسم ملی و استمرار اداره کشور بود. مردم در مراسم حضور داشتند، اما بیمارستان‌ها تعطیل نشدند، شبکه حمل‌ونقل از حرکت نایستاد، خدمات عمومی ادامه یافت و دستگاه‌های اجرایی، در کنار مدیریت مراسم، مسئولیت‌های روزانه خود را نیز انجام دادند. این تجربه نشان داد که موفقیت دولت تنها در برگزاری منظم یک مراسم خلاصه نمی‌شود؛ بلکه در توانایی حفظ جریان عادی زندگی مردم، حتی در بزرگ‌ترین رویدادهای ملی، معنا پیدا می‌کند.

پیام راهبردی

۱ مدیریت یک مراسم ملی میلیونی، در کنار استمرار اداره کشور، آزمونی برای توان اجرایی دولت بود؛ زیرا همزمان با حضور گسترده مردم، خدمات حیاتی مانند درمان، حمل‌ونقل، انرژی و خدمات شهری باید بدون وقفه ادامه پیدا می‌کرد.

۲ هماهنگی میان دستگاه‌های مختلف، عامل اصلی موفقیت در مدیریت این رویداد بود؛ وزارتخانه‌ها، استانداری‌ها، شهرداری‌ها، نیروهای امدادی و نهادهای خدمات‌رسان با تقسیم مسئولیت توانستند یک عملیات گسترده ملی را مدیریت کنند.

۳ مدیریت جابه‌جایی جمعیت، یکی از مهم‌ترین چالش‌های مراسم بود؛ افزایش ظرفیت حمل‌ونقل جاده‌ای، ریلی و هوایی و برنامه‌ریزی مسیرهای پرتردد، امکان حضور مردم را با نظم و ایمنی بیشتر فراهم کرد.

۴ حفظ سلامت مردم در کنار برگزاری مراسم، اولویت مهم دیگر دولت بود؛ آماده‌باش بیمارستان‌ها، اورژانس، دانشگاه‌های علوم پزشکی و تیم‌های درمانی نشان داد مدیریت جمعیت میلیونی بدون پشتیبانی سلامت امکان‌پذیر نیست.

۵ تداوم خدمات زیرساختی، بخش پنهان اما حیاتی مدیریت بحران بود؛ در حالی که توجه عمومی به مراسم معطوف بود، کارکنان شبکه‌های آب، برق، سوخت، حمل‌ونقل و انرژی برای حفظ جریان عادی زندگی مردم فعالیت می‌کردند.

۶ تفویض مسئولیت به استان‌ها، سرعت و انعطاف مدیریت اجرایی را افزایش داد؛ نقش استانداران و فرمانداران نشان داد مدیریت رویدادهای ملی نیازمند ترکیب هماهنگی مرکزی و اختیار عملیاتی در میدان است.

۷ اطلاع‌رسانی دقیق، بخشی از مدیریت اجرایی جمعیت بود؛ ارائه اطلاعات درباره مسیرها، خدمات و شرایط مراسم، به کاهش ازدحام و افزایش نظم عمومی کمک کرد.

۸ مهم‌ترین دستاورد این تجربه، اثبات توان حکمرانی در شرایط حساس بود؛ دولتی موفق است که نه‌تنها یک رویداد بزرگ ملی را مدیریت کند، بلکه همزمان اجازه ندهد زندگی روزمره مردم متوقف شود.


دبیرخانه شورای
اطلاع رسانی دولت